

اِنَّمَا الْمَرْغُوبُ فِي الْاُخْرَىٰ فَاصْلَحُوا بَيْنَكُمْ وَابْتَغُوا لِقَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ

همان پاست ز بهمد روی و جوا فردی
ندانند آنکه نه مرد است چیت

همد روی

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک گوهر اند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تک و محنت دیگران بیخی	نشانید که مانت نهست از آدمی

میرزا اسمعیل و روی اسفهمانی
ربیع اشانی ۱۳۲۶ هجری

در مطبع محمدی واقع سکندرا باد طبع شد

إِنَّمَا الْمَوْتُ رَجُوعٌ فَأَصْلَحُوا بِعِلْمِ اللَّهِ يُخْلِقُ مَا يَشَاءُ لِيُخْلِقَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُونَ

جهان بپاست نه مرد روی و جوامر روی
ندانند آنکه نه مرد است چیت

همد روی

که در آفرینش زیگ گوهرند	بنی آدم اعضای یکدیگرند
و اگر عضو یار را نماند قمار	چو عضوی بدو آورد و روزگار
نشاید که امت دهند آدمی	کز سر محنت دیگران بیغمی

میرزا اسمعیل دروی اصفهانی
رجع الثاني سنة ۱۳۲۶ هجری

در مطبع محمدی واقع سکندر آباد طبع شد

التماس

بر صاحبان دانش و جنش و تمیزان نیک اند و مددگان حق از باطل معلوم باد
 که این کتاب که بزعم فقیر لا جواب است و محتمل که تا امروز مانندش دیگری نوشته
 این فقیر هیچان نوشته و باندازه فهم خود از آیات کلام مجید ثابت نموده ام که جهان
 و آنچه در جهان است محض برای انسان خلق شده و انسان محض برای حمد و مدحی خلق
 گشته - و غرض از آن این است که عموم مسلمان جهان عموماً با تمام خلق الله و خصوصاً
 بایکدیگر بطور اخوت و مودت زیند و طریق حمد و مدحی و مروت سپارند که در هر زمان
 و خصوصاً در این زمان مصلحت آنها در این است - سرسرای این کتاب مشتمل است از
 آیات قرآنی و کلمات ربانی که در هر منزل اند و یک لفظ ما بهم فقیر از خود نبافته و ساخته و تراشیده
 و اندا چون کلمات حق است حق نوشته ام - و لیکن چون خیالات و افهام و طبایع خلق مختلف
 است و همه خلق جهان را هم از خود راضی داشتن از انبیاء و اولیاء هم غیر ممکن بود و گذشته
 ازین انسان جایز از خطاست ممکن است که درین کتاب از بنده خطائی رفته باشد باز این
 متصفح و قلمساز استم که صاحبان دانش اول چشم بپوشند - ثانی اگر که در مقامی حکم و
 اصلاحی بنظر او رسد بر این اخبارات بذریع اخبارهای خود و دیگران بذریعہ و در
 رقیبه خود و فقیر را از آن خطا و حکم اصلاح آگهی بخشند و از عنایت و حمایت خود ممنون و مرعوبان
 سازند و لی شرط آن این است که اول کتاب را تمام ملاحظه فرمایند و پس از آن از روی آگاهی
 معقولیت - انصاف - بیرضی و انصاف خطا گیرند و حکم و اصلاح نمایند زیرا که کتاب
 بموجب این شرط نوشته شده + والسلام من اشیع المدی +

عاصمی محمد و اقامت مسلمانان

در روی

رای جناب مولانا مولوی عبدالکلیم صاحب شر

میرزا اسماعیل دہلوی اصفہانی اُن چند فارسی نثر اور مصنفین اسلام میں ہیں جو زمانہ شناس ہیں اور مسلمانوں کی موجودہ کمزوریوں اور تباہیوں کی تکلیف کو زیادہ محسوس کرتے ہیں۔ ان کے نام اور ان کے تصانیف سے سارے ہندوستان علی الخصوص حیدرآباد و غرختہ بنیاد کے لوگ کسی نہ کسی حد تک ضرور واقف ہیں۔ انکا یہ آخری رسالہ جسے انہوں نے مسلمانوں کی ہمدردی و اصلاح کی غرض سے لکھا ہے اور جو ان کے پاکیزہ خط میں (۲۰۰) صفحوں پر ختم ہوا ہے نہایت ہی عظیم الفرضی کے زمانے میں میری نظر سے گزرا۔ میں نے اس کے مختلف حصوں کو دلچسپی کے ساتھ پڑھا اور متاثر ہوا۔ اگرچہ اس رسالہ کی تصنیف سے اصلی غرض اسی قدر ہے کہ مختلف فرق اسلامیہ میں اتحاد پیدا ہو اور تمام مسلمان چاہے کسی اصول و عقیدہ کے پابند ہوں یا ہم شیر و شکر اور ایک دوسرے کے دوست رہیں۔ مگر اس ضمن میں مسلمانان زمانہ کی حالت کی جو تصویر مولانا دہلوی صاحب نے دکھائی ہے ان کے اعلیٰ کمال تحریر کو ثابت کر رہی ہے۔ اور اس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ قومی دروسے اُن کا دل کس درجہ دکھایا ہے۔ اور اسی ہمدردی و خیر خواہی قوم کے صلہ میں ان کے ساتھ کیا کیا اور کیسے کیسے برتاؤ کے لگے ہیں۔ سچ یہ ہے کہ ہمارا امر اور مغربین کے لئے یہ رسالہ ایک آئینہ ہے جس میں وہ اپنی سچی تصویر دیکھ سکتے ہیں۔

میں میرزا دہلوی اصفہانی کی اس تصنیف کو بہت ہی قدر و عزت کی نگاہ سے دیکھتا ہوں اور بیشک مسلمانوں پر فرض ہے کہ اس رسالہ کے شائع کرانے میں قابل و فاضل مصنف کی مدد کریں۔
محمد عبدالکلیم شر - ۲۴ اپریل سنہ ۱۹۰۴ء

فاعتبروا یا اولی الابصار

پس از ماههای بشمار و نجاه و کوشش بسیار در این شهر و دیار که لکها
 بلکه کرد و راز برای خوشنودی شیطان و هوا و در طرق خلاف بر باد می شود و با وجود
 دوستی و آشنائی بسیاری از صاحبان دولت و کمند و عهده و منصب نیز و آستانه
 که ممکن است به بسیاری و پایداری آنها صد تا از اینگونه کتب طبع شوند آخرا امر بسیار
 قلی و توکل بذات خدا این کتاب را بطبع فرستادم - ولی معلوم نیست که عاقبت خرج
 آن تمام و کمال حاصل میشود یا نه - زیرا کسانی که قلم بر کاغذ چیده نهاده یا وعده
 زبانی فرموده اند بر قول و فعل اکثری اعتماد نیست - و اگر بهر خود هم ایضا فرمایند بطور
 صداقت بعضی هر چه گویا گفتی بر سرین زده اند - خدا ستمان جهان و مختصرها
 ستمان این خطه را بیش ازین توفیق نخرود + ولیکن این کتابی است که یا
 ستمانان را ازین حالت غفلت و بی پروائی و عدم همدردی متغیر می سازد یا که بهین
 حالت باقی خواهند ماند یا قیامت +

رباعی

بیار بود خلق ولی نیست دوا	آری نبود که این بود قهر خدا
هر چند رود و عا هزاران بفلک	با قهر خدا اثر نباشد بدعا

- ۱۰۵ - - - - - همدردی در میان مسلمانان از ابتدا +
 ۱۲۰ - - - - - بعضی دیگر حالات فکریه و تمدنی مسلمانان از همان اوایل +
 ۱۲۵ - - - - - باز چند فقره منسوب به نامون +
 ۱۳۲ - - - - - حالت امروزه ممالک اسلام که ما خود بچشم می بینیم +
 ۱۳۴ - - - - - اخوت و همدردی با چهیت +
 ۱۴۶ - - - - - اجمالی از شرح حال ادین فقیر +
 ۱۶۸ - - - - - مطلب اصلی +
 ۱۷۵ - - - - - خاتمه کلام و خاتمه کتاب +
 ۱۸۵ - - - - - اما صورت همدردی اهل اسلام +
-

فهرست مطالب

حصه اوله

صفحه

۱	تمهید
۲	مقدمه
۱۰	آریم بر سر مطلب
۱۳	درجات مسلمان
۲۱	بیان مختلف درجات اهل اسلام سوای صاحبان ایمان واقعی
۴۸	احکام و هدایات و اوامر و نهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

حصه ثانی

۶۸	اخوت و معنی واقعی آن +
۶۳	خوف و رجا +
۷۴	آما ن و کفیات غرض +
۷۶	آما ن و کیفیت خوف +
۸۴	کیفیات دینی و امور مذہبیه مربوط به جهل و غرض +
۸۸	مختلف کیفیات و حالات امروزه عیسویان یورپ و امریکا +
۹۹	همدردی چیست؟ +
۱۰۳	حالت مسلمانان از یک هزار و سیصد سال پیشتر +

فہرست

نام عالی ہشتانی کہ در طبع این کتاب "ہمدروی" در و فرمودہ یا و حد نموده
قیمت فی جلد یک روپیہ

ردیف	تعداد	عنوان
۱	۱	عالیجناب مولوی حبیب الدین صاحب
۱	۱	عالیجناب پکتان سید حسین صاحب
۱	۱	عالیجناب عبداللہ صاحب ولد حاجی سجن لعل
۱	۱	عالیجناب محمد سلیمان صاحب تاجر حرم
۱	۱	عالیجناب واکٹر سید ششم صاحب
۱	۱	عالیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب
۱	۱	عالیجناب مولوی یوسف حسین صاحب
۱	۱	عالیجناب مسٹر کلاس شاہ صاحب وکیل
۱	۱	عالیجناب مولوی حفیظ خان صاحب
۱	۱	عالیجناب مولوی سید غلام تبیار خان صاحب وکیل
۱	۱	عالیجناب یک بیچارہ
۱	۱	عالیجناب مولوی سید علی صاحب بلگرامی
۱	۱	عالیجناب صوبدار میجر محمد علیخان صاحب الوال
۱	۱	عالیجناب مولوی محمد اسد خان صاحب منتظم گریال خانہ سرکار عالی
۱	۱	عالیجناب واکٹر احمد میرزا صاحب
۱	۱	عالیجناب حاجی عبداللہ صاحب مہین
۱	۱	عالیجناب نواب متھرا لکھ بہادر
۱	۱	عالیجناب مولوی محمد عبد الحمید صاحب رجسٹرار بلدہ

یک روپیہ

یک روپیہ

۱

۱

یک روپیہ

یک روپیہ

۱

۱

۱

۱

یک جلد

[illegible]

نقد	دعوت
عالمجناب حسن محی الدین صاحب	۱
عالمجناب یک وظیفہ خوار گنام	یک روپیہ
عالمجناب یک بزرگوار	حمہ
عالمجناب مولوی محمد صدیق صاحب نائب ناظم سپہ خانہ	۱
عالمجناب نواب مفتخر جنگ بہادر	حمہ
عالمجناب مولوی سعید علی صاحب بی۔ اسے دو گار تعمیرات	حمہ
عالمجناب سید احمد صاحب	۱
عالمجناب اقبال خان صاحب	۱
عالمجناب سید غلام صاحب	۱
<p>جمع ہوئے</p> <p>خج کتاب ماسہ</p> <p>در مدو طبع "اسباب ترقی و تنزل" کہ طبع آن دین شہر مکنیت</p>	
عالمجناب مولوی (ملا) عبدالقیوم صاحب مرحوم	عہ
عالمجناب یک بزرگوار کہ نام نوشتہ	حمہ
عالمجناب داکٹر یوسف علی صاحب	حمہ
عالمجناب نواب مفتخر جنگ بہادر	عہ
عالمجناب مولوی محمد حفیظ الدین صاحب دپتی کمیشنر	عہ
عالمجناب یک بیچارہ داکٹر منظر کریم از کولہ پور آمدہ بود و خبری از و نیست	عہ
عالمجناب مولوی سید رطف علی صاحب وکیل	حمہ

پوشیده و با و که بعضی از مردمان نیک گمان را گمان این است که این نقیر این همه محنتی که
 کرده و میکند و نوشتن این کتابها بعضی را سه سال بعضی را دو سال و بعضی را ده و یا بیست
 و خود بدست خود مسوده و تصحیف می نمایند و صد بار بار از سکندر آباد به حیدرآباد و در میان آفتاب و گر باد
 پیاده و دیده و مسافت بعیده طی میکنند محض برای این است که یک چند روپیه از این بزرگواران گرفته
 بخورم یا از آن کاری دواسه بگذارم یا بنگه بزنم + مگر البته صاحبان دانش میدانند که این کار
 کار هیچ عاقلی نیست و هر که چنین کند محض آن است زیرا که این دو یا چهار روپیه مانند شوتهای
 عراف نیست که از آنها کسی صاحب دولت و اسب و گاری و بنگه شود +

قبل ازین شرح مسافرت حبیب الله خان شاه کابل را بحال شوق و سرگرمی نوشتم و
 خیالات دور و دراز در سر داشتم بشخصی با مبلغی دارم برای طبع آن مگر آنکس از عهد بر نیامد
 و بالفعل طبع آن ملتوی مانده + چند بزرگوار در زمره خریداران نام خود را درج نمودند یک یک
 اکنون که این کتاب طبع میشود بعضی از آن صاحبان انکار نمودند که این کتاب را بعضی از آن سفر نام
 بگیرند اگر چه قیمت هر دو یکسان و بی فواید این لکها بار بیش از آن است + و لیکن معلوم نیست
 که در حصول و وصول آن بقیه چه قدر دوندگی باید کنیم یا چند کس نخواهند داد یا که از آمدن و شد
 بیزار شده قلم بگردانم آنها در کشم +

قبل از آن در مدتی که کتاب بزرگ دیگری "اسباب ترقی و تنزل اهل عالم" چند بزرگواران
 مبالغه را عنایت فرمودند که نامهای آنها در فهرست درج است + مگر وجود این همت و مروت و
 همدردی اهل این ریاست یا مملکت بندگان آنها آن کتاب و دیگر کتب بنده گاهی طبع خواهند شد
 یا باید آنها را با خود برده در صحرائی محشر زری بکفایت جمع آرم برای طبع آنها یا آنکه بکمال زمانه و بگری
 در رسد و طبقه دیگری در این ملک یا در ملک دیگری پیدا شوند شایق اینگونه چیزها و صاحب همتی
 همدرد قوم آنها طبع کند + پس بهر حال شکر احسان آن بزرگواران را در اینجا نموده خواهم عرض
 که اگر بنده بمیرم قبل از طبع آن کتاب مبلغ خود را بکل نمایند و خیرات محض شمارند +

بجهت آنکه عرق محبت و همدردی همدینان با همدیگر آید نام چند کس از فارسیان را در این
فهرست درج کردم که در مدو طبع "منتخب شاهنامه" هر یک عنایتی فرموده و همه نقد داده اند و
شکر گذاری و نیز شرمندگی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیرا که آنها همدین من نیستند
و من گاهی خدمتی از آنها نکرده ام +

مگر همدینان بنده باید بدانند که باین همه زحمات این مبلغ برای طبع یک کتاب هم کافی
نیستند هر چه که درین سرزمین بسیاری از اُمراء و صاحبان ثروت و دولت میباشد که این مبلغ
را در یک روز یا یک شب در اقیانوس اعمال و کارهای بسیار پوچ صرف میکنند بلکه تمام و قصاب هم +
من بصداقت بلکه بحلف میگویم که واقعات و کیفیات مربوطه مجمع آوری و گرفتن این مبالغ چنان
استند که هر رویه که بعضی از بزرگواران عنایت فرموده اند یک پیه آن با صد کفش برابر است
و این کاری را که من بجان خود خدمت از همدینان میدانم هزار بار از قرصاقی و دیوثی بدتر است
است زیرا که آن گروه بی نهایت خوش نصیب و اقبال مند و محترم اند - خوش میخورند - خوش
میدرشنند - و صاحبان اسب و گاری و بنگله اند +

مثلاً یک صوبدار صاحب طیفریاب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی رویه منید هم بلکه
چون کتاب بن برسد مبلغ آنرا میدهم" این اصول بسیار خوب است و بنده خود اینگونه اصول را
در هر کاری پسند میکنم - ولیکن آن کسیکه پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب و
اخلاق هم باشند - یکبار که خدمت ایشان مشرف شدم رئیس بازی میکرد و من یک ساعت
بر سر پا ایستادم و بار چهارم بود که آن اصول را بیان فرمود و پنج کتاب را خریداری نمود و البته
و ده بار باید بدون بنگله ایشان بروم تا مبلغ وصول شود - مگر او را جواب لا جوابی است که من ترا
فرمان داده ام که برای من کتاب نویسی اکنون که بدون فرمان کتاب نوشته باید ده بار بیانی
و بروی و تا غیر وزیر پایاستی + مگر تواضع و معقولیت از بزرگان عالی شان بی نهایت مدوح است +
یک صوبدار دیگر در رویه عنایت فرمود مگر با کمال معقولیت + اگر چه ائمه امارا بر این بجزئیات

اعتنائی نیست در بخشی بخواه نماید و بی این تنگ حوصلگان باید بداند که ازین رختار و
 کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چند رویه کسی غنی یا فقیر نمی شود +
 اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوبداری بودم و بی من خدمت پهلوان
 خود را اختیار کردم و مزد اینگونه خدمت همیشه کفش خوردن و تحقیر بوده است - و لهذا من شکر
 خدا را میگویم و همت عالی خود را پستی نمی کنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه بحد و وسیکن بزبان بنزد بجهان گوی از ان نام و نشان
 اصل همه چون عطای دریباشد قرآن بسر زبان بود ز در جان

رباعی

دردی ز چه نام میبری مردان را جوی چه درین خرابه بپردازان را
 این گنج نباشد بودا کسیر که بود با حسرت خود هزار سرگردان را

رباعی

در ملک و کن شیر خدا نامرد است در ملک جهان که چه مردی فرد است
 این بی ادبی نباشد از فهم آری مرد است کسی که با کسان بپرداز است

البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پدرشان را بابتد کمال عنایت بوده و خود
 نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند
 و بالجمله من شکر گزار همه هستم و دعا میکنم که خدایتعالی ما اهل اسلام را در سر اسرار جهان اول
 توفیق دانش و پس توفیق همدردی و بد زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این
 دو نعمت +

دردی اصنافی

حصه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کرمی است که مابندگان مشت خاک
پستی را بیا فرید و خلعت عقل و منطق و معرفت و عبادت و سراقلمندگی و نمودت و اخوت
در بر نمود و تاج انسانیت بر سر نهاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید - و
اما بنصرت و بکمال مخلدات -

تتمید

اما بعد - بدیندای برادران من در اسلام که خدای تعالی در کتاب مجید و
کلام حمید خود میفرماید: *لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايتاه خاشعاً متصدعاً
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون* - یعنی
اگر فردی آوردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی تو (ای محمد) آن کوه را
زاری کنان یا لرزان و پاره پاره از خوف خدا و از اینگونه بیانات و امثال میرسیم
می آیم برای مردمان شاید متفکر و متبینه شوند - پس "جایی که عقاب پر بریزد - از شمشیر
لا غری چه خیزد" - اگر کلام خداوند قهار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال
ما ضعیفان و ذیل تعاون و کم مایه چه اثری خواهد بخشید - ولیکن چون وضع همان بر این
جاری شده و اساس زیت و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نهاده و آمده است تا

بامروز و آرموز خواهد رفت تا هر زمان که جهان همان است بر این پنج جاری خواهد بود که خلق
یکدیگر را موعظه و نصیحت کنند و باندازه انعام خود یکدیگر را هدایت نمایند بنا بر این فقیر بجهان
و خاکبای همه بندگان خلاق زمین و آسمان نیز این راه ابلهانه را در پیش گرفته ام که هر چند خود
گمراه هستم دیگر هدایتان خود را بر راه راست و صراط مستقیم حق هدایت نمایم. ولیکن این کار را
بنده ناز و روی و عوی همی دانی میکنم بلکه با اعتراف کمال نادانی و هیچ مدافعی میکنم و از همه دانیان
آمید عفو و اغماض دارم.

پس از تامل بسیار و تفکر بشمار و تجربه سالهای دراز از جهان فقیر چنین یافته ام که خلقت
ماسوی الله و معرفت الله و عقل و دانش و فهم و بینش - ارسال انبیاء و رسل و انزال کتب و صحف
عبادت و بندگی خدا و تمام اوامر و نواهی الهی - اسلام و دین و عرض آفرینش هزار مرتبه
برای **محمدروی** بندگان خداست از یکدیگر و لهذا اسمی و همدا دارم که باندازه فهمم
نارسای خود این امر را ثابت کنم و کمال امیدواری را بخلق الهی و یاری پاکان و مقربان درگاه
احدیت او دارم که در این میدان فلاح و کامیاب شوم. مگر افسوس است و اگر افسوسی هست
درین کار همین است که آنگونه اسباب و سامانی که این کار را لازم است در نزد فقیر نیامده و آماده
و موجود نیست و کتب تفسیر و احادیث و غیره در دست ندارم که در هر مقام ملاحظه کنم که رسول الله
و بزرگان دین در این امر و در بیانات و فقرات مربوط آن چه فرموده اند. مع ذلک چنانچه گفتم
صرف آئید و بار بخلق خدا هستم که کامیاب شوم. و نیز از بزرگان و صاحبان دانش و بینش
همیانتان بفرض و با انصاف خود متوقع هستم که اگر در مقامی مکتب و اصلاحی بنظر آنها برسد بک
و اصلاح خود بر بنده فقیر منت عظیم نمایند.

مقدمه

اعظم کلمات خداوندی در قرآن مجید این است که میفرماید و ما خلقت الجن و الانس

الا لعبدان - یعنی جن و انس را خلق نکردم بجز برای عبادت - در مقامات دیگر میفرماید
 انما خلقناكم عبداً و انكوا لينا لا ترجعون آیا شما پنداشتید که شما را بیوده و
 بیگار آفریدیم و دیگر بار بسوی ما مراجعت نخواهید کرد - باز می فرماید و ما خلقنا السموات
 و الارض وما بينهما لا عيين - ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار ما -
 و خلقی کردیم آسمان و زمین و آنچه در میان اینهاست بی نایده - این گمان کافران است پس
 دای بر کافران از عذاب و عجز و عجزت آتش - در و آیه ثانی خدا تعالی سبب فرستش
 عالم را بیان فرموده و بی در آیه اول بیان فرموده چنین معلوم میشود که آیات بعد ابتدا
 نامنزل شده و آیه اول بعد از آنها و سبب آن دور بیان فرموده شاید بجهت آنست که
 صاحب فهم درمی یابد پس معلوم شد که بهر حال سبب خلقت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست که
 در یک آیه است " شما " و در یک آیه دیگر است " جن و انس " همه برای عبادت است
 از آن ذات بی چون - هر چند که در این آیات ذکر ملائکه نیست مگر ملائکه هم در آسمان و زمین
 شامل اند و خارج نیستند - چنان معلوم می شود که کتب آنچه در زمین و آسمان است
 انسان است که اشرف مخلوقات واقع شده - همچنانکه از بعضی احادیث و غیر هم معلوم میشود
 نیز از آن آیه گرفته که خدا تعالی میفرماید انما عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال
 فابدين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الا انسان انه كان ظلوماً جهولاً - هر آینه ما پیش
 آوردیم (یا نمودیم) امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنها قبول نکردند و بر داشتن
 آن امانت را و از حمل آن ترسیدند مگر انسان حمل آنرا قبول کرد و بدستیکه انسان ستمگار
 و نادان است -

پس بهر حال آن امانت هر چه باشد محض برای انسان است و ملک و جن هم در آن شریک نیستند
 و نگری بر خود گرفت حمل آن را و حافظ علیهم السلام میفرماید " آسمان بار امانت نخواست کشید -
 باری این قرع بنام من دیوانه زود " مگر در این هم شک نیست که خود خدا تعالی میفرماید که انسان

نظام و جدول است و بسبب این دو صفت که زیاده از سایر مخلوق خدا و زنیاد آنست بر چیزی
 محتاج است. و لیکن چون بار امانت خدا را بر نازل مقصود رسانید آن وقت امتیاز بهم میریزد بر همه مخلوقات
 ولی باید دانست که خواه آن امانت معرفه الله باشد. خواه عبادت الله باشد. و خواه
 چیزی دیگری باشد بالاتر از آنها (و مانعی توانم چیزی دیگری را مراد بگیریم) خدا تعالی مکرر میفرماید که من
 اعلم الغیوب و انما یستغنی عنکم و من کفر فان الله غنی عن العالمین. اما در حدیث آمده است
 که نبی است قدسی که خدا تعالی فرموده است انسان را برای آن خلق کردم که شناخته
 شود و از بعضی آیات ابتدائی کلام الله و سوره بقره که خدا تعالی میفرماید و اذ قال رب العالمین
 انی جاعل فی الارض خلیفه الی اخره یعنی هنگامیکه گفت پروردگار تو (ای محمد ص) به ملائکه
 که ما خلیفه را مقرر میکنیم در زمین ملائکه زبان اعتراض گشودند و چنین و چنان عرض کردند
 مگر آدم تمام اسماء آموخت و از آن پس پیش کرد و زد ملائکه فقال انبونی با اسماء هو لا ی
 ان کنتم صلیقین پس گفت خدا خبر دهید مرا از این نامها اگر شماراستگو هستید
 قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العظیم الحکیم گفتند ملائکه) بپاکی یاد
 میکنیم ترا ما را علمی نیست سوای آنچه را که تو آموختی بما. هر آینه تو مستی و نادان و باهکت
 از آن پس خدا تعالی امر نمود به ملائکه که آدم را سجده کنند و تماماً سجده کردند آدم را جز شیطان
 الخ. از این همه صاف ظاهر میشود که خدا تعالی انسان را اشرف مخلوق خود خلق فرمود و
 خلافت خود را بر روی زمین باو عنایت فرمود و آقا قوه و ادراک آن عطا نمود که او را
 بشناسد و فرمان او را چنانچه باید بجا آورد. رسول مقبول آدم بحال مجز و انکس عرض نمود
 ما علم ذلک فی مع فقلت و معا عبدانک حق عبادتک نه من چنانچه باید شاید ترا شناختم
 و نه چنانچه باید و شاید ندانم. و ازین معلوم میشود که هر چه هست در معرفت است
 عبادت و اگر انسان را امتیازی است بر ملائکه همین است که انسان را قوه و ادراک که معرفت الله
 جنبه الهی و اگر عبادت خدا را میکنند میتوانند و باید که از حدی معرفت کنند.

ریکن بر تمام مسلمان جهان معلوم باد که این فقیر بر خود گرفتارم که باز نده فهم و دانش خود ثابت کنم که در حقیقت بر چه سبب باشد آفرینش جهان و خلقت انسان را بنزدای و عقیده این فقیر بظاهریست معلوم میشد که انسان خلق شده است محض برای "بهدر روی" و بس و کمال که اثبات این رای بسیار مشکل بلکه غیر ممکن باشد و بی باری خدا و حقیقت دین اسلام این امر بانه ثبوت میسر نام.

آیاتی را که بنده جمع آورده ام برای اثبات این امر عظیم ایشان بسیار و بشمارند بگر بعضی از آنها مکرر شده اند بعضی همان مطلب استندونی عبارت دیگر بیان شده اند و بعضی دیگری نسبت باین امر دارند و نمی نسبت با خود دیگر بنا بر این بسیاری از آیات را که کرده ام و از آنها که می نسبت باین مطلب دارند همان حصه را گرفته باقی را را کرده ام چه شکمائی که قرآن مجید را میخواند خود باید در این آیات ملاحظه کند و کماکان معانی و تفسیر آنها را معلوم نماید.

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان آیات قرآن مجید که در اثبات این امر دلائل و برای این دستکات ما باشند خوانندگان این اوراق باید در نظر داشته باشند این نکته بسیار باریک است که خدای عزوجل در چندین مقام اظهار میفرماید استغفای خود را از عبادت بندگان مثلا میفرماید و من کفر فان الله غنی عن العالمین و اگر (خلق تماما) کافر شوند پس بتحقیق خدایی نیازیست از عالمیان - این آیه در سوره آل عمران منسوب به حج بیت الله است که قبل از آن فرموده است و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا - حق خداست بر مردمان حج خانه کعبه (مگر شرط آن این است) که هر که قدرت یعنی زردار و آن راه طی کند پس از آن فقره مذکور و من کفر میگوید. در سوره مکه مکتوب میفرماید و من جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين و هر کس که محنت یا مجاهده (یا جاهد) نیک گیری (یا بکند محض برای فائده خود میکند) بدینجهت که خدای تعالی هر آینه و بیشک بی نیازیست از عالمیان (یعنی از اعمال نیک عبادات عالمیان) - در این آیات مذکور خدا تعالی صاف

دوست کنده برای کسانی که بی فتنه ظاهر فرموده است استغفای خود را از اعمال و افعال
نیک و عبادات بندگان "هر جمله کاینات کافر گردد بر دامن کبریا بش نشیند و در
بسیاری از مقامات دیگر استغفای خود را ظاهر فرموده و بی صاحبان دانش و گناه فخر و بیا
کردن آن مقامات نیز حق تعالی اظهار میفرماید استغفای خود را مثلا میفرماید یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا امنا با واهمه ولم یؤمن قلوبهم
الخ ای رسول به تمکین مباشش یا تمکین کنند ترا کاینکه سعی میکنند در کفر از آنکه زبان
گفتند (یا ای گویند) ما ایمان آورده ایم و حال آنکه در قلوب آنها ایمان نیست الخ و نیز
از این آیه صاف معلوم میشود که بسیاری از همان مسلمانان اول بی ایمان و کافر بوده اند -
قل جا کنتم صابرون من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فلیها و ما انا علیکم بحفیظ -
هر آینه و یلها آمد شمارا (ای مسلمانان یا خلق عالم) از جانب پروردگار شاپس هر که دنیا
شد یا براه راست قدم نهاد و شمع آن بخودش عاید شود و هر که نایب و کور بماند پس زیان آن
بخودش عاید میشود (پس بگوای محمد) و من یستم نیکبان یا جوایده شما ان احسنتم ان احسنتم
لا نفسکم و ان اساءتم فلها (ای بندگان یا مسلمانان بدانید که) اگر نیکویی میکنید نیکویی میکنید
برای وجود فایده بخود و اگر بدی میکنید ضرر آنرا هم بخود شما عاید میشود - پس خدایتعالی برای
اتمام حجت بطور واضح تری که بخوبی بندگان را اندر اجبر می کند و بدی از جانب او نیست
و نیز بندگان را اندر تقویس و اباده افعال و افعال دیگر نیست میفرماید من اهتدی
فا ما یهتدی انفسه و من ضل فاما یضل عیونهم الا تری و ارساة و نیز اخروی - و ما
کننا معذبین حتی نبعث رسولاً - هر که هدایت یافت بخراین نیست که هدایت یافت
برای سود خود و هر که گمراه شد گمراه شد برای (ضرر) خود و هیچکس بر نمیدارد با گناه
دیگری را و ما عذاب نمی کنیم بر قومی تا آنکه اول رسولی را نفرستیم برای هدایت آن قوم -
چنانچه بالا بیان شد از آیات بعد نیز ظاهر گشت که خدایتعالی از عبادت بندگان خود بکلی

بی نیاز است و ابد او را کاسه و اعتنائی بآن ندارد. مگر البته بر بندگان فرضی است که بملاحظه تشریف
 خداوندی عظمت شان و بجلال و جبروت خلاق عالیشان و نعمتهای بیحد و حسابی که آنها را عطا فرموده
 بنزد او بندگی و سزا فکندگی و نیاز مندی و بیچارگی خود را اظهار و خاکساری خود را ظاهر سازند و همچنین
 انهای او را که انداخته است شرافت بخشیدن آنها را بر سایر مخلوق بسبب عقل و دانش و خلق
 و معرفت و انسانیت بمبارده و در خاطر بدارند و شکر آنها را بجا آورند و بی باید دانست که در تمام
 اعمال نیک و بدی که انسان میکند و ما از اعباد او یا انقیاد و فرمانبرداری و دوستی و معرفت خداوندی
 نام نسیم یا عکس مع خلاف اینها باشد اصل همه و نتیجه همه آن است که بندگان بایکدی و بیکدی نسبت یکدیگر
 و برای یکدیگر میکنند و محض از آن است که آنها خود را جزو بیچاره و پیرا احتیاج و پیر نیاز خلق شده
 و طبیعت و سرشت آنها مستعدنی است و بناچار بعد و یکدیگر محتاج استند و گرنه خداوند جل و علا
 بکلی آنها هر گونه اعمال بندگان بی نیاز است. و آیه اخیر و چیز دیگر مربوط میشود استند
 بحقیقت اول آن که نسبت دارد به اعمال بندگان برای فوائد فاعله ذات خود یکی این است
 که می فرماید یکس باید گناه دیگری را بر نمیدارد و دیگر آنکه میفرماید بندگان خود را در عذاب یعنی بدعتی
 و نسبت بدعتی اندازم جز آنکه اول رسولی را میفرستم برای هدایت آنها و چون بر اقبال آن رسول عمل
 نموده اند وقت آنها را در عذاب و ابتلا گرفتار میکنم. چون معلوم شد که از تمام اعمال و افعال نیک
 و بد بندگان خدا ایتقانی بی نیاز و بی پروا است پس نوری از صبح است و مانند آفتاب روشن است
 که این همه او ضلوع و بند و بست و آمدن رسولان و آمدن کتب و احکام و اوامر و نواهی خاص برای
 بندگان و انتظام میان آنهاست و همه در کار آنها بایکدیگر. مع ذلک آنچه کسی بکند مثلاً از عمل نیک
 نسبت به دیگری از همه خلق آن خود فاعله آن عمل بخودش عاید میشود و همچنان عمل بد و برینه و رست
 کسی را حتی نسبت که در اعمال و افعال دیگری خشنی بگوید و حرفی براند چرا که او جوابده اعمال خود
 است نه جوابده اعمال دیگری و بار گناه یکی را دیگری بر نمیدارد. پس هر کسی خود را نداند و نداند جوابده
 خدا هستند و حاکم و عادل مطلق او است و نیک و بد هر کسی را او حکم میکند و او را بر میدارد و حق و باطل

نیکند. این سبق بسیار نیک است بندگان را و این همه شور و شغب و حرف گیری و نکته چینی بر
یکدیگر بکلی مفصل و بیجا است. ثانی آنکه تباہی حال هر شخص و هر قوم از اعمال اوست که هیچ کس کفایت
اوست و آن مکافات از هیچ کس غیر خداست یعنی حاکم عادل و چون خدا تعالی عادل است و از
مصلحت او افتاده است که ابتدا بندگان خود را آگاه سازد از اعمال نیک و بدی که یا مرضی او هستند
یا مرضی او نیستند و هرگاه پس از دانستن و آگاهی خلاف آن کردند آنها را عقوبت کند لهذا قبل از
عقوبت رسولان را میفرستد که بنیابت او خلق را از نیک و بد اعمال و اوامرو نهایی او آگاه سازند.
اینک نکته باریک دیگر هست در امر رسولان. اکثری از بهال چنین می پندارند که مراد
از رسول خاص انبیاء می باشد که متصف بصفات خاصه چندی و معصوم هستند. این بکلی خلاف
است. اگر چه بظاہر رسولان خدا همان انبیاء می باشند که معصوم هستند و قاتم آنها سرور کائنات
محمد مصطفی ص بود ولی واقع بسیار دیگر هم از بندگان خدا می باشند که اگر چه معصوم نیستند مگر
بندگان نیک خدا می باشند و کتاب هم دارند ولی در لباس و زبان مختلف و میگردند و همیشه در
هر زمانی بوده و همیشه در هر زمان و دیگر هم خواهند بود. بعضی از آنها اولیاء می باشند بعضی از آنها
علماء و در سخن در علم هستند. بعضی از آنها حکما هستند که خدا تعالی نعمت حکمت را با آنها عطا فرموده
بعضی دیگر هم شایه فاسق و فاجرانند. مگر اقوال این همه بر صورت و وضع و عبارت و لفظ و لغت
که باشد خارج از اقوال خدا و رسولان خدا نیست و این حدیث یا کلام عظیم ایشان از زبان شخص
عظیم الشانی برآمده است که فرموده انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال و دیگری
این کلام را بعین لباس دیگری پوشیده میگوید "باطل است اینک مدعی گوید خسته راخته
کی کند بیدار مرد باید که گیرد اندر گوشش گرد نوشته است پند بیدار" یعنی اگر نصیحت
از زبان و قلم فاسقی هم برآید باید بر آن عمل نمود ولی چشم از افعال آن مرد باید پوشید پس
تمام علماء و فضلاء و کلین و پیران و مرشدان و مشایخ و همچنین کفار و شرکان و بت پرستان
و فساقی که نصیحت و هدایت میکنند ما را اگر اقوال آنها حق است ما از اقوال خدا و رسول و اوامرو

و نواهی الهی خارج نیستند بر فرض است پیروی اقوال آنها و ما را ابد بیدین و عقاید و افعال
 شخصیه آنها کاری نیست و اگر خود برخلاف آن میکنند که دیگران میگویند لزومی ندارد که دیگران
 هم پیروی کنند اعمال آنها را - پس لزوم در پیروی اقوال است نه در پیروی افعال مشروط
 بر آنکه مطابق باشند با قول خدا و رسول و مخصوصه خانی باشند از شایسته فریب مکروهات و فریبی حاج
 ساختن بندگان خدا از شایسته راه حق و مصلحت مستقیم -

بعضی از افعال هستند که غالباً مانند اطفال خود سال بعضی سوالات بچ یعنی را میکنند چنانچه
 سعدی علیه الرحمه بیان فرموده است قول انگلیسی را که گفته "خفته را خفته کی کند بیدار" و خود
 آن بزرگوار جواب انگلیس و دیگران از تعبیری آوراده است - بهیچ وجهی نیست در میان انبیاء
 و اولیاء و مجتهدان دین و علماء و فاضلین در اقوال خود آنکه آنها میگویند و خود نیز بعمل می آورند و
 بحسب درجات و مقامات و صفات خود بعضی افضل و اکمل اند از بعضی دیگر مثلاً انبیاء معصوم
 اند و چنانچه عقیده تمام اهل اسلام است محمد عربی م بدون هیچ سماوی سخنی بر لب نمی آورد -
 و لیکن دستگاه پادشاه حقیقی نیز مانند پادشاهان مجانی است - البته حاکم شهر یا قلمروی
 با قورش یا سپاهی پوئیس فرق کلی دارد و چنانکه جوابی آن حاکم است جوابی این قورش
 نیست و چندان هم که بر او اعتماد است بر این نیست - مگر در جریان احکام همه یکسان هستند
 و هر یک را منصب و عهد و فرائض جداگانه خاص است - خدایتعالی رسول خود را فرمود
 فان عنیت فوق کل علی الله - همین کلام را رسول الله بطرز دیگری فرمود به شترسواری که فقال
 آن را بنید و از آن پس تو کل بر خدا کن - "یا تو کل را زوی آشتربند" - سعدی صاحب این کلام
 را بطرز دیگری گفت "هر خیز بگمان برسد شرط عقل است بختن از درما" - (مگر مراد
 گزافی نیست بلکه محنت و کسب است) - پس سعدی هم پیغمبر سستی بود و عظیم الشان چه در عهد
 خودش و چه تا زمانی که کلام او باقی است و کتابی هم داشت که اگر مسلمانان بر بسیاری از آیات
 آن عمل کرده بودند باین نگفت امروزه در نمی افتادند و اگر امروز هم عمل کنند باز امید بهبهودی

هست و از آنها یکی همین شعر مذکور بالاست - هر پدری فرزندان خود را بمنزل رسولی است و لیکن
 ممکن است که آن پدری که پسر خود را پند میدهد که فلان عمل را مکن خود میکند و خود گنهگار است -
 و از انبیاء هم باید بود معصوم بودن ممکن است که نزد پادشاه علی الاطلاق در بعضی مقامات ترک
 در آن فرموده اند که مورد عتاب الهی واقع شوند چنانچه در مقامی امده تقای حضرت داود و داود را
 از باب فرموده یاد اوید انما جعلناک خلیفة فی الارض الخ - ای داود ما ترا در زمین حکومت
 دادیم پس حکم کن در میان بندگان ما با انصاف و پیروی مکن خواهش نفس خود را الخ آیه -
 حبیب خود را بجای خود و مبالغه و حکم حکم فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فما
 یبذلک الله الخ - ای رسول چرا نمی رسانی برسان بخلق آنچه که فرستاده شده بسوی تو از
 پروردگار تو و اگر زسانی پس تمام و کمال رسالت خدا را بجای آورده باشی - البته امر عظیمی بوده
 رسالت آنحضرت بدون آن تکمیل نمی یافته و گویا خاص برای تبلیغ آن رسالت شده بوده
 و باینکه رسالت آن حضرت موقوف بر رسانیدن آن بوده - پس بهر حال کلام حق چون بر زبان
 ستمی از زبان کسی برآید باید اندوختنی و بر آن عمل نمود - بنابراین اگر پدری فرزندان خود را بصداقت
 و کمال از فعلی که خوب نیستی آرد و قبحی که خود پشیمان است و میگوید "من نکردم شما هذر بکنید" این پدر
 نیز بمنزل رسولی است چرا که بخلاف شرط پدری عمل کند و فرزندان خود را بطریق گمراهی دلالت کند
 چنانچه بسیاری در این ملک چنین میکنند - البته هیچ شک و شبهه نیست که با تشویر و هر عالمی باید عامل هم
 باشد و چنانکه کلام عالم یا عمل اثری بخشد کلام عالم بجهل نمی بخشد مگر باید دانست که این نهان نسبت
 به عالم و عاقلانند از آنکه نسبت دارد به پادشاه و وزیر و امیر و پسر و مرشد و استاد و والدین و عرض تمام
 بزرگان هر قوم و ملت که بموجب اقوال خدا و انبیاء خود را جوابده خدا میداند برای اعمال و افعال
 کسانی که با آنها سپرده شده اند - "همه شبانان اند و همه جوابده گوشه خندان خود باشند" -

آیدیم بر سر مطلب

ابتدا باید خردمندان ملاحظه این نکته عظیم ایشان را بفرمایند که خداوند علی اعلی جل جلاله
 نعم نواله خود در جانی میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی وجعلناکم شعوبا و
 قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عند الله التقلید - ای مردمان بدستیکه ما خلق کردیم شما را
 از یک مرد و یک زن و گزیدیم شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله (محض) برای شناسائی و تمیز از
 یکدیگر - پس جز این نیست که گرامی ترین شما نزد خدا کسانی انداز شما که تقوی و خدا ترسی آنها
 بیش است - چونکه در این آیه خدایتعالی بلفظ ناس خطاب فرموده و خاص مؤمنان و مسلمانان
 را خطاب نفرموده از آن معلوم میشود همچنین از روزه مره حالت بندگان ظاهر میگردد که همیشه
 بندگان خود را حقیقتی یک چشم عنایت و رحمت ملاحظه میفرماید و رحمت و لطف و عظیم است و
 درین مقام نکته ایچ گروهی را مستثنی نفرموده و در میان مسلمان و کافر فرقی ننهاده و مخصوص اسلام
 بهم چیز جدیدی نیست یعنی که اسلام محض ایمان بوجدانیت و وجود اوست و ایمان بآن خیر بانی
 است که ذکر فرموده و حضرت ابراهیم خلیل و نوح و دیگران را هم مسلمان ذکر نموده و بیشک کلام انبیاء
 و میکان اول هم مسلمان بوده اند - پس ما باید بگوئیم که در میان بندگان خدا ازین آیه معلوم میشود که
 خواه بدین محمدی باشند - خواه بدین موسوی و عیسی و زرتشتی و هندوی کسانی را تقرب بیش
 که تقوای آنها بیش است - مگر چنانچه بالا بیان رفت خدایتعالی در این دنیا و بطور ظاهر بر همه
 یکسان مهربان و لطیف است "خدای راست مسلم بزرگوای و علم که حرم بیند و نان بقرار میدارد"
 و چنانچه میفرماید شما را از یک پدر و مادر خلق نموده ام و فرقی در میان شما نیست بر ما فرض است
 که بر این کلام عمل کنیم "بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش زیک گوهر اند" الهی آخر
 اشعار - ولیکن چونکه خدایتعالی حکیم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق است و کارهای بندگان و
 حکم در میان آنها با اوست و ما را ابد آگاهی از هیچ چیزی هیچکس هیچ عمل نیک و بد و هیچ گناه
 نیک و بد نیست پس در آن طریق که قدم نهاده ایم و در آن صراطی که قدم داریم و در سبیلیم
 و دعوی میکنیم که آن طریق حق است و ما در طریق و صراط مستقیم حق قدم میزنیم بر ما فرض است

که ملاحظه کنیم که مادی و مادیات را چگونه ما را به تعالی می کنند و آن هدایت نامه که در دست او است
در آن چه درج است و بر آن راه و سپاریم -

این راه هم باید دانست که اگر آیه بالا محض خطاب به مسلمانان بود باز شرط اخیری بای خود است
و مقتود نخواهد شد پس بهر حال چون ما مسلمانی و بحث ما با افضل بر سر مسلمانان و دستور العمل
مادی و هدایت نامه اسلام و این اسلام است لهذا ابتدا باید بدانیم که خدا تعالی میفرماید ان
الذین عند الله اكملهم ديني بدرستیکه دين حقيقي و حق نزد خدا اسلام است پس می
فرماید ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين -
و هر که سواي اسلام را بخوابد و پیروی طریق دیگری را بکند پس هرگز از قبول نخواهد شد چیزی
و آنفس در قیامت از زیان کاران است پس خدا تعالی شمرع میفرماید تعریف و بیان نشانهای
مسلمانان و پیروان دین اسلام که آنها مورد رحمت و عنایت پروردگار خود خواهند بود و میفرماید
فما كتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين باياتنا يؤمنون - پس پیروی خواهیم
داشت (رحمت خود را) برای آنکسانیکه پر مهر گاری میکنند و زکوة میدهند و ایمانی آورند -
بر آیات و نشانهای ما - از آن پس واضح تر میفرماید که آن گروه کدام گروه اند الذین
يتبعون الرسول النبي الاخرى الذي جئوا به مكنوا به عند الله في التوراة والانجيل
يا مذهبهم بالمعروف وينهيه عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث
ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم في الذين امنوا به وعملوا به نصروه
واتبعوا النور الذي انزل مع اولئك هم المفلحون - (آن گروه مذکور کدام گروه اند)
آنکسانی هستند که پیروی میکنند آن رسولی را که نبی امی است و ذکر او را خوانند یا خدمت
(مسلمانان یا یهود و نصاری) که نوشته شده و نزد آنها موجود است و توره و انجیل و آن پیغمبر
امر میفرماید آنها را بکارهای پسندیده و منع می نماید از کارهای ناپسندیده و حلال می سازد
برای آنها چیزهای پاک و پاکیزه را و حرام میکند برای آنها چیزهای ناپاک و خبیث را و ماقول

میکنند از آنها بار آنها را (و در میان زو آن مشتقها را که بر آنها بوده هست پس آنرا که ایمان آورند
 با و او را تعظیم نموندند و او را یاری کردند و پیروی نمودند نوری (یا هدایت نامه) را که با اتفاق
 و همراهی او نازل شده است آن گروه هستند رستگاران به پس از آن خدا فرمان میدهد آن
 رسول را که صحیح باشد که قل یا ایها الناس اتی رسول الله الیکم جمیعاً الخ به گویای مردم بدستیکه
 من رسول استم از جانب خدا بسوی شما اهل عالم تمام الخ به باز در جای دیگر خدا تعالی امر میفرماید
 به رسول خود قل ان کنتم تعبدون الله فاتبونی حیثیکم الله و لیغفر لکم ذنبکم بگو (ای محمد ص)
 خلق عالم را که اگر شما خدا را دوست میدارید (یا دعوی میکنند که دوست میدارید) پیروی کنید
 مرا تا که خدا دوست دارد شما را و بیا مژدگانان شما را

بنابر این هم دینان مادر سر اسر جهان سنی و شیعه و تائی و ممدوی و عیجری و سایر هفتاد و دو
 ملت و شیخ و سید و فضل و پنهان و هندی و ایرانی و ترک و عرب و سیر و مرشد و غرض هر بزرگوار
 از هر قوم و ذات که چون از او پرسند چه دینی داری بگوید "مسلمانم" بدانند که آن دین اسلام
 که خدا فرموده نزد من دین حق است این دین لفظی نیست که این بزرگوار بطلب دارد بلکه معنی واقعی
 و حقیقی آن آن شرائطی هستند که متعلق و مربوط اند باین لفظ "مسلمانی" این است که حافظ و اذ
 دای اگر از پس امر و بوف و فدائی "تمام هفتاد و دو ملت یا بیشتر اسلام فراد میگویند و
 معتقد این استند که از اینها یکی ناجی و بهشتی است و باقی دیگر غیر ناجی و جهنمی اند ابد درین شکنج
 نیست که یک ملت یا فرق یا معلوم ناجی خواهد بود و بی هر ملتی که باشد آن خواهد بود که تقوای او بیشتر
 است و بدون تضمین آن شرط عظیم امتان خواهد بود یعنی پیروی رسول الله در هر تقدی

در حیات مسلمانان

اکنون بیان میکنیم درجات مسلمانان را تا معلوم کنیم که اعلاترین درجات کدام است
 از خدای آیات قرآنی چنین معلوم میشود که در اسلام سه درجه و مرتبه است اول و پست ترین
 بهر اسلام است و از کلام خود خدا تعالی معلوم میشود که درجه اسلام بسیار پست است بلکه هیچ نیست

قالت الاعراب المناقل له قومنا ولكن قولوا اسلمنا ولما دخل الايمان في قلوبكم الخ .
 گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم بگوای محمد آنها را که شما ایمان نیاورده اید مان البته بگوئید که
 مسلمان شدیم مگر ایمان در دلهای شما نیست الخ . ازین آیه صاف بر هر طفل و مرد بازاری لایعلم
 هم معلوم میشود که اسلام خود چیز و لفظی حقیقی است و معنی واقعی اسلام ایمان است . بعد از آن
 بیان میفرماید که کسانی که ایمان آورده اند کدام گروه اند در شما نهی آنها چیست و آنها صادق
 و راستگو هستند . اما ایمان و تقوی اگر چه مشکل است تیز دادن ایمان را از تقوی زیرا که
 خدا تعالی غالباً در هر جا که خطاب فرموده است بمسلمان واقعی فرموده است " ای کسانی که ایمان
 آورده اید . یا آنانکه ایمان آورده اند " مگر در آن آیه عظیم اشانی که خطاب فرموده است
 به عموم خلق بکلی ظاهر نموده است که تقوی بالاتر است از هر درجه از درجات نیکو یا عبادت و
 انقیاد و میفرماید از تمام خلق که اعمال نیک و احکام مرا بجای آورند تقرب کسانی نزد من بیش
 است که تقوی و پرهیزگاری و خدا ترسی آنها بیش است .

یک نکته باریکتر از بنظری آید که در بعضی مقامات خداستغالی بطور تاکید میفرماید ای کسانی که
 ایمان آورده اید ایمان آرید و چنین و چنان کنید . مثلاً میفرماید یا ایها الذین امنوا امنوا
 بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسولہ الخ . ای کسانی که ایمان آورده اید زبان و
 ناقص ایمان کامل آرید بخدا و رسول او و کتابی که نازل فرموده بر رسول خود الخ . شاید در این مقام
 ایمان اول مرتبه ایمان ناقص باشد یا است یا که ایمان غیر حقیقی و بعض از روی اتفاق و ظاهری است
 و ایمان ثانی ایمان کامل واقعی است که ایمان بخدا و رسول او باشد و تمام آنچه در کتاب نازل شده
 بر آن رسول " وحی است " کرد و مسلمان هستند که صرف لباس و جهاد مسلمان اند و دیده
 میشوند روز و شب که بیشک در تمام عمر خود یکی از اعمال شرع اسلام را بجا نیاورده و نمی آوند بلکه
 بطور اتفاق گاهی اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله هم بر زبان جاری نه کرده
 و نمی کنند . شاید اگر در لباس و وضع دیگری مشبهه یا ذاتهای دیگر باشند و کسی پرسد که

شما مسلمانید و چنین مقامی بطور ضرورت اقرار به سنانی بکنند و بگویند ما مسلمانیم و این حال
 نه تنها در میان عوام بازار و بهمال وجود دارد بلکه در میان بسیاری از بزرگان عالی شان هم وجود دارد.
 در جای دیگر خدایتعالی میفرماید و من یعمل من الصالحات من ذکر و انشی و هو مؤمن
 فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیراً - و هر که بجا آورد اعمال نیک را خواه مرد باشد
 خواه زن (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس آن گروه داخل بهشت شوند و ظلمی بآنها نشود.
 و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظملاً ولا هضمًا - و کسیکه نیکو کاری کند
 و مؤمن هم باشد پس نترسد از ستم و نقصان - فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن
 فلا کفر ان لسعیه - پس کسیکه نیکو کاری کند (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس ضایع نخواهد
 شد سعی او یعنی کار خیر او - از این آیات معلوم می شود که باید ایمان خالص و حقیقی باشد
 و اینگونه ایمان زبانی ایمان منافقین است که خدا وعده بهتیم و عذاب داده است بآنها -
 اما تقوی - از فحای آن آیه اول که منسوب به امر تقوی نوشته شد و نیز آیه اول قرآن
 مجید که خدایتعالی میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین این کتاب مشک
 نیست در آن که رهنماست پرهنز گاران را - معلوم میشود که مقام پرهنز گاری و پرهنز گاران بسیار
 اعلی است - باین معنی که درجات مسلمانان و حتی ایمان داران همه یکسان نیست و از ابتدا
 در خدمت رسول الله هم گاهی یکسان نبود - چنانچه مثلاً در حق سلمان فارسی رسول الله فرمود
 المسلمان منا اهل البیت و اهل بیت رسول الله جز شرکای آیه مبارکه دیگری نبود و خود علی
 مرتضی ام متقیان بود - در تقوی یک نوع خوف و خشیت و احترام است از عظمت و جلال و
 جبروت خدائی که در وجود هر مسلمان و حتی هر مؤمنی هم نیست - از جمله آیاتی که در خصوص تقوی و
 در حق متقیان در کلام مجید موجود است و فقیر من جمله در اینجا می نویسم اینهاست بلی من اوفی
 بعدن و اتقی فان الله یحب المتقین - بلی کسیکه ایفا کند عهد خود و پرهنز گاری کند -
 پس تحقیق که خدا دوست دارد و پرهنز گاران را - یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق

تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون ای کسانی که ایمان آورده اید (ایمان ناکامی)
 پرستیزگاری کنید و از خدا ترسید چنانچه شرط پرستیزگاری و ترسیدن است و غیره مگر
 اینکه مسلمان حقیقی باشید ازین آیه معلوم می شود که درجه ایمان و تقوی فرقی دارد
 و سارعوا الی مغفرة من ربکم و الجنة فی فیما السموات والارض اعدت للمتقین
 و شتاب کنید بسوی آمرزش (و تقرب) از پروردگار خود و بسوی بهشتی که پهنای آن
 پهنای آسمانها و زمین است و آماده شده است برای متقیان بحقیقت آن بهشت همان
 تقرب است به پروردگار مگر خدا تعالی در مختلف مقامات نشانها و اتصال متقیان را نیز
 بیان میفرماید چنانچه در پی همین آیه است الذين یفقهون فی السرائر و الضوایر و الکافین
 الغیظ و العافین عن الناس و اللہ یحب المحسنین (متقیان) آن گروه اند که اتفاق
 میکنند (در راه خدا) در آسایش و سختی و فرو خوردن و گمان خشم خود اند و غمگنندگان تقصیر مردم
 اند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را - در این آیه مقصود اصلی و سبب نوشتن این کتاب
 نیز وجود است که مراد بهمد روی باشد و اتفاق - فرو خوردن خشم - غم تقصیر مردم بعضی از کیفیات
 بهمد روی اند - و باز منسوب بهمین متقیان میفرماید و الذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا
 انفسهم ذکروا الله فاستغفروا الذنوبهم الخ - (و نیز متقیان) آنان هستند که چون
 کار زشتی کنند یا گنای خود میکنند یا دیگران را میسوزانند و پس آمرزش میخواهند برای گناهان
 خود بخ - اما یتقبل الله من المتقین این است و جز این نیست که خدا قبول نمیشد (اعمال نیکو
 و نیکوئی ما را) از متقیان - و از لغت الجنة للمتقین و نزدیک آورده شود بهشت برای متقیان
 فاتقوا الله و اطیعوا پس ترسید از خدا و اطاعت کنید مرا - و اجنبنا الذين امنوا
 و كانوا یفقهون - و نجات دادیم آنان را که ایمان آوردند (و علاوه بر آن) بودند پرستیزگاران
 ان المتقین فی مقام امین - بدستیکه متقیان در مقامات امن و آسایش باشند - و
 آیه دیگر هم بدینال اینی آید - مثل الجنة التي وعد المتقون فیها انهار من ماء غدا

والله من لبن لم يتغير طعمه والنفار من خمرة لذّة للشاربين والنفار من غسل مطلق
ولهذه فيها من كلّ الثمرات ومغفرة من ربهم صفت بهشتی کرده کرده شده است
برای متقیان چنین است - در آن بهشت جویهاست از آبی که گاهی متغیر نشده - و جویهای آن
از شیر که مزه آن متغیر نیست - و جویهای آنست از شراب لذت بخش آشنایان گان را - و جویها
است از غسل صاف کرده شده - و ایشان راست در آن بهشت از هر قسم میوه (و عاوه را اینجا)
آمرزش است برای ایشان از پروردگارشان - ان المتقين في جنات ونهى في
مقعد صدق عند مليك مقتدا - بدستیکه پرهنر گاران و خدا ترسان در بوستانها
و چشمها باشد و نشسته باشند در مجلس صدق و صفای نزدیک پادشاه توانا - همین است
آن تقرب که ابتدا فرموده است - صاحبان آن تقرب که بصفت تقوی موصوف بودند
که ام کسان بودند آنکسانی بودند که بتفصیر عبادت خود معترف بودند و می گفتند ما عرفناک
حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک که مورو تاج کولاک لما خلقت الافلاك
گشتند و خلقت ان الله و ملائکته یصلون علی النبی پوشیدند متقیان کسانى بودند
که هر شب هزار رکعت نماز میکردند و چندین مژه از خوف خدا بهوش می شدند و پیوسته
در کمال خاکساری و عجز و انکسار برب داشتند الهی قلب محبوب و نفسی معیوب
و عقلی مغلوب و هوای غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر و لسانی مقربا لآن لوب
هیچ شک و شبهه نیست که این کسان بودند یا گروهی از قبیل این کسان که در حشنان
وارد شدند و بشر المؤمنین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما
اصابهم والمقیبى الصلوة وعمارز قناهم ینفقون - و بشارت ده (ای محمد) عجز
و انکسار کنندگان را (یعنی) آن کسان که چون ذکر خدا شود و رزوا آنها می ترسد و لایا
ایشان و صبر کنندگان اند بر هر مصیبتی که بر آنها وارد آید و بر پامیدارند نماز را و از آنچه
ماروزی آنها کرده ایم اتفاق میکنند - انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم

وإذا التبت عليهم آياته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یوقنون - الذین یقینون بالآیات
وهم یرزقناهم ینفقون - اولئک هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم وشرافاً
ویرزق کریم - بتحقیق مؤمنان کسانی هستند که چون ذکر خدا شود نزد آنها برسد دلها می
آنها و چون خوانده شود برای آنها آیات خدا زیاده تر شود ایمان آنها و آنها بر خدای
خود توکل کنندگان اند - (و این مؤمنان) آنان هستند که بر پا میدارند نماز را و از آنچه
روزی داده ایم آنها را در راه خدا اتفاق میکنند - این گروه هستند مؤمنان از روی حقیقت
و برای آنهاست درجات بسیار عالیة نزد پروردگار آنها و آمرزش است و روزی نیک
والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون - و آن کسی که آمد برستی (شاید معنی این
است که صداقت و راستی اختیار کرد) و پیروی نمود آن صداقت را آن گروه هستند متقین
والذین یؤوا الذار و الایمان من قبلهم یحبون من صاجر الیهم و لا یجدون فی صدقهم
حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون - و آن کسانی که در دارالسلام جای گیرند و ایمان آورند پیش از
منا بزیل و در دست میدارند کسی را که هجرت گزیده است بسوی آنها و می یابند در خاطر خود
و غنیه از آنچه داده میشود و مهاجران و دیگران را بر خود اختیار میکنند اگر چه خود محتاج هستند
(یعنی آنچه را که خود محتاج بآن هستند دیگران بذل میکنند) - الا المصلین الذین هم علی
صلواتهم دائمون - و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم - و الذین
یصلون بیوم الذین - و الذین هم من عذاب ربهم یشفقون - ان عذاب ربهم
غیر مأمون - و الذین هم لغربهم حافظون - الا علی ازواجهم او عاقلات ایمانهم فاما
غیر ملومین - فمن ابتغی وراء ذلك فاولئک هم العادون - و الذین هم لا مانع
و عهد هم راعون - و الذین لشهادتهم قائمون - و الذین علی صلواتهم یحافظون
اولئک فی جنات مکرمون - این آیات در سوره معارج ذکر شده اند در جانی که خدا تعالی

میفرماید عونا انسان چنین و چنان معایب در وجود دارند "سرای نماز گذارندگان (یعنی
مؤمنان نماز گزار) کسانی که در نماز خود مداومت گشته اند و آنکسانی که در اموال آنها حصه
مقرر است برای سائل و محروم (یعنی سؤال کننده و سؤال ناکننده) و آنکه یقین دارند بر روز جزا
و آنکه از عذاب پروردگار خود ترسان اند زیرا که بدستی عذاب پروردگار ایشان غیر مامون است
و از آن ایمنی و پائی نیست و آنکه ایشان شرمگاه خود را (از شهوت رانی) حفظ میکنند سوای
از زمان منگوه و کنیزکان خود و تحقیق که در این صورت اخیر ملائمتی بر آنها نیست پس هر که بخیرین
طریق راستی و این راه مخوف شود پس آن جماعت ایشان اند از حد گذرندگان و مخوف شوندگان
و آنکه ایشان امانت ما و عبادی خود را رعایت کنندگان اند و آنکه ایشان بگواهیهای خود قائم و
ثابت بقدم هستند و آنکه از نماز خود خبر دارند یعنی غفلت نمی ورزند و ترک نمیکند این گروه
(که باین صفات مذکوره ماقبل تماماً متصف اند) در بهشتها خواهند بود و مغز و مکرم - "از آن پس
میفرماید "ان الا برایشیون من کاس کان مزاجها کافورا - عینا لیشرب بها عباد الله
یفجرونها تقهیراً - یوفون بالذکر و یخافون یوما کان شره مستطیرا - و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیمایسرا - انما نظمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا
شکورا - هر آینه نیکو کار نمی نوشند جامهائی (یا شرابهائی) که مزاج کافور دارند و بسیار سرد
و خوشکوار اند و از چشمهائی که می آشنند از آنها بندگان مقرب خدا از بخاریها جاری اند -
(آن مؤمنان و نیکوکاران) وفا میکنند نذرهای خود را و می ترسند از روزی که مشقت آن ظاهر
و بپدید است - محض به محبت خدا (و با وجود احتیاج خود) طعام می خورند مسکین و یتیم و ایتیم
و میگویند جز این نیست که ما طعام میدیم شما را محض برای خوشنودی خدا نه برای آنکه شهادت
عوض چیزی بماند یا ادای شکر احسان ما را بجای آید پس از همه خدا یتیمانی در
حق ایشان میفرماید اما و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کون - " جز این نیست که ولی (یا دوست) شما خداست و رسول او

وکسانیکہ ایمان آورده اند و آنکسانیکہ برپا میدارند نماز او میدهند زکوٰۃ را و آنها پیوستہ رکوع
 کنندہ اند۔ ایک برگواہی نویسند: اگرچہ طبرانی اور عبد الرزاق اور جریر اور ابن ابی حاتم
 اور ابن مردودہ نے اس آیت کا شان نزول اس قصہ کو قرار دیا ہے جس میں حضرت علی کا رکوع
 کی حالت میں ایک فقیر کو انگوٹھی خیرات کرنیکا ذکر ہے مگر اس قصہ کی سند ذرا تر و طلب ہے
 اسلئے اولی یہ ہے کہ اوپر کی احادیث کے موافق آیت کے اس مکرہ کا شان نزول بھی
 حضرت عبادہ بن صامت کا قصہ قرار دیا جاوے اور حضرت علی کو بھی آیت کا مصداق ٹھہرا
 جاوے۔ اگرچہ درین مقام یعنی درین کتاب غرض بندہ نیست کہ ظاہر یا ثابت کہم کہ شان نزول
 ہر ایک ان آیات چھت و درستی کلام کس و درجہ واقعہ یا زل شدہ است و غرض بندہ صرف یہین
 است کہ ظاہر سازم کہ آن ہندگان خدا کہ در نزو خدا تقرب داشتہ اند و صاحبان ایمان و تقوی
 کامل بودہ اند چگونہ صفات داشتہ اند و چگونہ اعمال را بجا آورده اند کہ مقرب در گاہ احدیت
 شدہ اند و لہذا کسانیکہ در ہر زمان دعوی مسلمانان یا ایمان داری و پیہر نگاری میکنند باید تا سہی
 باہنہا بکنند و متصف بآن صفات بشوند و آن اعمال را بجا آرند۔ و لیکن این آیت فوق بجا خط
 چندی باید در حق علی مرتضیٰ ع و ار شدہ باشد زیرا کہ معلوم نمی شود کہ در میان مؤمنان متخص
 ریگری باشد کہ ہر امر مذکور ثالث خدا و رسول اولیٰ شود۔ اگر ظاہر آیت را ملاحظہ کنیم یہ لفظ
 امنوا کہ جمع است چنین مفہوم میگرد کہ تمام کسانی کہ ایمان آورند ہمہ در این آیت شریک
 میشوند بدون استثنای حضرت علیؑ یا حضرت عبادہؓ۔ و اگر الذین را عطف قرار
 دہیم پس چنین میشود معنی آیت کہ "ولی یا دوست شما خدا است و رسول او و صاحبان ایمان
 عموماً و نیز گروہ دیگری کہ دائم در رکوع استند۔ و لہذا ما باید جستجو کنیم کہ آن گروہ را بع
 کدام گروہ اند و بالجمہ این آیت ہیچوہ نسبتی نہ بحضرت علی دارد نہ نسبتی بحضرت عبادہ۔
 مگر در ترجمہ اردو ہی تاریخ الخلفاء طبع مطبع صدیقی لاہور این عبارت صریح است "این
 عباس نے فرمایا کہ جہاں کہیں کلام خدا میں یا ایہا الذین امنوا آئیے و ماں یہ سمجھنا

چاہئے کہ حضرت علیؑ انکی امیر و شریف ہیں۔ خدا نے اکثر صحابہ پر عقاب فرمایا ہے مگر حضرت علیؑ کا ہر جگہ خیر کے ساتھ ذکر کیا ہے۔ جو کچھ حضرت علیؑ کی شان میں نازل ہوا ہے کسی کی شان میں نہیں ہوا۔ چنانچہ صرف آپ ہی کے لئے تین سو آیتیں نازل ہوئی ہیں اللہ اعلم بحقائق الامور۔

بیان مختلف درجات اہل اسلام سوای صاحبان ایمان واقعی

ہر حال چنانچہ بالا گفتہ مرا ہیچو بہ از روشن این کتاب غرض اثبات حق کی یادگیری نیست بلکہ غرض یہیں است کہ بتعام کسانی کہ دعویٰ مسلمان می کنند غرض است کہ بموجب ہدایات و اوامر و نواہی الہی و شریع اسلام عمل کنند و ہر فرقہ ہر کرا کہ بزرگ و رئیس دین و مذہب خود میدانند و بطور یقین و اندوہی دانش و معرفت و بدون خوف جان و امیدان میدانند کہ تمام اعمال و افعال آن کس بروفق ہدایات خدا و رسول بودہ اور پیروی کنند۔ مرا باہیچکس هیچ فرقہ بحث و گفتگو نیست۔

از بعضی آیات قرآنی مستفاد میشود کہ بسیاری از اہل اسلام بحقیقت مسلمان نبودند و نیستند امروز۔ بعضی دیگر مسلمان بودند و هستند محض زبان و نہ عمل میکنند بارکان و نہ ایمان دارند و در قلب۔ بعضی دیگر هستند کہ بعضی اعمال را بجای آرند و بعضی دیگر را بجائی آرند و آن ہم اندوہی عدم معرفت۔ ان شاء اللہ این آیات ذیل استند۔

اما مردون الناس بالبر و تقیون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون۔ آیا شما مردمان را امر میکنید بکارهای نیک و خود فراموش میکنید و حال آنکہ شما کتاب میخوانید آیا شما یا ایہا الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافۃ و لا تتبعوا خطوات الشیطان انہ لکم عدو مبین۔ ای کسانیکہ ایمان آورده اید در اسلام تماماً (یا بطور کمال) پیروی میکنید گامهای شیطان را بدرستی کہ او شمار دشمن آشکار است + لن تالوا البر حقاً

تَفَقُّوا عَمَّا يُخَبِّرُونَ وَمَا تَتَفَقَّوْنَ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - هرگز نیوی فاضل نکند
وَرَأَى أَنَّكَ اتَّفَقَ كُنْهِدَ أَنْ يَجْعَلَ دُورَتِ دَارِید و بِهَرِجِهَ اتَّفَاقِ کُنْهِدِ پس بدستیکه خدا بآن
آگاه است - لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِي الضَّرْوَةِ وَالْمُجَاهِدِينَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَأَمْرِ اللَّهِ بَأَمْرِ اللَّهِ وَالْفُسْهُمُ فَضْلُ الْمُجَاهِدِينَ بَأَمْرِ اللَّهِ وَالْفُسْهُمُ عَلَى الْقَاعِدِينَ
دَرَاهِقَةٌ وَكَأَلَوْعَدَا اللَّهُ الْحَسَنَى وَفَضْلُ اللَّهِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا
برابر نیستند نشینندگان از مسلمانان آنانکه ابدًا عذر می ندارند و تندرست استند بآن
مسلمانانی که جهاد میکنند در راه خدا چه مال و چه جان خود (بلکه) خدای تعالی فضیلت داده
است مجاهدین را بآل و جان آنها (یا آنانکه بخا بده میمانند مال و جان خود) بر نشینندگان
از حیثیت درجه و هر یک را وعده نیک داده است خدا و بزرگی داده است خدا مجاهدین را
بر نشینندگان + "الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُسْتَبْرِقُونَ"
کسانیکه ایمان آورند و نیامیختند ایمان خود را بظلم (یا شرک یا ریا و اثال اینها) برای آنهاست
ایمنی و آنها هستند راه یافتگان + يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخَوْا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخَوْا أَمَّا
تَاكْفُرُوا لَنَزَّلْنَاهُ عَلَيْنَا - ای کسانیکه ایمان آورده اید خیانت نکند با خدا و رسول و همچنین خیانت
نکنید امانات یکدیگر را و حال آنکه شما میدانید (یعنی دانسته و بعد میکنید) قُلْ إِنْ كَانَ
أَبَاؤُكُمْ أَوْ أَبْنَاؤُكُمْ أَوْ إِخْوَانُكُمْ أَوْ عَشِيرَتُكُمْ أَوْ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا أَوْ تِجَارَةٌ يَتَرَبَّصُونَ
بِهَا أَوْ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - "بگو (ای محمد و مؤمنان را)
که اگر پدران شما - پسران - برادران - زنان - و خویشان و ندان شما و آن مالهای که کسب
کرده اید و تجارتی که از کسادی آن خائف استید و منزلهای پسندیده شما و دوست تر
و محبوب تر نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا آنکه بیاورد
خدا عقوبت خود را بر شما و خدا هدایت نمی کند فاسقان را + وَمِنْهُمْ يُوْذُونَ النَّبِيَّ الْخَ -

و از ایشان (یعنی مؤمنان زبانی) کسانی هستند که اینامیدهند پیغمبر را الخ + والذین يؤذون
 رسول الله لهم عذاب الیم - و آنانکه اینامیدهند پیغمبر را برای آنهاست عذاب سخت +
 یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اعظم علیهم و ما هم جمیع و بیش المصیب +
 ای پیغمبر جها و کن با کفار و منافقان و ورستی کن با آنها (زیرا که) جای آنها جهنم است
 و بد است آن جای بازگشت + یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمات الذکر و کفروا
 بعد اسلامهم الخ - سوگند میخورند بخدا که گفته اند و تحقیق گفته اند سخن کفر را و کافر شده اند
 بعد از اسلام آوردن خود الخ + قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما
 رزقناهم سراً و علانیة من قبل ان یاتی یوم لا یمیع فیہ ولا خلال - (ای محمد ص) بگو
 آن بندگان مرا که ایمان آورده اند (یا آنکه زبان ایمان آورده اند) که بر پای دارند غار
 را و اتفاق کنند از آنچه ما روزی داده ایم ایشان را در نهانی و آشکارا قبل از آنکه باید آن
 روزی که در آن خرید و فروخت و دوستی نمی شود و نمی توان کرد (یعنی کردن این کارها و اعمال
 خیر را در ویامی توان کردند و قیامت) الذین یلزمون المطوعین من المؤمنین فحب
 الصدقات الخ این آیه و دوسه آیه بعد - یعنی کسانی که عیب میکنند از آن مؤمنان که خیرات
 دارند بدون صدقه و خیرات الخ + چندین آیه ماقبل و مابعد همه و خصوص خیرات است و
 بعد روی مؤمنان از یکدیگر و نیز آنچه بعضی از مسلمانان منافق نسبت بیکدیگر میگفته و از یکدیگر
 استهزا و تحریه میکرده اند و امثال اینها + لکن الرسول و الذین امنوا معه جاهدا و
 باهوا لهم و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون - اعد الله لهم جنات
 تجري من تحتها الانهار خالدين فیها ذلک الفوز العظیم - (با چند آیه بعد) " لیکن
 رسول و کسانی که ایمان کامل آورده اند با او جهاد کردند با مال و جانهای خود و برای آن گروه
 است نیکبها و آن گروه است در سگاران - که آماده ساخته است خدا برای ایشان بستانهای
 که از زیر آنها نهرا جاری اند و آنها در آن بستانها مدام خواهند ماند - این است فیروزی یا

نرا و عظیم + در جای خدایتعالی میفرماید الا عذاب اشد کذا و اتفاقا بادیه نشینان سخت تر
 هستند در کفر و تفرق (از شهر نشینان) + و باز در جای دیگر میفرماید و من الاعراب من
 یؤمن بالله و الیوم الاخر الخ - و از میان باده نشینان کسی هست (یعنی محدودی هستند)
 که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت الخ + در سوره توبه اکثر آیات از این قبیل است که ذکر شد +
 در سوره اعراب خدایتعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله و مرسله لهنم الله فی الدنیا
 و الاخره واعد لهم عذابا مهینا - تحقیق کسانی که آزار میدهند خدا و رسول او را (که آزاری که
 عین آزار دیگر است) لعنت کرد خدا بر آنها و دنیا و آخرت و مهیا ساخت برای آنها عذاب خوا
 کتده + و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا
 و اثمنا بیلنا - و آنانی که آزار میدهند مردان مؤمن و زنان مؤمن را بغیر سببی که بعمل آورده باشند
 (یعنی بی سبب و محض از خجست باطن ایند امیر ساند یا نه) پس تحقیق که محل نمودن بر روش
 خود بار بهشتان و گناه آتشکار را (یعنی از آنها میگذرد و عقوبتش برگردن اینهای ماند تا ابد) +
 یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون - بگو مقاعد الله ان تقولوا ما لا تفعلون -
 ای کسانی که ایمان آورده اید (محض بزبان) چرا بعمل نمی آید آنچه را که بزبان میگوئید - بسیار
 ناپسندیده است نزد خدا که شما بگوئید بزبان چیزی را که بعمل نمی آید - یا ایها الذین امنوا
 هل ادکم علی تجارة تبخیکم من عذاب الید - و تمنون بالله و مرسله و تجاهدون
 فی سبیل الله با و الکفر و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون - ای کسانی که ایمان آورده اید
 محض بزبان آیا دلالتم کنم شما را تجارتی که بر ماند شما را از عذاب سخت - ایمان آید بخدا
 و جهاد کنید در راه خدا با مال و جانهای خود زیرا که این عمل بهتر است برای شما اگر بدانید +
 امر محسوب است اکثر هم یسمعون او یعقلون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا -
 آیای پنداری که اکثر آنها می شنوند و می فهمند (نه چنین است) بدستیکه آنها مانند چارپایان
 اند و بلکه از چارپایان هم گمراه تر و نا فهم و بی معرفت تر استند +

این بود حالت مختلف درجات اهل اسلام بحسب ایمان و معرفت و اعمال و افعال
حالت اسلام و درجات مختلفه اهل اسلام بحسب ایمان و تقوی و معرفت و درجات شباهت
کلی دارند به گاری آتشی که در یک ترین که بمنزله اسلام است یک انجین است که بمنزله قرآن است
و یک شخص که انجین را میراند و بمنزله پیغمبر است - در آن ترین بیت یاسی گاری است به
درجات مختلف - یک یا دو گاری درجه اول است که هر یک از آنها مقرر است از برای چهار
شخص - دوسه گاری دیگر است درجه دوم که هر یک مقرر است برای دوازده کس - مگر این
هر دو درجه غالباً خالی اند - گاریهای متقدم و دیگری میباشد درجه سوم که بر هر یک نوشته
است که جای نشست است برای ۴۰ کس - این گاریها همیشه پیران و مسافران و بعضی اوقات
از عدد مقرر هم زاید اند و چنان دوش بر دوش نشسته اند که نفس کشیدن مشکل است - در بعضی
اوقات و آیام خاصی که مسافران زیاده از معمول همیشه اند گاری دیگری را در کاری آرند که مردمان
باید مانند حیوانات بیکدیگر بکپیده و پیچیده و ایستاده باشند - درین تنگی نیست که بظاهر امر غالباً
کسانیکه در درجات عالیه میباشد هم لایق اند و هم دولت مند و زردار و برخلاف آنکسانی که در درجات
آخر اند کمری نشینند هم فرومایه اند و هم بی بضاعت و گاه گاهی صاحبان شان عالی متعانی نیز
که بظاهر فاقد مال و حال و زراعتی نشینند - مگر سخن بر این است که اگر اینگونه مردمان در آن
گروه ادانی و اراذل شامل باشند از درجات آنها بیچوجه نمی کاهد و هر کس را که در حق آنها
معرفت تام باشد بچشم حقارت بر اینها نظری نکند که در درجه پست نشسته اند بلکه چون یکی از آنها
را بیند فوراً سر بقد و شش می ساید و میگوید "گر بر سر و ششمان نشینی نازت بکشم که ناز نمی"
جای شایسته را برای او تجویز میکند - همواره اینان در مقامات عالیه و نزد ملوک با اقتدار
می نشینند عند ملوک مقلد و برخلاف این حال بسیار میشود که کسانیکه در درجات عالیه
ترین می نشینند ابداً اجازت و مجال آنرا ندارند که در حضور سلاطین قدم گذارند - پس درجات
و حالات مسلمانان چه در زمان رسول الله و در حضور رسول الله و چه در هر زمانی و در حضور

پادشاه علی الاطلاق بر همین منوال است. اول از همه معرفت در کار است. پس ایمان کامل و تقوی حقیقی. سپس صرف کردن جان و مال و مال و اقامت ارادت و طیب خاطر در راه هدایت الهی. این گروه آنها هستند که درجات عالی دارند و پروردگار خود بیشک اگر فقیر استند و با وجود فقر و فاقه آنچه دارند بر دیگران ایشار می کنند و حتی المقدور در راه رضای خدا می هیم و پنهانند درجات آنها از همه بالاتر خواهد بود +

حکایت میکنند که وقتی یکی از پادشاهان عظیم الشان اسلام از بخارا حج کعبه الله روان شد و چهار صد شتر و وزیر اسباب و سامان او میرفت در صحرای منی بر اسب کوه سیکری نشسته و کمال تحمل میراند. پیاده فقیری پای برهنه در آن صحرا او را دید و مسخران شب آسمان بلند کرده گفت یا الهی در صحرای قیامت نیز حال من و این پادشاه یکسان خواهد بود. آن پادشاه بشنید و گفت ای مردی معرفت تو نمی دانی که خدا تعالی مرا کجاست فرموده است که گفته من استطاع الیه سبیلا ولی ترا طلب فرموده است. پس اگر من بدانستم که من و ترا در نزد خدا مرتبه یک است گاهی محنت بر خود هموار نیکو دم که باین مقام بیایم + پس چنانچه گفتم این همه اول موقوف است به معرفت و از آن بعد حکما کان پیروی کردن است از احکام و او امر و نواهی الهی و شرا و نجس رسالت پناهی +

در زمان رسول الله و حتی در مجلس و حضور سرور کائنات و خلاصه موجودات نشسته بودند جمعی از جمال فرومایه دینی ادب که ابداً مرتبه آن رسول برگزیده را نمیدانستند که خدا تعالی در حق او فرموده لولاک لما خلقت الافلاك. و آن پیغمبر برگزیده را که خدا مونی و مالک و راهبرها مقرر فرموده بود براسوی الله و در شب حراج بمقام قاب قوسین رسید اگر چه جبرئیل از مقام خود یک قدم پیشتر نتوانست نهاد و بی اجازت و سلام داخل خانه او نمی شد و بر گواهی در حق او گفته است "احمدارکبشاید آن پیر جلیل تا ابد همش ماند جبرئیل و بیشک چنین بود حضرت علی رضی الله عنده با وجود آنکه این عظم و داماد و وزیر و برادر و باب مدینه علم او بود و آیه انما ولیکم الله و رسول

ابن عباس سید آیه قرآن در حق او نازل گشت و یکی از خمسہ اهل عباد بود و در سبائہ با کفار
 شریک بود و در کلمہ الفسناج و متحد بود و نیز رسول اللہ در حق او فرمود من کنت مولاہ
 فعلی مولاہ و کان ذلک خود را غلام آن حضرت و الاشان و قائم الانبیاء میدانست و گاهی
 بی اجازت و بی ادبانه در حضور او نمی نشست و بی ادبانه سخن نمی گفت و از فرمان او سرپیچی
 و او را اید و از انیر ساندید و گریب یاری دیگر از مسلمانان جنگی بودند کہ ہر گز بی ادبی را در حضور
 آنحضرت بجای آوردند و از فرامین او سرپیچی نمودند و او را ایدامیر ساندیدند بین در سورہ ہجرت
 کہ مسلمانانی کہ در خدمت سرور کائنات می آمدند و می نشستند و خود را از جملہ صحابہ محسوب
 میدانستند در چہ حالتی بودند و چہ اعمالی از آنہا سر میزد کہ خدا تعالی برای تنبیہ و تعلیم آنہا آن
 آیات سخت را نازل فرمود - یا ایہا الذین امنوا لا تقلوا ایندی اللہ و رسولہ و
 اتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم + یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت
 النبی ولا تجہروا له بالقول کجہم بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون +
 ان الذین یفغضون اصواتہم عند رسول اللہ اولئک الذین استعین اللہا قلوبہم
 للتعوی لہم مغفرۃ و اجر عظیم + ان الذین ینادونک من و ما آء الحجرات اکثرہم
 لا یعقلون الخ + ای مسلمانان در قول و فعل خدا و رسول او تقدم مکنید (یک بزرگوار چنین
 معنی کردہ است "مت آگے بڑھو آگے خدا کے اور رسول اس کے کے" دیگری چنین بھی میگوید
 "آگے بڑھو اندھے اور اس کے رسول سے") و بر رسید از خدا ہر آئینہ خدا شنوای داناست +
 ای مسلمانان بلند مکنید آواز ہای خود را از آواز پیغمبر و با و از بلند با او سخن مگوئید چنانکہ شما
 در میان خودتان و با یکدیگر سخن میگوئید و بعضی از شما آواز ہای خود را بلندتر از بعضی دیگر
 میگویند مباد کہ ازین بی ادبی اعمال شما نابود شود و شما بخیر باشید + تحقیق آنانکہ آواز ہای
 خود را پست میکنند در حضور رسول اللہ آن گروہ آنان استند کہ آزمودہ است خدا و ہامای آنہا
 را در ظهور و بروز تقوی و برای ایشان است آمرزش و اجر عظیم + بدستی آنانکہ آواز میکنند

و میخوانند و از ای پیغامبر از پس حجر با بسیاری از آنها نادان و بیوقوف اندازند
 پس بخاطر باید داشت که لازمه جهان و هر قوم و هر ملت چنین افتاده است که چون در کسی
 گروهی را خطاب میکنند تمام اجزای آن گروه را یکسان خطاب میکنند هر چه در مقامی که باشند
 چنانچه مثلاً خطاب میکنند ای یهود - ای نصاری - ای مجوس - ای هندو - ای مسلمانان حال
 آنکه بسیاری از آنها بحقیقت نیک یا پیرو دین و شرایع دین خود نیستند همچنین در مسجدی اعظم
 میگویند ای مسلمانان شراب مخورید - زنا نکنید - رشوت مستانید - قمار بازیید - دروغ گویند -
 وعده خلافی مکنید و امثال ذلک - البته در آن مجلس مردمان متقی پرهنر کار و صالح و ایماندار
 هم نشسته اند و مسلمانانی هم نشسته اند که محض برای تماشا بسجده آمده یا اگر چای میدهند برای
 چایی آمده اند و محتمل که بعضی هم شراب خورده اند یا خجسته باشند و بلکه بسیاری از آنها صرف
 لباس و محض بزبان مسلمان اند - و شک نیست که اگر نه از کس در آن مجلس باشند شاید که
 دو کس از آنها مسلمان واقعی باشد مگر مسلمان واقعی هم در اینجا مردمان این است که نظایر بعضی
 اعمال خلاف شرع را بجای می آرند - و لیکن مسلمان حقیقی که صاحب ایمان و تقوی است شش
 است که تا ممکن باشد هیچ وجه خلاف شرع نمی کند و گناه کبیره از او میزدنی نشود - و شرط عظیم
 آن این است که صاحب علم و معرفت هم باشد - اکنون در ذیل مرقوم خواهد شد که مسلمان حقیقی
 کدام کسان اند و چگونه باید باشند

احکام و هدایات و اوامر و نواهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

چونکه عرض بنده از نوشتن این کتاب این است که یک امری را ظاهر و ثابت سازم مثلاً
 اینکه لب تمام اعمال و افعال و عبادات بندگان خدا "همدرویی است و پس" پس
 ضرور است بیان بسیار چیزها و کیفیات و تهدیدات و غیر تا که بر سر مطلب اصلی بجوم این مختصر است
 خوانندگان این کتاب عرض میکنم که کمال غور و تحقیق و تدقیق بر این بیانات بکمال حفظ فرمایند

که بنده باندازه دانست خود را اینجا تحریر میکنم.

ابتدا باید دانست که اگر خدائی هست و این عالم کون و فساد بدون قاتی و پروردگاری نیست و آن خداوندگان خود را بجهت خلق نکرده بلکه برای کاری و عبادتی خلق نموده و تمام انبیاء و کتب را ارسال داشته است برای انتظام این جهان یعنی انتظام میان این بندگان و آن انبیاء و کتب آنچه در آن کتب درج اند همه حق استند و بموجب عقیده تمام مسلمان جهان (و سایر ائم و علل) قیاستی و حساب و کتابی و سوال و جوابی هست و باز گشت همه بندگان بآن جاست و همه سوال میشوند از هر گونه عمل و فعلی که درین جهان کرده اند مخصوص برای آن اعمال و افعال مقرر شده است ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و قرب پروردگار و دوری از رحمت و لطف او پس ما باید بدانیم و جستجو کنیم که آن اعمال و افعال کدام استند و احکام و اوامر و نواهی الهی چگونه استند نسبت به هر یک از اعمال و افعال ما مسلمانان و نیز تمام بندگان او - چونکه خدای تعالی امر فرموده است ما را که تمام انبیاء و اقوال و احکام و کتب آنها را یک و یکسان بدانیم باینی خود و با اقوال و احکام و کتاب او ازین معلوم میشود که احکام و اوامر و نواهی الهی در هر زمانی و برای هر امتی یکسان بوده است و آنچه در کتاب ما درج است در کتب دیگران نیز همین ما درج بوده است بلکه تکمیل همه در کتاب ماست و رسول ما که خاتم الانبیاء است محمل تمام آن احکام است لذا ما باید در کتاب خود ملاحظه کنیم که خدای تعالی چه فرمان داده است ما را و اعمال نیک یا بد کدام استند و نیکان یا بدان چگونه اند و چگونه باید باشند. لیکن چنانچه ابتدا ذکر شد ضروری است که گوشه هوش فرا داشت. و این را هم باید دانست که آیاتی که بنده برای غرض و مطلب خود جمع نموده ام تا ما با بجز مستقیم یا بجز غیر مستقیم یعنی خواه بطور واضح باشند خواه بطور کنایه مشتمل و متضمن اند بر "همه روی" اهل اسلام از یکدیگر یا آنکه شریعت اسلام و ایمان و هدروی است مثل اینکه بجا آوردن اعمال صالحه و دادن زکوة و نمودن حج بیت الله و صوم و صلوة و امثال ذلک + ابتدا خدای تعالی میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین - این کتاب

شک نیست که بابت نام است برای پرمهر گاران + پس بیان میفرماید بعضی از علامات یا گوئیم
کتاب علامات و نشانه های پرمهر گاران را + الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما
رزقنا هم یشقون - متقیان آن کسانی هستند که ایمان آورده اند و می آورند بخدا را و دیده
و بر پا میدارند نماز یعنی عبودیت و انقیاد او را و از آنچه موعزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند +
ولیکن مؤمنان و متقیان را خصال و صفات دیگر هم میباشد مثل اینکه ایمان آورده اند تمام آنچه
بر تو ای محمد فرستاده شده و آنچه هم که قبل از تو دیگر انبیاء فرستاده شده و بر تو قیامت و
حساب و جزا و عقاب هم یقین کنی و دارند پس انبیان علامات این گروه میفرماید اولئک
علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون این گروه مذکور است که از پروردگار هدایت
نامه پروردگار خود هدایت یافته اند و همین گروه است که سرشارند از استغاثی خواهند یافت +
پس میفرماید و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
الخ + بشارت ده (ای محمد) آن کسان مذکور را که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند
که آنها را بوستانها خواهد بود که از زیر آن بوستانها نهرهای آب جاری اند الخ + و لا تلبسوا
الحق بالباطل و تکتفوا الحق و انتم تعلمون - (و ای کسانی که ایمان آورده اید و دعوی ایمان داری میکنید
پوشید یا در هم و خطط سازید حق و باطل را و پوشیده دارید حق را و حال آنکه شما بخوبی میدانید
که چه میکنید + و اقیما الصلوة و اتوا الزکوة و اراکم مع الراکعین و بر پا دارید نماز را و دیده
زکوة را و رکوع کنید بارکوع کنندگان + پس از آن میفرماید اما مدعون الثامن بالبدن
و تدعون النفس و انتم تعلمون الکتاب افلا تعقلون - آیا شما امر میکنید و میگردانید را با اعمال
نیک و خود فراموش میکنید و حال آنکه شما کتاب میخوانید اما در کفر میکنید مفهوم این کلمات
است این اشعار سعدی علیه الرحمه "ای هنر ما نداده بر کف دست عیب ما نداده بر لب
تا چه خواهی خریدن ای نادان روز و زمانگی بسیم و غل" تمام سلمان جهان شب و روز بر
لب دارند "همدوی - همدوی - همدوی" ولی بوی همدوی بشام پیچیک ترسیده است

ان الذين امنوا والذين هادوا والصابئين والصائبين من امن بالله واليوم
 الآخر وعمل صالحا فلهما اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون - بتحقيق
 آنکه آنکه نیکه مسلمان شدند و کسانی که یهود شدند و عیسویان و بیدنیان (هر که باشد) هر که ایمان آورد
 بخدا و بروز قیامت و عمل شایسته کند پس برای آنهاست مزد آنها و زود و زود کارشان قوری
 نیست برای آنها و نه اندوگین شوند + در این آیه در صورت نمودن تفسیری نزد فقیر چنین نظر می آید
 که مراد این است که خواه کسی مسلمان باشد و خواه یهود یا عیسوی یا بیدین بدون استثناء چون
 ایمان آورد بخدا بطور واقع و عمل نیک کند آنکس پسندیده درگاه الهی است یعنی مسلمان شدن
 و در لباس اسلام بودن شرط نیست - یک بزرگوار می نویسد - "حاصل معنی آیت آنکه آدمی در اصل
 از هر فرقه که باشد چون ایمان آورد و از اهل نجات بود خصوصیت فرقه نیست" بزرگوار دیگر می نویسد
 "یعنی کسی فرقه پرست و موقوف بهین یقین لانا شرط هست و در عمل نیک اسپنه اسپنه وقت است بهیچ وجه
 ثواب پانیا" - غرض فقیر از این عبارات حاصل نشد و فقیر میگویم که فرقه در اینجا ذکر نیست و فرقه
 آنرا میگویند که در تحت یک دین باشد در اصول و مختلف باشد در فروع مانند فرق مختلفه اسلام
 ولیکن در اینجا ذکر یهود و نصاری و بیدنیان است پس چنین میشود که پیروان هر دین و مذاهب
 حتی بیدنیان اگر بروقی ادیان و اعتقادات خود ایمان کامل داشته باشند و اعمال نیک
 را بجا آرند آنها نیز بی مزد نخواهند بود - چنانچه بنده بسیاری را دیده ام که در ادیان خود بسیار
 پاینده هستند و از عیسویان هم یک گروه چنین اند - مگر در صورتی که آنها داخل مشرکین شمرده
 شوند بروقی کلام خدا خدای ندارند و کمزیده نمی شوند - چنانچه خدا تعالی میفرماید ان الله لا
 یغفر ان یشرك به الخ - یعنی تحقیق که خدا تعالی نمی آمرزد و آنکه شرک شود با او (یا نمی آمرزد
 کسی را که برای او شرک مقرر نماید) الخ + پس درین مقام اگر ایمان واقعی را بشروط برین
 محتمل می بینیم معنی آیه مذکور چنین میشود "ای کسانی که مسلمان استید و مسلمان ب زبان و
 سبب آن بزرگواران فخر میکنند بدانید از مسلمان و غیر مسلمان هر که ایمان کامل آورد بخدا

و چنین و چنان اعمال صالحه را بجا آورد و مزد خواهد یافت. - مگر بظاهر معنی اول معلوم میشود
 زیرا که مشهور است و ما مکرر شنیده ایم که گفته اند نوشیروان و هاتم بجبهه عدل گستری و سخاو
 به بهشت میروند لهذا از عدالت پادشاه حقیقی بعید نیست که سوای مسلمانان را هم که در ادیان
 خود ثابت بقدم استند و اعمال نیک را بجای می آورند اجر بدهد. بالجمله این امر را باید علماء و مفسرین
 ما در میان خود فیصله نمایند و این از دایره بحث ما خارج است +

این آیه هم نسبت دارد به یهود و نصاری و خدا یقیناً میفرماید بلی من اسلم و
 الله و هو محسن فله اجره عند ربّه الخ. - بان البته کسی که اسلام را قبول کرد محض برای
 خدا و اینکه کار هم باشد پس برای اوست مزد و از پروردگار او الخ. - لیسن البدان
 تولوا و هو حکم قبل المشرق و المغرب و لکن البدن امن بالله و الیوم الاخر و الملائکة
 و الکتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی الیتامی و المساکین و ابن السبیل
 و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا
 و الصابرون فی الباساء و الضراء و حین الباس و ثلاث الذین صدقوا و اولئک هم
 المتقون. - لیکونی و نیکو کاری این نیست که شمار و گاهی خود را بگردانید بجانب مشرق و مغرب
 (و بسیار کارهای دیگر ازین قبیل را بکنید) بلکه نیکو کاری آن است که کسی ایمان آورد خدا
 و یقین دارد بقیامت و بوجود ملائکه و کتاب خدا و بده مال خود را در راه خدا و محبت او خیریشان
 نزدیک خود و یتیمان و فقیران و مسافران و سؤال کنندگان (عاجز و مستحق) و در کار او کردن
 بروگان و بر پا دارد نماز را و بده زکوة را و ایضا گفته باشند بجهت داد و عدهای خود و هنگامیکه
 بایکدیگر میکنند و صبر کنند باشند در تنگدستی و سختی و هنگامیکه در کارزار اند این گروه
 استند بر استی و درستی صادق و اینها هستند متقیان. - اینها که ذکر شد و پس از این ذکر
 خواهد شد در قرآن مجید علامات و نشانههای مسلمانان واقعی را ستیاز و پر مهر کار خدا ترسان
 و بموجب همین کلام غیر از این اعمال و آنچه دیگر در کتاب خدا ذکر است دیگر اعمال و کارها سر

بدعت استند و خلاف مرضی خدا و شرع رسول الله ص و چنانچه ظاهر است غالب این اعمال هم بدعتی
 است از بندگان خدا که در آن ذری از گروه و فرقه خاصی نیست ممکن است که فقیر و مسکین و سائل
 مسلمان نباشند ولی محتاج باشند و لا تا کلا اموالکم بل باطل و تدلوا بها
 انی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاندر و انتم تعلمون و مخورید اموال
 خود را در میان خود بطرقی باطل (یعنی در جلسه و تاج و خمرهای پیوده و نیازهای
 بیمعنی و امثال ذلک) و در هدیه اموال خود را (بطور رشوت و رشیکش و تقارف) بکام جور بجهت آنکه
 بخورید بعضی از شما مال دیگران را بناحق و ظلم و حال آنکه شما میدانید که این کار اگر میکنید برخلاف
 مرضی خداست و یستلونک ما ذینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولو الدین و الا قد بین
 و الیتامی و المساکین و ابن السبیل الخ - سوال میکنید از تو (ای محمد) که چه چیز از اتفاق
 کنیم بگو آنچه اتفاق میکنید از مال نیک و حلال پس بدید و الدین را خویشان و یتیمان و
 فقیران و مسافران را (و بدانید که) آنچه میکنید از نیکی پس بدستیکه خدا بر آن آگاه است
 یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فيه ولا خلة ولا شفاعة
 الخ - ای صاحبان ایمان اتفاق کنید از آنچه بشمار روزی داده ایم قبل از آنکه بیاید آن روز
 که نه بیع و شری و خرید و فروش در آن روز ممکن است و نه دوستی و شفاعت بکار آید الخ
 مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله مکمل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله
 مائة حبة - والله یضاعف لمن یشاء والله واسع عظیم - مثال گسانیکه اتفاق میکنند
 در راه خدا مثال آن دانه است که بر وی از آن هفت خوشه که در هر خوشه باشد صد دانه
 و خدا دو چند می دهد یا می سازد برای هر بنده که بخاهد و خدا بخواد و اناست و چه سیه آید و دیگر
 بدشال این آیه است که آنها را نیز باید ملاخط نمود و بعد خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین
 امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض ولا یقتوا الخبیث
 منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تمضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید -

”ای کسانیکہ ایمان آورده اید اتفاق کنید از چیزهای پاکیزه که پیدا کرده اید از مکر حلال و از کیمین (نه که از مال غیر حلال) و نیز از آن چیزیکہ ما از زمین بیرون آورده ایم برای شما و از اوہ مکنید کہ از چیزهای خبیث و ناپاک اتفاق کنید و حال آنکہ آن چیزهای خبیث را اگر شما بدہند خودخواہید گرفت مگر از روی اگر اہ و چشم پوشی از بدی آنها۔ و بدانید کہ خدای نیاز پسندیدہ است“۔ لیس علیک ہدہم و لکن اللہ یہدی من یشاء و ما تنفقوا من خیر فلا لنفسکم۔ و ما تنفقون الا ابتغاء وجہ اللہ۔ و ما تنفقوا من خیر یوفی الیکم و انتم لا تظلمون۔ ”بر تو لازم نیست (ای محمدؐ) کہ آنها را ہدایت کنی بلکہ خدا ہدایت میکند ہر کہ را بخواد۔ و آنچه کہ شما اتفاق میکنید از مال خود پس ہر آیینہ نفع آن بخود شما عاید میشود و اتفاق مکنید بجز آنکہ خاص برای رضای خدا باشد و آنچه را کہ خیرات میکنید از مال خود کماکان بشما عاید میشود وستم بر شما نخواہد شد“۔

نسبت بہ حصہ اول آیہ بالا یعنی لیس علیک بزرگواری و دہجائی مینویسد ”نہائی حاکم بن ابی حاتم۔ طبرانی اور بزانے حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت کی ہے کہ اسلام پہلے اکثر صحابہ اور یہود میں قرابت تھی اور اسی قرابت کی وجہ سے صحابہ اُسے طرح طرح کے سلوک کیا کرتے تھے اسلام کے بعد صحابہ نے آنحضرتؐ سے اس سلوک سے باز رہنے کی اجازت چاہی آپؐ نے بھی باین خیال کہ شاید یہ طریقہ یہود کو کچھ راہ راست پر لاوے صحابہ کو اُسکی اجازت دیدی اس پر اللہ تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرمائی اور فرمادیا کہ جس کسی کی ہدایت اللہ کو منظور ہوتی ہے وہ ہر طرح راہ راست پر آجاتا ہے خدا کی مرضی کے بدون تمہاری اس قسم کی باتوں کے کیا ہدایت ہوگی اور اللہ کو اس طرح کا مجبوری کا ایمان کب پسند ہے کہ کوئی کھانا بند کر نیسے ایمان لاوے اور کوئی پانی سے اسلئے تم اپنے قرابت داروں کے جو کچھ سلوک کیا کرتے تھے وہی کئے جاوے اور اللہ کی ہدایت کے منظور ہو۔ اس آیت کے بعد اپنے صحابہ کو حکم دیدیا کہ بلا لحاظ دین کے جو کوئی جس کچھ سلوک کرتا تھا وہ کرے جاوے۔ حاصل معنی این فقرہ این است کہ فلان فلان بزرگ

از ابن عباس روایت میکنند که در ابتدای اسلام صحابه با خویشان خود که یهود بودند سلوک میکردند و چیزی نان و آب بآنها میدادند چندی بعد از حضرت رسالتحاب اجازت طلب کردند که آن سلوک را قطع نمایند و آنحضرت نیز آنها را چنین اجازت فرمود مگر این آیه نازل شد و امتناع این فعل و خدا تعالی فرمود که هدایت بندگان براه راست و قبول اسلام با من است و ضرورتی ندارد که شما بقطع سلوک یا قطع رحم و آمدن خویشان خود را مجبور سازید به قبول کردن دین و دین جبری شایسته نباشد. آنحضرت هم صحابه را امر فرمود که از سلوک اقربای خود باز نه ایستند. العمدۃ علی الراوی و درین شکی نیست که اختیار دین نه بطور اجبار خوب است و نه برای مال دنیا و خدا تعالی در جای دیگر هم فرموده است لا اکراه فی الدین و کسانی که چنین کردند پیشک خلف فرموده خدا را نمودند و دین اسلام را در نظر تمام مخلوق همان مکروه و مقبوح ظاهر ساختند.

اینک خدا تعالی بیان میفرماید که اتفاق و صدقه چگونه کنند و بچه گونه اشخاص بدهند و ما اسید و ایم که عموم اهل اسلام و خصوصاً اهل این ملک حیدرآباد و بکمال غور بر این نظر نمایند للفقراء الذین احصو فی سبیل الله لا یستطیعون ضرباً فی الارض یمسبهم البهاهل اغنیاء من التقف - تعرفهم بسیماهم - لا یسئلون الناس الخافه - و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم - "خیرات برای آن گونه فقیران است که بند شده اند در راه خدا (یعنی مشغول بهادیا کار و یگرا از این قبیل اند که نمی توانند کسب کرد) و قدرت سفر کردن و طی زمین نمودن را ندارند (یا شاید که از حرکت و از دست و پا عاجزانند) و بهال و عوام الناس چنین می بندارند که آنها اغنیاء هستند (و زبسیاری در بک نهاده اند یا زمین و ملک جایدار و جاگیر دارند) بسبب آنکه این گروه دست شوال و مکدی دراز نمی کنند نزد هر کس و ناکس و عرت خود را برای یک پول سیاه برجا نیز زنند - توحی شناسی آنها را از صورت و حالت آنها (شاید مراد این است که هر که طبیعت او بهیچری مایل و راغب است و معرفت و وارد این بهار را از صورت جایشان می شناسد) اینها بالاحاج و احرار شوال نمی کنند از مردم (چنانچه عموم ما در ممالک اسلام و خصوصاً در شهر حیدرآباد و در خانه های

مردم دیالای کوه بابا شرف الدین اولیاء و مقامات دیگر بساط گدائی خود را پس کرده خود برای
 اعمال خلاف دیگر رفته اند - و آنچه اتفاق میکنند از مال خود بطور خیرات پس هر آینه خدا بآن
 آگاه است که برای رضای اوست یا محض برای نام است - ازین آیه صاف صاف و بر طرفی معلوم
 است که خیرات و اتفاق که این همه ثواب دارد و عین چهری است چگونه باید باشد و چگونه اشخاص
 مستحق آن استند - آنچه همه کس در این شهر میدانند اگر کسی نویسد نسبت بحالت فقر او مسکین یعنی
 گدایان و کلاشان و اصناف متعدد مختلف وضع گدائی آنها گمانی میشود و بچند صفه بطور اختصار
 در اینجا عرض میشود که اگر چه در این آیام غله بسیار گران است و بسیاری از صاحبان تقف و عاجز
 و آبرو دار بحال عسرت میکنند و توافقه کشی میکنند بلکه کسانی که پناه و صدر و پیه ما هوار دارند نمی
 توانند در ماه یک شب پلاویا بریائی بخورند این گدایان و کلاشان بر شب پلاو و بریائی میخورند
 چرا که بسیاری از جمال و صاحبان دولت حرام بی در و سر و زحمت باقسام مختلف طرق اینها
 را میخورند و اینها گاهی رغبت به کسب و کار و محنت کشی و هنرمندی و حرفت و دستکاری
 ندارند و فقر میکنند که خاندان ما تا بحضرت آدم همه باین گدائی نان خورده اند - الذین
 ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیه فلهم اجرهم عندنا بکم ولا خوف
 علیهم ولا هم يحزنون - کسانی که اتفاق میکنند اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا
 پس برای ایشان است مزدی نزد پروردگارشان و هیچ خوف و خشیتی نیست آنها را
 و آنها اندوگین نشوند - مگر صاحبان خیرات و میراث باید بدانند که مراد از علانیه این نیست
 که بخصم مردم بکار و بی عار و بی غیرت زبردست و چرسی و بگی و افرونی و مدکی و سینه پی عوار مرد
 وزن از محلات بعیده بر خاسته صبح بطور هوا خوری و تفرج و باغ بروند بدروازه فلان سخی
 لال و خدا اسکے لال بنشینند و انهروری گفتگو کنند یا جنگ و جدال نمایند و شامهای حلقه
 بیکدیگر بدهند آنگاه مگر آن خیرات را هر چه هست (دوران و قدری وال) گرفته و سایه درختی
 بخورند و با خجالت سه چرخ بکشند و پان بخورند و بخوابند و شامگاهی خرامان خرامان رفته بدرگان

سیندی والا چیری نوشند و چون "قرص خورشید در سیاہی شد یونس اندر دمان ماہی شد"
 باز بر درخانہای مردم لغو الجوح الجوح برکشند و چیری بگینند تا کہ بجای آرا نگاہ خود برینند
 و ابداً ذکر از خدا نکنند و فی تعریف کنند کہ فلان چہ سقاوقی دارد و آن بزرگوار ہم این کار را
 میکند محض برای نام و معلوم نیست کہ آن زر از کجا و بچہ صورت حاصل میشود و الذین یا کلون
 الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذین یتخطہ الشیطان من المہن ذلک بائعہ قالوا انما
 البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا الخ - کسانیکہ سود میخورند از قبور خود بر بخینند
 بخراک کہ مانند کسی باشند کہ بر بخیزد (در حالتیکہ) شیطان او را مس کرده یا دیوانہ ساختہ است -
 این بسبب آن است کہ سود خواران گفتند جز این نیست کہ خرید و فروخت مانند سود خوری است
 و حال آنکہ خدا تعالی حلال کردہ است خرید و فروخت را و حرام نمودہ است سود خوردن را الخ *
 باید دانست کہ مطلب سود خوری از دائرہ بحث و مطلب این کتاب خارج است و فی چو کہ
 غرض و مطلب این کتاب در ہم ردی مسلمانان است از یکدیگر مانند فقیر در این خصوص نیز پانزدہ فہم
 خود چیری مینویسم و فیصلہ آنرا و میگذارم بعلما و فقہای ہر فرقہ از فرق اسلام - خدا تعالی و مقام
 دیگری میفرماید یا ایہا الذین امنوا تا کلو الربوا اضعا فامضاعفہ و اتقوا الله لعلکم
 تفلحون - ای کسانیکہ ایمان آورده اید خورد سود را دو چندان و توبہ و توبہ تریسید از خدا شاید کہ
 رستگار شوید و در نزد بندہ تفہیم معتبری نیست کہ تحقیقت این سود را کہا کان معلوم نمایم - یک
 بزرگوار از علماء اہل سنت و جماعت قرآن مجیدی مینویسد "شاید سود کا ذکر یہاں اسواسطے فرمایا
 کہ او پر مذکور بہا جہادین نامردی کا اور سود کھانیسہ نامردی آتی ہے الخ -" این سخن بنزداری
 بندہ بالکل مہمل است - آنچه بنظر فقیر میرسد این است کہ چون معلوم میشود از قدیم الایام رسم سود خوری
 در سراسر جہان جاری بودہ است چنانچہ امروز ہم جاری است خصوصاً در ملک ہند و در میان
 چند قوم گویا بیشتر رسم بودہ است مثل یہود و نصاری و ہندو و اینہا سود و گراف میگزفتہ اند و ہنوز
 میگیرند و ما ہمہ روزہ ہجرت مییم و برای ہر کسی این واقعہ رخ میدہد و لذا این قسم ظلم بودہ است

در واقع ظلم است نسبت بیکدیگر و خصوصاً برای مردمان فقیر و کم بضاعت چنانچه در میان صرافان
 و غیر صرافان هنوز رسم است که اگر بپاره را بخر و پیه بقرض بدهند اول بدون چیزی گروی نمیدهند
 ثانی آنکه اگر آن چیز اقلاده رو پیه قیمت داشته باشد بخر و پیه میدهند ثالث آنکه بختل برای یک رو پیه دو آنه
 یعنی برای بخر و پیه ده آنه در ماه سود میگردد که میشود از قرار فیصدی $\frac{1}{100}$ (دوازده و نیم رو پیه) و بختل که بیشتر
 از این میگردد راجع آنکه اگر آن مبلغ را آن بپاره صبح بگیرد و شام همان روز ادا کند سود یکجا تمام را از
 بگیرد. فاس آنکه اگر دو ماه شود مبلغ دیگری بر آن سود نیز میشود و بالجمعه در روزه ماهی مانی که نزد
 حراف یا دیگری بگذاشته اند مال خالص او میشود و کرم خلق تباہ شده این سودا هستند خصوصاً در این
 ملک هند در ملک روس لکها پیو و یا کشتند یا در بدر گردند بجهت این سود خوردن که مانند هندوهای
 این ملک خلق روس را تباہ کردند مردم این ملک هند صرف و مشغولترین خلق جهان اند از اعلای گرفته تا
 شایسته شخصی که در رو پیه در ماهی دارد اگر رسم بسم الله خوانی طفل خود را بجای آورد یا که موی طفل خود
 را بترانند یا عقیده داشته اند و میگویند بلحاظ آنکه این کار امر دینی یا غیر دینی است بلکه بلحاظ آنکه این رسم حدت
 را از امور واجبیم زیاده واجب میداند و صد یا چهار صد رو پیه خرج میکنند (بنده موزاشی طفلی را بر سر قمر
 یکی از اولاد این شهر دیده ام و در جای دیگر بیان خواهم کرد) پس اگر مکانی دارد یا زوی که باز آید بحدت
 رو پیه قیمت بگردد و نهاده و در صد رو پیه بقرض بگیرد همان سود گزاف که ماهی چهار رو پیه قسط بدد یا و خود
 رو پیه آمدنی گاهی ممکن نمیشود که هر ماه چهار رو پیه بدد و بختل که اگر یک یا دو شش ماه دیگر نمی تواند بدد یا اگر
 در رو پیه میددد باز شش ماه نمیددد و بالجمعه در آنکه زمانی آن مکان یا آن زیورانه کف او بد میشود
 همچنین است حالت دافین و زرافین و حتی امرای عالیشان که در سال ده ملک فی زمین دارند گزافین
 و جاگیر همه در گذشت و باز ده پاهست ملک هم مقرر است که بهین گونه نزاعات لکها را بر باد داده اند در این
 زمان و در عهد دولت ابدت انگیزش در ملک هند اگر چه رسم سود در میان خودشان هم رواج دارد و علاوه
 بر آن عدالت عالی هم گشوده است و تمام معاملات حتی در میان پدر و پسر هم باید بر کاغذ شتام دولتی باشد
 و هیچکس از پدر و پسر هر یکدیگر و قول و قرار و یا نعلری یکدیگر ابد اعتمادی ندارند پس چگونه ممکن است که

کسی بر همسایه رفیق خود اعتماد کرده قرض الحسنه بدهد و کمال خاطر جمعی را بایمان داری او داشته باشد و او هم
 بایمان داری حرکت کند شاید در او اویل اسلام نیز همین حال بوده است در میان نازده مسلمانانی که از آن طرف خط
 جاہلیت یا یهودیت یا نصرانیت پای خود را بر داشته این طرف نهاده بودند و محض زبان مسلمان شده اغوت
 و همدردی اسلام را ملاحظه نمیکردند و باینسان سودگزاران میخوردند و نیز گنگل که چون سود خرام شد آنها که از او در
 دینی قرض میگرفتند و زبان مسلمان بودند مانند مسلمانان این زمان حاشا میکردند و میگفتند برادر القضا
 نالش کن گواه تو کیست از من اگر نوشته داری بتمام این دستخط من نیست و اشغال این بهمانهارا
 میکردند و مال یکدیگر را میخوردند پس طرف مقابل که نزد خود را بقرض داده بود چارناچار بایستی حق خود را
 بقیافت و بعد از القضا و حکم قضائی واگذار و بعضی دیگر که بسیار مصلحت و دیرینه کار و خدایش بودند البته مال
 دیگران را باز پس میدادند مگر البته این هم بود که در آغاز اسلام بسیاری بنیواد فقیر و مسکین بودند و اگر کسی
 چیزی بطور قرض الحسنه بگیرد میداد از چهار و پنج و پیمیشتر نبود و در این زمان هم اگر کسی بخیر و پیمیشتر
 الحسنه بخواد و از ادای آن عاجز باشد میتوان از آن گذشت و لیکن اگر بخواهد و صد و دو و صد و پیم بخواد و بهیچوجه
 ادای آن ممکن نیست پس چگونه میتوان با قرض الحسنه داد و بدون گرو سود و با اگر گرویم باشد و می شود در میان
 نباشد گیرنده خاطر جمع است که بخیال دیگر قرض خود را ادا میکنم و مال خود را و پس میگیرم و می زند
 تأملت ادای آن بیقاعده و بیسج افتاده و اگر تجارت میکرد و بیشک بعضی عاید او میشد و بنابر این اگر فی الجمله
 سودی قرار بدهند هیچ طرفی را نقصان ندارد و مال مسلمان در قبضه نگذارند و سود و مگر چنانچه ابتداء عرض
 کردم شاید بسبب حرمت سود همان اضعاف مضاعف نبوده است + یک مطلب دیگر را نیز ملاحظه باید کرد که
 بعضی که نزد دارند و ربنکی می گذارند یا بگنومت معتبر قرض میدهند و سودی از آن بخورند چر باید حرام شد
 بهر حال بنده در این مطلب فتوی نمیدهم و بر بنده نیست که رای خود را در این باب ظاهر کنم سوای آنکه بجا
 همدردی ملت اسلام مفید باشد بحال عموم مسلمانان +

واعظمو بحبل الله جميعا ولا تفرقوا و اذكرو نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء و
 فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمة اخوانا و كنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم

منها الخ - و حکم بگیرد بر میان (یا دین) خدا را مجتمعاً و متفرقاً بشوید و یاد کنید نعمت خدا را و تشکر بفرستادن
 یکدیگر بگوید پس آفت داد (خدا) در میان دلهای شما پس شدین نعمت او برادر با یکدیگر و بگوید شما
 نزدیک بمغاک از آتش پس را بید شمار از آن الخ - و لیکن منکر امامت علیه السلام الی الخ و
 یا مردون بالمعرف و ینھون عن المنکر و اولئک هم المفلحون - و باید که از میان شما گروهی باشند که
 بخوانند مردم را بسوی عمل نیک و امر کنند بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای ننگوینده و ناپسندیده
 و آن گروه باشند از رستگاران - و اولئک هم الذاکرون - و باید که از میان شما گروهی باشند که
 و اولئک لهم عذاب عظیم - و باشید مانند آن کسانی که پراکنده شدند و خلاف کردند با یکدیگر بعد از آنکه
 آمد بایشان حجت و آن گروه (آنها هستند) که برایشان است عذاب سخت - و این است یکی از آن
 آیاتی که ما گوشش داریم و دعا میکنیم که بر روح قلب مسلمانان کالمنقش فی الحجر نقش پذیرد و گوییم
 است که اخوت و اتحاد و یکدیگر مسلمانان غیر ممکن نیاید - و لیکن این اختلاف و جنگ و تخاصم مسلمانان
 امروزه نیست بلکه در زمان خود رسول الله وجود داشته است که این آیات نازل شده - البته پس از
 رحلت رسول الله اشتغال و فروختگی آنها بحد کمال رسید و کمال افسوس است که آنهمه سخی و جهل و محنت رسول
 الله و رافت و رحمت خدا تعالی را بیکان شد و مسلمانان پس از رسول الله بر تشرید از زمان
 جاهلیت چرا که آن زمان از زبان سنگی یا گلی و چوبی احترام میداشتند و بی بعد از آن کار را بجای رسانیدند
 که سیره رسول خدا و پیغمبر خود را شهید نموندند - کسند خیر امامت اخوت للناس تا مردون بالمعرف
 و تنھون عن المنکر و ینھون بالله الخ - شما بهترین استها هستید زیرا که از میان شما پیروان آورده
 شده است برای خلق کسانی که امر میکنند خلق را بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای ناپسندیده
 و ایمانی آرند بخدا الخ - فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت ظفایاً لنتیظا القلب لا
 انقضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر - فاذ اعطت
 فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین - "بسیب میرانی خداست بر تو (ای محمد) که نرم دل
 گشتی مسلمانان و اگر سخت دل و درشتخویش مزاج بودی هر آنکه از پیرامون تو پراکنده میشد

پس در گذر ایشان (از رفتار و کردار و ناهنجاری آنها چشم فرو پوش) و آمرزش خواه برای گناه آنها و
مشاورت کن با آنها در کارهای پس هرگاه غم خود را بزم کردی بجای اعما دکن بر خدا تحقیق که خدا
دوست دارد متوکلین را. این هم یکی از آیات بسیار عظیمه است که هم معطر است و هم همدردی و مفید
است برای تمام مسلمان جهان. و لیعلم الذین نافقوا و قیل لهم قاتلوا قاتلوا فی سبیل اللہ او
فوا قاتلوا لعلکم قنالا لا تتبعنا کم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للإیمان یقولون با فوالله هم ما
لیس فی قلوبهم الخ. "برای آنکه منافقان آگاه شوند و (چون) گفته شد ایشان را که بیاید جنگ کنید
در راه خدا یا دفع کنید کافران را گفتند اگر ما میدانستیم طریقی جنگ کردن را بر آئینه پیروی میکردیم
شمارا. این گروه در آن روز (که این عذر را آوردند) نزدیکتر بودند بکفر از ایمان. و میگویند
زبان خود آن چیزی را که در قلوب آنها نیست (یعنی محض دروغ میگویند و این صرف بهانه است).
ولا یحسبن الذین یجحدون بما اتهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطقون ما
جحدوا به و هو الیقین الخ. و بنایدگان کنند آن کسانی که نخل میکنند از آنچه خدا از فضل خود آنها را
عطا فرموده (که) این نخل برای آنها خیر است نه بلکه برای آنها شر است. عنقریب آن مال و دولتی
که با آنها نخل کرده اند طوق خواهند شد بگردن آنها در قیامت. و اتوا الیامی اموالهم و لا تبدلوا
الخبثیت بالطیب و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انتم کان حوبا کبیرا. و بدید اموال بخیان را
بایشان و بدل کنید مال خبیث را بمال پاکیزه (یعنی مالی را که بر شما حرام است بمال حلال خود شامل
سازید) و خورد اموال آنها با اموال خود (یا مانند اموال خود) بر آئینه این عمل گناه عظیم است.
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاما و از سر قوه و فیها و اکسوهم و قوالهم قولا
معروفا. و بدید اموال خود را به اهلان (زیرا که آن مال را) خدا تعالی برای استقامت معیشت شما
قرار داده (آن البته) آنها را از مال خود بخورانید و بپوشانید و سخن نیک با آنها بگویند. اگر چه شخصی
در حاشیه کلام مجیدی مینویسد "یعنی اگر کما معقل ہے تو اسکا مال اسکے ماتہ نہو اسکا حرج
اسمین چلاؤ جب بالغ ہوا اور عقل پیدا کرے تبیاں حوالہ کرالغ" بنده معاف خواستہ عرض میکنم کہ

که این بزرگوار ملتفت نشده است بر اصل آیه که خدا تعالی می فرماید "اموالکم" و "لکم قیاما"
یعنی مال خود را که برای معیشت خود شماست. و این صورت بنظر بنده معنی سفها در این جا چیز
دیگر است. اول یک فرق سفها میباشند که خود را مستخره میسازند بلباس سقا است و بلا است. اینها
را جمعی از بزرگان و صاحبان دولتهای پیشازند بیکار که از سخنرگان و صحبت آنها خوش اند و رزق
خود نگاه میدارند و پرورش نمیانند. ثانی بعضی سفها هستند که با اعمال و افعال و حرکات سفها نهان
گروهی از احمقان را فریب میدهند که چنین میدانند اینها مجذوب و اولیاء میباشند و اینها را میهند
و از اینها آسید و امرار اوقات خود اند و در خانههای خود نگاه میدارند و پرورش نمیکنند. ثالث گروهی
هستند واقع سفها که عمدتاً خود را سفیه نمی سازند بلکه جبلة سفیه اند این گروه است که خدا تعالی می
فرماید زلفند و بسیار بدست اینها میدهند که در چند روز برباد دهند بلکه چیزی بخورایند و بپوشانند
زیرا که حقیقت عاجز و متضعین اند +

و اذا حضر القسمة اولی القربی والیتامی والمساکین فارزوه مینه و قولوا لهم قولا
معروفا. و چون حاضر شوند در قسمت (یا وقت قسمت کردن) میراث خویشان و یتیمان و مسکینان را
چیزی بدید (یا بخورایند) از آن تقسیم و با آنها سخن نیک بگوئید. ان الذین یا کلون اموال
الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم نار و سیصلون سعیدا. هر آینه آنها که میخورند اموال
یتیمان را بظلم و ستم جز این نیست که بشکم خود فروزی برند آتش را و البته این جماعت بدو رخ
خوارند رفت. یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکلون
تجارة عن تراخ منکم ولا تقتلوا انفسکم الخ. ای مومنان خود را مال یکدیگر را در میان
خود جز آنکه باشد بطور تجارت و خرید و فروخت و بر فساد مندی طرفین و کشید یکدیگر را الخ +
الرجال قوا من علی السباع فما فضل الله بعضهم علی بعض و بما الفقوا من اموالهم الخ.
مردان حاکم است بر زنان بسبب آنکه خدا فضیلت داده است بعضی از خلق را بر بعضی دیگر
و نیز بسبب آنکه (مردان) اتفاق کرده یا سکند اموال خود را الخ + بقیه این آیت منسوب

است بگوش مروان بر زمان و سزا دادن مروان را در صورتی که خلاف فرمان شوهر کند بموجب
 شرع - مگر افسوس است که در میان ما مسلمانان بجهات بسیاری و خصوصاً بجهت جهالت و بی علمی هر
 و خصم مسلمانان غالباً زمان نامرمانی میکنند از شوهران خود و سخت سزای یابند و بواقع بی گناه
 ذلیل و خوارند و بد آخرستی ندارند + و اعدای الله و کافر کوابه شیطان و بالوالدین احساناً
 و بدنی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب الصاحب الجنب
 و ابی البیتل و مملکت ایمان که ان الله لا یحب من کان محتالاً فخره - "و پرستید خدا را و شریک
 او قرار ندهید چیزی را و بوالدین خود نیکی کنید و همچنین (نیکی کنید) بصاحبان قرابت خود
 و یتیمان و گدایان و همسایگان قریب و همسایگانی که اجنبی و دور باشند و همسایگان و رفیقان
 خود و همسافران و با آنکه شما مالک آنها نباشید (یعنی غلامان و کنیزکان) بدرستی که خدا دوست
 ندارد کسی را که خود پسند و مغرور است + این آیه بسیار سخت و مشکل است برای بیان
 و بدون ملاحظه کتب تفاسیر معتبره و احادیث نبویه + بنده باندازه فهم خود چیزی مینویسم -
 (۱) اینکه شریک مضافت چیزی را بخدا معلوم نیست چه منی دارد و شریک چه چیزی یا کدام کس
 مراد است - شاید در اینجا مختلف کیفیات و چیزها و اعمال در تحت شریک و شرکت واقع
 میشوند - مثلاً پادشاه و وزیر و امیر و صاحبان دولت را دریم و رجاء و امیدان و اطاعت و
 ستایش زیادتی کنند از آنچه ضرور و واجب است تا بجاییکه بمنزله و مرتبه خدائی برسند و
 این مطابق آن شعر سعدی است "گرویز را از خدا بترسیدی همچنان که ملک ملک بودی"
 (۲) و همچنین ممکن است که کسی چندان بدولت خود غرّه باشد که کمال خاطر جمعی و تکبر را بران
 داشته باشد و بنا بر این از اطاعت و خوف خدا بی پروا باشد و همین سبب است که غرور و نخوت
 می فروشد + پس از این امر بسیار عظیم احسان و احترام نمودن از والدین نیز بسیار عظیم است
 و نیز بسیار نیکه ذکر آنها را بدنبال فرموده - در اینجا ذکر فرموده است از همسایگان و احسان
 نمودن با آنها نیز و همچنین بنیادیان و بیچارگان ولی بطور عموم است این فرمان یعنی همسایگان

و میبایست خواه مسلم باشد و خواه کافر باید با و احسان نمود و همچنان کثیران و غلامان حلقه بگوش
 اند و در ختم کلام میفرماید بجز ستمگر خدا دوست ندارد و ستمگر خود پسند را و با جمله هیچ فرمانی
 در هیچ کتابی از این فرمان کتاب اهل اسلام بهتر و کامل تر نیست و در خصوص "بهدر روی"
 باندگان خدا و این او امر بعد با آن نمی آید که شرک بخدا باشد و یک پایه میباشد یعنی
 شرک بخدا و بجانیا و ردن این احکام یکسان است یا آنکه بجانیا و ردن این احکام و شرک
 بخدا یکسان اند و الله اعلم بالصواب + الذین یبطلون الخ - این آیه در مذمت بخل و بخل
 است "بخل را بود زاهد مجرب بهشتی نباشد بجز بخل" + والذین ینفقون اموالهم رياء
 الناس الخ - این آیه مذمت دارد و بخت اتفاق که بطور ریاء باشد و کسی که مال خود را اتفاق
 میکنند محض برای دیدن و شنیدن مردم و نام آوری که شیطان یا رویا و رفیق شقیق و دشمن
 آنهاست + ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمت بین الناس
 ان تحکو بالعدل ان الله نعمایعظکم به - ان الله کان سمیعا بصیرا - بتحقیق که خدا امر
 میفرماید شما را که ستم نکنید امانات را بصاحبان یا مستحقین آن امانات و چون حکم مینمایید
 در میان خلق حکم نمائید بطور انصاف - تحقیق که خدا نیکو ناصح است و نیک نصیحت میکند شما را -
 و بدستیکه خدا شنوای بیناست + یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فی ذلک الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله
 و الیوم الآخر الخ - ای کسانی که ایمان آورده اید فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداران
 کنید از رسول خدا و نیز از صاحبان امر (یا حکومت) که از میان خود شما باشند پس اگر اختلاف
 کنید در امری پس راجع نمائید آن امر را بسوی خدا و رسول او اگر شما بطور حقیقت ایمان آورده
 اید بخدا و بروز آخرت الخ + چونکه در لفظ اولو الامر و میان مختلف فرق اهل اسلام اختلاف
 است لهذا بنده در آن بحث نمی کنم و لیکن در هر حال چون گفتگو بر سر امور اهل اسلام است
 و خدا آفرموده است آن اولو الامر را اطاعت کنید که از میان شما و یکی از شما مسلمان است

و بالتقریر باید اطاعت آن اولوالامر عین اطاعت خدا و رسول و در احکام خدا و رسول و در
امور دین اسلام باشد یک و کلمه عرض میکنم + بسیاری از مسلمانان و خصوصاً جهال اهل اسلام
از سالهای بسیار قدیم بلکه از همان اوایل اسلام چنین می پنداشتند و می پندارند که پادشاه اسلام
هر که باشد و هر لباس و هر رنگ و هر وضع زیست و زندگی که باشد و اگر چه فاسق و فاجر و ظالم و زانی
هم باشد اولوالامر است + مگر در این زمان بعضی از خوشامدگویان لایعلم و دین فروشان جاهل
از مسلمانان هند که گاهی قرآن نمی خوانند و اگر هم بخوانند معنی یک لفظ را نمی فهمند استدلال
از این آیه آورده میگویند که حکومت یا پادشاه انگریز هم بر ما اولوالامر و اطاعت او بر ما لازم و واجب
است + در بعضی از مجالس بنده مکرر شنیده ام که بعضی با و از بلند این سخن را گفته اند و فقیر همین
جواب را بآنها داده که شما معنی آیه قرآن و لفظ منکر را ندانسته اید - البته اطاعت هر حاکم حکومتی
را که کسی در تحت او باشد باید نمود و چنانکه نوکر اطاعت آقا و علام اطاعت مالک خود را میکنند و کبر
فرض است که بکنند لیکن اطاعت اولوالامر اطاعت دین و در امور دین است و اولوالامر واقعی
هر که باشد بیشک از طرف خدا مقرر گشته است و باید مقرر شده باشد نه از طرف خلق - این مطلب
را در جای دیگر خواهم نوشت + و اذ احییتم بنحیة نختوا باحسن منها اوردوها
ان الله کان علی کل شیء حسیبا - و چون (مردم) سلام و دعا گویند شما را شما نیز جواب
گوئید (آنها را) کلمه بهتر از آن یا همان کلمه را جواب گوئید - هر آئینه خدا بر همه چیز حساب
کننده است + البته بی لحاظ انسانیت و اخلاق و تواضع هر که سلام کند باید جواب آرد
گفت نه مختصر است بسلامان + و ما کان المؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطا عیث - و نباید
که مسلمان بکش مسلمان را (که برادر است و دین) جز آنکه از روی خطا باشد نه از عمد
یقتل مؤمنا متعمدا فجزاه جهنم خالد افیها و غضب الله علیه و لعنه ما عدله
عذابا عظیما - (و لیکن) هر که مسلمان را بکشد بعد از از روی قصد پس جزای او در دنیا است
که در آن ابدلده نماید و غضب و لعنت خداست بر آن شخص قاتل و آماوه ساخته است

خدا برای او عذابی سخت را به لیس با ما نیکه و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء
 یجزیه و لا یجد من دون الله ولا نصیرا - نیست کار برون آرزوی شما مسلمانان و نه
 برون آرزوی اهل کتاب (بلکه) هر کس که کار بد کند جزا داده خواهد شد بآن و نیا بد برای خود
 بخیر خدا هیچ دوستی و نه یاری کننده را به و من یعمل من الصالحات من ذکر او انشی وهو
 مؤمن یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیلا - و هر که عمل نیک بجا آورد خواه مرد باشد و خواه زن
 (مگر شرط آن این است که) آن کس مؤمن واقعی باشد آن گروه داخل بهشت میشوند و وزه ستم
 با نمانی شود و بزرگاری زشته است که چون آیه اول لیس با ما نیکه نازل شد یهودان و غیره
 مسلمانان گفتند ما و شما یکسانیم و رحمت پس آیه ثانی نازل شده و خدا یقانی صراحت اسلام
 و ملت ابراهیم را قید فرمود و دعوی یهود و دیگران را باطل نمود که سوا ی دین اسلام دین دیگری
 مقبول نیست و مگر در این دو آیه چند نکته است که این بزرگوار متعنت آن نشده است - (۱)
 اینکه دین اسلام بجای خود است و بهترین ادیان است مگر آنکه دین اسلام ابدانستی ندارد
 به اعمال کسی و خدا را کار است با اعمال مسلمانان نه بدین اسلام - (۲) آنکه بخصوصه شرعی قرار
 داده شده است که هر که مسلمان باشد و عمل نیک هم بکند او جزا و ثواب خواهد یافت نه هر که بزبان
 مسلمان باشد و در روز شب با اعمال خلاف شرع اسلام اشتغال داشته باشد - (۳) و در آیه
 اول خدا یقانی میفرماید هر که عمل بد کند بالضرورة عقوبت خواهد یافت پس هیچ مسلمانی نباید
 خیال کند و خاطر جمع باشد که چون من مسلمانم و محض بزبان فعل خلا فی از من بخشیده می شود و
 یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهیداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و
 الاقربین ان یکن غنیا و فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تعدلوا
 و ان تلوا و تعوضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا - ای کسانی که ایمان آورده اید قائم باشید
 و ایستاده اید در انصاف و گواهی دهنده باشید برای خدا اگر چه نقصان دارد و آید بر جان شما
 یا پدر و مادر و خویشان شما خواه آن شخص (که حق بر او ثابت می شود) و او تمند باشد خواه فقیر باشد

(و بهر حال بدانید که) خدا مهربان است بر ایشان - پس پیروی کنید خواهش نفس خود را
و روگردانید از عدل و انصاف و اگر سخن خود را بیچ و تاب و تفسیر و تبدیل دهید و اعراض
کنید از انصاف پس بدستیکه خدا آگاه است بر آنچه میکنید *

باید دانست که این آیه و آیه دیگری ازین قبیل که بعد از این نوشته میشود بسیار قوی
و پر معنی میباشد که بسیار کم مسلمان و مؤمنی میتوانند بر آن عمل کنند زیرا که خدا تعالی میفرماید
که اگر شما حاکم باشید و اگر گواه باشید حکم کنید و گواهی دهید در حق خود و خویشان و
والدین خود هم خواه فقیر باشند و خواه غنی بموجب حکم خدا عمل کنید و هیچ وجه ملاحظه نکنید -
فَاللّٰهُ اُولٰٓئِیْ یُعَذِّبُهُمْ بِذٰلِکَ اِنَّ اِطَاعَتَکُمْ اَفْوَکَ اِطَاعَتِکُمْ وَالَّذِیْنَ اَسَیْ
مِیْضَیْکُمْ اَنْتُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ
فِرْزَنِّیْ وَاِطَاعَتِکُمْ وَالَّذِیْنَ اَسَیْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ
کَ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ
مَعْنٰی وَاِطَاعَتِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ اَوْ اَمْرًا بِکُمْ

یا ایها الذین امنوا کوفوا قوا امین الله شهید آء بالقسط ولا یجر منکم شأن
قوم ان تعدلوا عدلوا هو اقرب للتقوی والتقوا الله ان الله خبیر بما تعلون -
”ای کسانی که ایمان آورده اید قائم و استوار باشید برای خدا (که) گواهی دهید
براستی و انصاف و بناید که ملاحظه و سمنی قومی (یا ملاحظه و دیگری) شمارا بر آن بدارد که
خلاف عدل و انصاف کنید بلکه عدل و انصاف (واقعی) کنید زیرا که آن نزدیکتر است به
پرستشکاری - و بر سید از خدا را این برای تاکید است) چرا که هر آنکه خدا آگاه است با آنچه
شمار میکنید * لا یحب الله البعثر بالستوع من القول الا من ظلم الخ - چنین معلوم
میشود که غرض است که اگر کسی بی سبب و بی بهت بدگویی میکند از دیگری سزاوار نیست جز آنکه
از آنکس ظلم دیده باشد که بد او را میگوید * ان الذین امنوا الذین هادوا و الصابون

رانصداری من امن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ہر آنکہ کسانیکہ ایمان آورده اند (محض زبان نہ بہ قلب) و همچنین کسانیکہ یهودی شدند و
 مسیحین یا مسلمانان و ترسایان و غیرہ ہر کہ ایمان حقیقی و از خلوص ارادت و قلب
 ایمان آید و در قیامت و عمل نیک و شایستہ بجا آرد پس هیچ خوف و حزنی نیست برای
 آن گروہ و ولا تشبوا الذین یبدعون من دون اللہ فیستواللہ عدو البغیر علیہم السلام
 کن الذین لکل امة علام ثم انی ربہم مدحہم فیلتئم بما کاوا یعملون۔ "وای
 مسلمانان! در ششام مگوئید کسان را کہ میخوانند (یعنی پرستش میکنند) سوای حقیقی را زیرا کہ
 آنها ہم در عین و ششام خوانند و او خدای حقیقی را کہ شما او را پرستش میکنید و میدانند آنها
 همچنین آراستہ کردیم و خوش نمودیم در نظر ہر گروہی کہ در اعمال آن گروہ را پس باز گشت
 آن گروہ بسوی خدای ایشان باشد پس خبر دہ خدا ایشان را باقیست حال آنها و آنچه
 را کہ می کردند"

بزرگواری و در شان نزول این آیہ فوق از بعضی تفاسیر بیان میکند باین نحو "اسلام
 کے غلبہ سے پہلے جب مسلمان مشرکوں کے بتوں کو برا کہتے تھے تو وہ خدا کو برا کہنے پر آمادہ
 اور مستعد ہو جاتے تھے اس پر خدای تعالیٰ نے یہ آیت نازل فرما کر مسلمانوں کو بتوں کے
 برائی کرنے سے منع فرمایا۔ جب مسلمانوں کا زور ہو گیا تو بتوں کو برا کہنا تو درکنار فتح مکہ کے
 وقت مسلمانوں نے ان بتوں کو توڑ ہی ڈالا اس آیت کے حکم سے یہ مسئلہ نکلا کہ ضعف
 اسلام کے وقت اگر کسی بیح کام سے کوئی بڑا فتنہ پیدا ہو تو اس بیح کام کو نہ کرنا چاہئے
 آخیر از ظاہر این آیہ بر بندہ معلوم میشود کہ بتی برخلاف تفسیر و تاویل آن بندگو اراستہ
 جو آنکہ باگوئیم این آیہ یا دیگر مفسرین فسخ شدہ است ولی آن آیہ ناسخ و قرآن مجید بنظر چند
 نرسیدہ است و در این آیہ دو مطلب است مربوط یکدیگر اول آنکہ خدای تعالیٰ مسلمانان
 امر میفرماید کہ شما پرستندگان خدا یاں دیگر را و ششام مگوئید ثانی آنکہ میفرماید تمام خلق را ما

اعمال خودشان خوش داشته ایم و در عاقبت جزای آنها را میدهم + اینکه خوشی بندگان در
هر فعلی از افعال از جانب خداست اگر ماتسک خود قرار دهم معلوم میشود که خدا جبار است یعنی
محض بخواست خداست که بندگان بت پرستی یا زنا کاری میکنند - مگر معنی حقیقی این است که
بندگان آزاد و مختار نفس خود استند مگر مفضل و چشم و گوش با نهاد او ایم در رسول و هدایت است
هم با آنها فرستاده ایم و شما نیز ابتدا از جنس آنها و قریبیان و خویشان بدان آنها بودید پس بر شماست که
آنها یا خدایان آنها را دشنام گوئید بلکه ما خود از آنها سوال میکنیم و آنها را پاداش میدهم + بیری
ظاهر است که اگر شما خدایان آنها را بدگوئید خواه حق باشد و خواه ناحق آنها نیز خدای شما را بدگویند
گفت - اینکه این بزرگوار سیفر باید پس از فتح کوه و تپای بستان مینی پس از غلبه اسلام این امر صباح
گشت بر مسلمانان بنظر من خلاف فرمان خدا و شرع رسول الله و قانون همان بوده و درست است
آن دستگاه اسلام و احکام خدائی و رسالت رسالت پناهی هدایت نامه خدا و آمدن جبرئیل آوردن
وحی بعینه مانند افعال امروزه حکومتها میتمدند است و حقیقت حکومتها میتمدند از آن حکومت
حقیقی اند کرده اند + اگر بطور فرض امروز فرمانفرمای هند را فرمانی از پادشاه خود برسد که فلان
را خراب کن لازم نیامده است که دیگری از قوم انگریز را اجازت باشد که باشندگان آن بنگه
را بزنند یا دشنام گویند و بیشک اگر کسی چنین کند خلاف قانون کرده است و سزای سخت
ببند + پس شکن آن بستان بدست رسول الله یا حکم رسول الله و در آغاز اسلام هیچ ضرورتی
نداشت که بعد از دیگران هم چنین کنند - اگر قانون همان چنین باشد پس انگریزان باید بگویند
که چون ما ملک هند را قابض شده ایم و قوم فتح استیم در پای تخت و ملی را در قبضه خود داریم
باید خلق آنجا یا تمام هند و بزرگان دین آنها را هم دشنام گوئیم زیرا که پس از غلبه و فتح بر ما صباح
است - اگر چنین کردند مسلمانان نباید شکایت کنند زیرا که زعم آنها این اصول دین اسلام قرار یافته
است و این اصولی است که خود قرار داده اند در جهان - "بیری مال مسلمان و چه مالت ببرند
بانگ و فریاد بر آری که مسلمان نیست" - همین کیفیات و خیالات بود بر خلاف حکم خدا و رسول او

که شما تان را باین تهاهی در انداخت و دین اسلام را بدنام نمود. اول این فاعده را در میان
 خود جاری داشتند یعنی رشیدی و سنی و پس با مذاهب دیگر کمال انوس است *
 قل تعالوا انی ما حرم علیکم الا تشکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و لا تقتلوا
 اولادکم من املاق یخن منهن فکم و ایا هم و لا تقرؤا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن
 و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق الخ. (در ای محمد ۱۵) بگویند تا بیان کنم
 برای شما آنچه را که خداوند حرام فرموده است برای شما (این است که خدا حرام فرموده)
 اینکه شریک سازید پیری را با او نیکی کنید با والدین خود و بکشید اولاد خود را از خوف افلاس
 (زیرا که ما روزی میدیم شما را و آنها را و مرگب میشود اعمال بجایی را آنچه از آنها ظاهر
 باشد و آنچه از آنها مخفی باشد و همچنین بکشید نفسی را که حرام ساخته است و بکشتن او را
 جز بطریق و بموجب شرع الخ) و لا تقرؤا مال الیتیم الا بالاتی هی احسن حتی یبلغ اشداه
 و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا تحلف نفسا الا و معها و اذا قلتم فاعد لاولوکان
 ذاقونی و بسعد الله اوفوا الخ. "و نزدیک شوید یعنی بخورید و متصرف شوید مال یتیم را مگر بخوی
 که نیک باشد تا زمانی که آن یتیم بجوانی برسد. و تمام کنید یعنی بدید پیمان و ترازا را بطور انصاف
 تکلیف نمیدیم هیچکس را مگر بقدر طاقت او. و چون سخن گوید پس انصاف را رعایت
 کنید هر چند که آن کس صاحب قربت و رشتہ باشد یا شما. و بعد خدا و قائلند الخ. و وای
 دیگر پس ازین آیه میباید عموم اهل اسلام ملتفت باشند که در این دو آیه فوق سوای نهی
 از شرک بجز او امرایان عده خدا باقی نسبت دارد بندگان در میان خود که بحقیقت بهادری
 استند. خدا تعالی امر میفرماید همه بندگان خود را که نیکی کنند با والدین خود و نهی میفرماید که اولاد
 خود را نکشند. پیرامون قتل و اعمال قبیح و بیجائی نگردند. قتل نفس نکنند. اموال یتیمان را
 نزنند. و پیمان را در وقت پیوند و وزن کردن کم ندهند. این همه خلاف بهدروی
 است شاید که در این مقام و اذا قلتم بمعنی این است که چون حکم انصاف میکنید بطور حقیقت و شد بکنید *

و اخوت و معرفت و اشنايت استند *

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثليها
و هم لا يظلمون - هر كه نيكى كند پس براى اوست ده چندان آن نيكى و هر كه بدى نمايد پس جزاى
او مانند آن بدى است و پنج تقدي براى آنها خواهد شد * يا بئى آدم خذوا زينتكم عند
كل مسجد و كلوا و اشربوا و لا تسرفوا ان الله لا يحب المترفين - "اى او لا و آدم
بگيريد زينت خود را (يعنى لباس پا كيزه خود را) و بمسجد برويد و در وقت هر نمازي و بخوريد
و بياشاميد ولى از حد درگذريد زيرا كه خدا دوست ندارد اسراف كنندگان را * چنين معلوم
ميشود كه غرض از اين آيه اين است كه خدا يتعالى منع مي فرمايد بندگان خود را كه لباس خوب
و قشنگ و كنجاب و اطلس بپوشند و خوب بخورند و خوب بياشامند و كمال آسايش بسپارند
مگر منع مي فرمايد از اسراف و زنجهاي بيهوده * بمعني نمودن و از اندازه دخل و شان خود بيشتر خرج
كردن را مثل اينكه اكثري از اهل اسلام و خصوصا در ملك هند اگر ده روپيه آمدني دارند ببيت
روپيه ديگر هم يا بقرض ميگيرند يا از ممر حرام ديگري بدست آورده و بطرق مختلفه خلاف شريع و
عقل و تمدن خرج ميكنند و هميشه مقروض استند و طلبكار بد رخانه هاي آنها ايستاده و ششام ميگويند
و اينها پرواى ندارند - هر اير و فقيري بقرض هر سود گراني بايد بايستى كل و گرانوفون و موتور كار و
امثال اين اشياء بيهوده را داشته باشد *

يا ايها الذين امنوا اذا القيتم فئة فاثبتوا و اذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون + و
طيعوا الله و طيعوا رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم و احبلوا ان الله مع الصابرين +
و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا و هم ناء الناس و يصعدون عن سبيل الله
و الله بما يعملون محيط * "اى مسلمانان چون روبرو شويد با گروهى از جنگجويان عيسى خصم
پس ثابت بقدم بماند و روبرو نگردانيد از آنها و خدا را بسيار ياد كنيد شايد كه رستگار شويد -
و اطاعت كنيد خدا و رسول را و با يكديگر نزاع مكنيد كه در اين صورتها بزدل شويد و از دست برون

ز درو و رعب و دبدبه شما و صبر کنند هر آینه خدا با صاحبان است - و مبادید مانند آنکه از
خانه های خود بیرون آمدند با دشمنان و مخزنایند و محض برای خود غنائی و بند میکردند راه خدا
را و حال آنکه خدا بآنچه میکردند محیط و غالب بود *

این آیات مذکوره بالا آن آیات است که غرض این فقیر است از نوشتن این کتاب
باید دانست که ابتدای جمعی از عرب های جنگی و گرسنه یا بظاهریا واقع ولی غالباً بظاهراً اسلام قبول
کردند محض برای مال دنیا و اگر چه جنگجو و جوی بودند و از قدیم در میان خود جنگ و جدال
و قتال داشتند مگر برای جهاد کردن سستی میکردند و شانه تپ می نمودند بلکه از میدان خضم میکردند
و لهذا پیوسته آیه نازل میشد برای آنکه اینها جهاد بروند و مال و جان خود را در راه خدا بدهند
و چون غنیمتی بچنگ می آمد با رسول الله منازعت می نمودند و تقسیم آن و منافاتی رسول الله را
میکردند چنانچه از آیات ماقبل آن معلوم میشود و اعلو انما عنتم من شیئی الخ - و لولا انکم
کثیرا لفصلتم فی الاصل الخ و امثال ذلک * این کیفیات و واقعات و اسباب و بهات
متنازع و جنگ و جدال از روی بهالت و محض از روی غرض و نفسانیت و برای حب جاه
و مال دنیا از همان زمان و در میان همان عربها آغاز و جاری شد که رفته رفته بلطافت و دین
سراسر جهان را فرا گرفت و از همان زمان روز اساس اسلام تنزل گشت تا آنکه نتیجه آن امروز
نصاری قوی بازو شدند و بر مسلمانان غالب مند و در هر جا مسلمانان را مغلوب و منکوب ساختند
اگر چه هنوز بسیاری از بهمال مسلمان چنین میدانند که مغلوب و منکوب نیستند - تمام سعی و جهد ما این
است که مسلمانان پیش ازین در امور مذموبه متنازع نکنند و کم قوت و بزدل نشوند و غرّت و شان
و شوکت دین و ملت خود را تباه سازند بعضی ازین مطالب انشاء الله در مقام خود مفضلاً
بیان خواهند شد *

لنما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و
فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله فریضة من الله الخ - "بزر این نیست که صدقات

برای فقیران است و میوایان و کارکنان ریح آوری صدقات و آنانکه الفت داده اند دل خود را
 باسلام (یعنی ضعیف الاسلام اند) و برای خرج کردن در آزادی بردگان و برای قرض داران و
 برای خرج نمودن در راه خدا (یعنی برای بهاء و کرون) و برای مسافرتین - اینها فرض شده اند
 از جانب خدا الح " مؤلف القلوب کسانی بوده اند که بظاهر مسلمان بوده اند و به طمع مال
 خود را مسلمان وانموده اند چنانچه بزرگواری از اهل سنت در حاشیه قرآن مجیدی نوشته
 " اور دل جنگا پرچانا ہے وہ لوگ تھے کہ طمع پر مسلمان ہوئے لیکن سردار قوم تھے " -
 در ابتدای اسلام خدا و رسول او بکلمت آنکه اساس اسلام استحکام پذیرد و بعضی اشخاص غیر
 مستحق را نیز در گروه مستحقین شامل کردند البتہ ہزار ہا ازین قبیل بوده اند - مگر ای ضعیف این
 است واقلاً در ملک و در میان قوم خود کہ جز مستحقین واقعی ابداً هیچکس دیگر خیری ندہند -
 مستحقین واقعی نزد بندہ کسانی ہستند کہ از دست و پا عاجز اند و نیز ضعیفانی کہ ابداً قدرت بکار
 کردن و دست و پا حرکت دادن ندارند - بعد از ان کسانی ہستند از ہمسایگان و رشتہ داران
 کہ بطور واقع معلوم و ثابت شود کہ محتاج اند و ہر کس دیگری کہ جمعی از مردمان معتبر را می شناسند
 و از حال آنها بکلی آگاہ اند کہ آنها صاحبان عزت و عفت و آبرو میباشند و روی گدائی ندارند و
 نیز نمازی و پرہیزگار و خدا ترس استند و شاید و کلاش نیستند و اقوی و چرسی و بنگی و بدکی
 و ازین قبیل کسان نیستند - یک قوم دیگر نیز میباشند کہ بنزد برای بندہ از سایرین مذکورہ
 زیادہ مستحق اند و آنها کسانی میباشند کہ طالبان علم و دانش اند و ابداً ثنوتی ندارند کہ اسباب
 علم و دانش خود را فراہم کنند - من از درودل این گروہ بخوبی آگاہم کہ اگر اسباب میدستم معلوم
 نیست کہ در بہان چہ میکنم - بہر حال تا ممکن باشد باید از طرف حکومت و با واسطہ قانون حکومتی
 یا از طرف انجمنی بندوبستی بشود و کارخانہ برپا گردد کہ غالب مردمان بیکار و حتی گوران و مطلق
 گدایان ضعیف را بکاری بگمارد و بعضی را چیزی روزانہ مقرر نمایند و بی بہتدرستان قومی
 بازوی کشتی گیر و گدایان پر زور بی پروا و بغیرت ابداً چیزی ندہند و اجازت گدائی کردن

هم نبخشند و اگر خلاف حکم کجاست و قانون را نمایند بواجب گوشمال دهند.

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يا مرون بالمعروف وبنهون
عن المنكر وليقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة الخ آیه ثانی - "و مردان مؤمن و زنان مؤمن
بعضی از ایشان دوست و دروگادر استند بعضی دیگر را (بجبهه آنکه) را بهنما می کنند آنها را یا
مردمان را بکارهای پسندیده و منع ینمایند عملهای ناپسندیده و برپا میدارند نماز را و میدهند
زکوة را الخ آیه ثانی - ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بجان الله ان یقتلون
لقاتلون فی سبیل الله فیه یقتلون و یقتلون الخ آیه ثانی - هر آنکه خدا خریده است بر مؤمنان
جان و مال ایشان را و در مبدی جان و مال آنها آنها را است بهشت (زیرا که) مؤمنان جنگ
میکنند در راه خدا بس میکشند کفار را و خود نیز کشته میشوند الخ آیه ثانی که بیان میکند مایه
نشانه های آن مؤمنین را و مژده نیک میدهد آنها را و یا قوم او فوا المکیال و المیزان
بالقسط و لا تجسوا الناس اشیا بهم و لا اقتنوا فی الارض مفسدین - (ای قوم من
ایضی ای مسلمانان) تمام بدید وزن پیمانه و ترازو را با انصاف و کم بدید مردمان چیزهای آنها
را و در زمین هم فساد نگنید + اگر چه این آیه مربوط بآیه پیش ازین است و نسبت دارد و بقوم دیگر
و کلام شعیب است مگر احکام الهی برای همه بندگان در هر زمان یکسان بود و همیشه چنین
خواهد بود و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم
سرا و علانية و یدرأون بالحسنه السیئه او لک عقی الدار - "و آنکسانیکه صبر کردند
محض برای رضای الهی و برپا داشتند نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشانرا اتفاق میکنند در راه
خدا پنهان و آشکار و دفع ینمایند بیک بدی را (یعنی در عوض بدی دیگران نیکی میکنند) برای
آن گروه است جزای آن سرا که در آیه بعدی آید + این آیه مربوط است به دو آیه پیشتر از
جائی که خدا یتغانی میفرماید "آیا کسی که میداند آنچه را که فرستاده شده است بسوی تو از
جانب پروردگار تو راست و درست است آنکس مانند کسی است که نابینا باشد (هرگز چنین

نیست) تحقیق آنانکه صاحبان دانش و عیش اند پند می پذیرند - آنها کدام گروه استند
آن گروه اند که وفا میکنند عهد خدا و نمی شکستند عهد خود را - و آنها کسانی هستند که پیوند
میدهند آنچه را خدا امر فرموده است با آنچه که باید پیوند دهند یعنی مقام هر امری از او امر
و هر حکمی از احکام الهی را بخوبی میدانند و قیصر سرسند از پروردگار خود و خائف استند از روز
دو پیمین و از سختی حساب آن روز - افسوس است که بسیاری از مسلمانان نمیدانند و تا ایندم
هم ندانستند که این گروه کدام گروه بوده اند - ان الله يامد بالعدل و الاحسان
و ايتاء ذي القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظم لكم عظمه ذاك يوم - هر آینه
خدا ایستای امر میفرماید (بندگان خود و مسلمان را عموماً) با نصاب و نیکوکاری کردن و بخشش
نمودن بخیشان و منع میکند بندگان خود را از اعمال قبیح و بیجایی و کارهای ناپسندیده و
تندی و سرکشی - و پند میدهد شما را شاید که پند پذیرید - و ان ذالقریبی عظمه و المسکین
و ابن السبیل و لا تبذلوا التبتلیرا - ان المبذورین كانوا اخوان الشیاطین و کان
الشیطان لریه کفورا - و اما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم
قولا ميسورا - و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا - "و بده حق صاحب قربت را و حق فقیر و مسکین را (و لیکن) اسراف بجا و زیاده
خیر می یکن - بدستیکه اسراف کنندگان برادران شیاطین اند و شیطان پروردگار خود را
ناپسند و گنهگار است - و اگر روگردانی ازین گروه مذکور باشد انتظار آنکه از جانب پروردگار
تو رحمتی بشود یعنی چیزی از جانی برسد که امید حصول آن را داری پس سخن نیک و ملامت بگو بآن
جماعت - و لیکن دست خود را بسته بگردن (مانند خجیلان) و نه هم بجای گشاده دار (که بر باد می
هر چه داری و آنچه تمام اسباب و سامان و جاگیر خود را بگردن و مقروض گردی) و پس
از آن بیشینی ملامت کرده شده و در مانده هم بواسطه نقصان مایه هم بواسطه شمت همسایه
پس از آن چند نمی دیگر میفرماید - و لا تقتلوا اولادکم - و لا تقرّبوا الزنی - و لا تقتلوا

النفس ولا تقربوا مال البیتیم + پس دو امر میفرماید - وادفوا بالعهد - وادفوا
 الکلیل - یعنی اولاد خود را بکشید - پیرامون زندان بچائی مگردید - و بکشید نفسی را
 بناحق - و نزدیک مال یتیم مروید و مخورید - و ایضا کنید بوعدهای خود - و آنچه را بر پیمان و
 میزان میفرمودید کم در بید + چند آیه دیگر بعد از آن می آیند + ان الذین امنوا و عملوا
 الصالحات انا کانتضیع اجر من احسن عملا - هر آنکه آنانکه ایمان آورند و کارهای
 شایسته و نیک کردند تحقیق که ما ضایع نمیکنیم مزد کسی را که کار نیک نماید + مضافاً نهادن آیه بعد
 ذکر شده +

قد افلح المؤمنون - هر آنکه رستگار شدند مؤمنان تحقیقی واقعی - آنها کدام گروه هستند
 الذین هم فی صلاتهم خاشعون - و الذین هم عن اللغو معرضون - و الذین هم
 للزکوة فاعلون - و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم
 غیر ملومین - و الذین هم لا مآنا تهم و عهد هم راحون - " آنها که در نماز خود زاری
 کننده اند + و آنها که از بیهودگی و بیهوده گویی و اعمال پست روگردان اند + و آنها سیکه
 زکوة مال خود را ادا کننده اند + و آنها سیکه شرمگاه خود را نگاه میدارند از حرام سوای بر زنان
 منکوحه و کنیزکان خود که طاعت و نگوشتی بر آنها نیست + و آنها فی که امانتها و عهد و پیمان
 و وعدهای خود را رعایت میکنند و در آنها خلاف نمی ورزند + پس مجدداً میفرماید و الذین
 هم علی صلواتهم یحافظون - و آنها فی که بر نماز خود مراقب اند و گاهی غفلت از آن نمیورزند
 اولئک هم الوارثون - الذین یروثون الفردوس هم فیها خالدون - " این گروه
 مذکور الصدر استند و ارثان بهشت که بهشت بمیراث با آنها میرسد و در آن مدام مقیم خواهند بود
 باز در جای دیگر همین ترتیب خدا تعالی ظاهر بیاز و علامات مؤمنین و متقیان حقیقی را +
 ان الذین من خشية ربهم مشفقون + و الذین هم بايات ربهم یؤمنون + و الذین
 هم بر ربهم لا یشکون + و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم و جله انهم انی ربهم راجعون

اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون + بتحقیق کسانی که از خوف پروردگار خود
مضطرب و پریشان اند - و بایات و نشانیهای پروردگار خود ایمان می آورند - و برای پروردگار
خود کسی یا چیزی را شریک محقر نمی سازند - و در راه خدا میدهند و دلمای ایشان خائف است
زیرا که (میدانند) که آنها بسوی پروردگار خود بازگشت کنندگان اند و باید جواب خدا را بدهند
در اعمال و افعال خود + الَّذِينَ يَدْعُونَ المَحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و آن کسانی که دشنام میدهند یا تمت می بندند بزنان پاکدامن
و غیر از افعال شنیع و مؤمنه اند آنکسان لعنت کرده شده اند در دنیا و آخرت و برای
آنهاست عذاب عظیم و سخت + لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بِيُوتِكُمْ لَمْ
أَي كَسَانِيكُمُ إِيْمَانٌ أَوْرَدَهُ إِيدِ مَرْزُوهٍ فِي إِجَازَتٍ وَ بَدُونِ سَلَامٍ دَاخِلِ خَانَهَائِي يَكْدِيكُمُ يَغْيَرُ
شَوِيد تَاكُمُ إِجَازَتٍ يَا بَدِلُخ + بنیاد این هم برای تأویب عریضهای جنگلی بوده است که
بدون لحاظ و اجازت و سلام سرزده داخل خانههای غیر می شده اند یا که بی او یا نه بخدمت
رسول الله و در حجره مقدس اومی شده اند و بهر حال این فعل هم بسیار بد است + قُلْ
لِلْمُؤْمِنِينَ يَفْضُلُوا مِنْ ابْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا أَنْفُسَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمُ اللَّهُ يُعْلِمُ بِمَا يَصْنَعُونَ -
بگو ای محمد به مؤمنین که پوشند چشمهای خود را و حفظ کنند شرگاه خود را زیرا که چنین کردن
پاکیزه تر و بهتر است برای ایشان بدستیکه خدا آگاه است آنچه میکنند + وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ
يَفْضُلْنَ مِنْ ابْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا
و لیضربن بخمرهن علی چو بهن و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن الخ - و بگو زنان
مسلمانان را که پوشند چشمان خود را و حفظ نمایند شرگاه خود را و آشکار نکنند آرایش و
زینت خود را مگر آنچه که ظاهر است از آن مواضع و باید که فرو بگذارند مهر یا چادر خود را و نمایند
آرایش خود را جز بشوهران خود - الخ + اگر چه در هر امری از امور اهل اسلام اختلاف رای
و خیال بشمار است و در هر ملکی رسوم خاص بسیاری میباشد که بحقیقت همه بدعت است

و بسیاری دیگر امور خلاف شرع و عقل محض انبی پروانی حکومت و علماء بزرگان رواج یافته
اند مگر چند نکته این امور بدعتیه و خلاف شرع در ملک هند جاری و مروج اند شاید که در هیچ
ملک دیگر نباشند - مثلاً در ممالک دیگر اسلام غالباً کماکان بر طبق همین آیه بالا که نسبت دارد
به عورات عمل میکنند و زنان اعلی و ادنی با چادر و برقع از خانهای خود بیرون آمده بهر جا که
بخواهند میروند و خرید و فروش هم میکنند - برخلاف در ملک هند در میان گروه معدودی رسم
پرده نشینی رواج دارد - مراد از پرده و پرده نشینی این است که زنان از خانهای خود بیرون
نیایند و لیکن اگر بیرون آیند غالباً لباسی ندارند که آنها را بکلی پوشد و لباس تن آنها بالکل
ناقص است خصوصاً در دکن - در این زمان که کاری رواج شده در گاریهای نشینند و
چون در گاری بنشینند و از گاری خارج شوند بسیاری از مردم را پس و پیش میکنند که
غض ابطار نمایند مگر عاقبت بهر نحو که باشد او باشد بر آنها نظری اندازند + بعضی از فقرهای
اهل اسلام هم هستند که این رسم در میان آنها نیست و اعلی و ادنی روی گشاده و بازینت هم
از مکانات خود بیرون می آیند و در کوی و برزن میگردند + و دیگر اکثر زنان از هر صنفی از اصناف
اواسط و ادنی بی پرده و با همان لباس ناقص بیرون می آیند + مگر فرقه ادنی نمود باشد چنان
دوره میروند که زبان از میان آن عاجز است و حقیقت چشم پوشیدن مردان بسیار مشکل است
در این زمان که کون در همه جا ترقی یافته بعضی از تربیت یافتگان در ممالک یورپ بر آن هستند
که باید بکلی رسم پرده معدوم شود و زنان اسلام تا تابرشال زنان یهود و نصاری و مجوس
بیرون آیند و همه جابروند و همه کار کنند - اگر چه مرا با خیالات دیگران کاری نیست ولی در نزد
رای من اینهمه خلاف شرع اسلام استند و میگویم که اگر اهل اسلام این امور را خلاف دانند
پس بزرگان اسلام را لازم است که برگردند به نشسته در این امور رای حقونی زنند و اصلاح کلی
نمایند زیرا که این امور هم جزئی هستند از همدردی + اگر فرصت دست و پانذ کی مفصل تر
در این امور گفتگو خواهیم نمود -

وَالَّذِينَ إِذَا افْتَقُوا لِلْعُسْرِ قَالُوا لَمْ يَفْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَهُمْ ذَلِكُمْ قَرَامًا - و کسانیکه چون
 اتفاق میکنند در راه خدا نه اسراف و نه احتیاج میکنند و نه بکلی تنگی می نمایند بلکه بطور بیانه روی و
 خیر الامور اوسطا عمل نمایند. پس از این آیه چند آیه دیگر هست که باید ملاخط نمود در سوره
 فرقان. در سوره شعر اچنین مقام از قول رسولان نسبت با اسم خود خدا ی تعالی می فرماید
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ - پس بترسید از خدا و فرمانبرداری کنید از من. در جای پس از این آیه
 میفرماید وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ - الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون - و سر و می
 کنید فرمان مسرفین یا کسانی را که از حد و صراط مستقیم اعتدال بکین و افتاده اند و فساد میکنند
 در زمین و اصلاح نمی نمایند. و اینجا نکته خوبی بنظر بندید میرسد قابل تأمل عجم اهل اسلام -
 چونکه اسراف همیشه بمعنی زیاده از اندازه خرج کردن و مسرف زیاده از اندازه خرج کننده است -
 لهذا کسانیکه مسرف واقع میشوند دیگران را نیز با اسراف راه نمائی می نمایند و بنا بر این از آن اسراف
 مردم تباه حال میشوند یعنی گدا و گدائی افزایش می یابد و بحقیقت این فساد است برخلاف اصلاح
 حال قوم و ممدودی.

در جای دیگر باز خدا ی تعالی مکرر میفرماید اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ *
 وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْوَاقِ الْمُسْتَقِيمِ - وَلَا تَجْسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ *
 و تمام به پیمایید پیمان را و مبادید زیان کار در پیمودن - و بتر از و بسجید بطور درستی و صداقت
 و کم مدهید اشیاء مردم را بمرگم و بپاک و مفسد مبادید در زمین. و اندک بشمارید تا
 الاقرین. و اخفض جناحت لمن اتبعك من المؤمنین. فان عصوت فقل انی
 برئ مما یعملون. و (ای محمد) بترسان و بیم ده قبیله نزدیک یا قرابت داران خود را - و
 پست کن بازوهای خود را (یعنی تواضع نما) برای آن مسلمانانی که پیروی ترا کرده اند - پس
 اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو آنها را که بدستی و تحقیق من نیز ام از آنچه شما بعمل می آرید. و هل
 انبئکم علی من تنزل الشیاطین - تنزل علی کل آفک انیم - آیا خبر دهم شما که شیاطین

بر کدام گروه فرو می آیند. فرو می آیند بر هر دروغوی گنهگار. مراد کسانی است که احادیث
 در کتب را به هم می یانند یا روایات و حکایات بی پارا از خود جعل می نمایند. من جاء بالحسنة
 فله خبر و نفاذ هم. دن خبیع یومئذ امنون. هر که یارو (یعنی بکند) نیکی را پس برای اوست
 بهتری و نیکی آن فصل و آن گروه نیکی کننده از اضطراب و سختی روز قیامت این باشند.
 فات ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله
 و اولئک هم المفلحون. پس بده حق صاحب قربت و خوشی و حق محتاج و مسافر (زیرا که)
 این عمل نیک است برای کسانی که طالب ویدار خدا میباشند و این گروه هستند زنگاران.
 این آیات بعد از ذکر نصاب لقمان است به پسر خود که خدایتعالی بیان فرموده است
 برای هدایت این امت. ابتدا این است. یا بیتی لا تشرك بالله ان الشریک لظلم عظیم.
 ای پسر من گاهی چیزی و کسی را شریک ساز با خدا بدستی که شرک بخدا ظلم و گناه عظیم است
 یا بیتی انما ان تلت مثقال حبة الخ. معنی این آیه این است که ای پسر من بدان که اگر
 در ترازین چیزی باشد برابر یک ارزن و آن چیز در میان سنگ بسیار سختی باشد یاد زنگارها
 و زمین باشد بهر حال خدا بر آن آگاه است و تحقیق که خدا از هر چیزی و کلی آگاه است. یا بیتی
 اقم الصلوة و امر بالمعروف الخ. ای پسر من نماز کن و امر ما مردم را با اعمال نیک و منع کن
 از اعمال بد. صبر کن بر آنچه بر تو وارد آید از مصائب. بدستی که ایگونه اعمال بسیار معظم اند و از
 همت و الا و عزم با جزم میشوند. ولا تصغر خذک للناس الخ. و روی خود را از مردمان
 متاب از روی غرور و نخوت و بر زمین محرام از روی خود پسندی و تکبر و مناعت. تحقیق که
 خدا دوست ندارد و تمسک آن خود پسند را. و اقصد فی مشیك و اعترض من صوتك الخ
 و میان روی کن و در رفتار یعنی راه رفتن خود فرو در آواز خود را یعنی آهسته و ملایم سخن گو
 زیرا که بدترین و مکروه ترین آوازها آواز خراست است. و من یسلم وجهه الی الله و هو
 محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی و الی الله عاقبة الامور. و هر که مسلمان شود و محض

برای خدا و انیکو کار هم باشد پس هر آنکه دست زده است به ریسما فی حکم و بسوی خدا است بازگشت همه کارها و ما انما لکم و لا اولادکم بالقی تقربکم عندنا لقی الا من امن وعمل صالحا الخ یعنی مال و اولاد شما گاهی شما را نزدیک ما قربت و عزت نمی بخشند (ایمان البته) هر که ایمان آورد و عمل نیک کند آن گروه است که دو چیز آنچه کرده اند مزد خواهند یافت (موسوی آن) آنها در گوشه ها و عرفای نشینند و کمال آرازش * ان الذین یقلون کتاب الله و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سراً و علانیة یرجون تجارة لن تبور - هر آنکه کسانی که میخواهند کتاب خدا را و بر پا میدارند نماز را و از آنچه ما آنها را داده ایم در پنهانی و علانیة اتفاق میکنند (آنها هستند که) امیدوار تجارتی میباشند که تباه نشود (یعنی کسادی و زیان در آن تجارت نخواهد بود) *

اکنون می آیم بر سر حکایت حضرت داود علیه السلام که مناسبت بی نهایتی دارد بغرض فقیر که همدردی باشد و نکات و مطالب دقیقه دیگر نیز در این آیه و این حکایت منسوب بان میباشد * یاد او انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلاً عن سبیل الله - ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما کنسوا یوم الحساب - "ای داود بدستیکه ما ترا از جانب خود حاکم یا نائب خود قرار دادیم و در روی زمین پس حکم کن میان مردمان با انصاف و راستی و پیروی کن خواهش نفس خود را (که آن خواهش نفس) همراه گذر از راه حق تحقیق کسانی که منحرف میشوند از راه خدا حقیر راست برای آنها عذاب بسیار سخت بسبب آنکه فراموش کرده اند (یا میکنند) روز حساب و انصاف تحقیقی را" * حکایت حضرت داود علیه السلام و زدن زن او و خواهش گرفتن دیگری را و آمدن و فرشته بصورت آدمیان و کیفیت نوحه بر هر کسی معلوم است که خود حضرت داود گفت قال لقد ظلمتک بسؤال نعجتک الی فاجد بیک این آیه تهدید و تنبیه است و خود خطاب یا داود خطاب تهدید است پس مسلمانان باید بخاطر بداند و فراموش نکند که فرمانبردار خدا و امر خدا و خصوصاً که امر حق الناس یا

پیروی برادر پس بی نهایت سخت و مشکل است که انبیاء جم از آن ناگزیر و ناگزیر بودند تا چه رسد
 بسایر بندگان - اگر چه انبیا را با معصوم میدانیم مع ذلک از ترک اولی راه نمی برداشتند *
 انا انزلنا علیک الکتاب بالحق فمن اهتدی فلسفه و من ضلّ فاما یضلّ
 علیها و ما انت علیهم بواکیل - بدستیکه ما فرستادیم بر تو (ای محمد ص) کتاب را برای هدایت
 مردمان پس هر که هدایت یافت هدایت برای فائده و بهبودی خودش و هر که گمراه شد جز این
 نیست که گمراه شد برای نقصان خود (ولندا) تو نیستی برایشان نگاهبان یا وکیل آنها
 نیستی * و دلیل المشرکین - الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالاکراهة هم کافرون -
 اگر این آیه نسبت دارد به مشرکین معنی آن میشود "وای بر احوال مشرکین آنها که زکوة نمیدهند
 و معتقد قیامت و حساب و کتاب و جزا و عقاب نیستند" - پس از دو حال بیرون نیست
 (۱) یا مشرکین محض این گروه استند که زکوة نمیدهند و اعتقاد بر جزا ندارند - (۲)
 یا اینکه اینها نیز از جمله علامات مشرکین استند * از جمله علامات مؤمنین بعضی را خدایتقانی
 چنین بیان فرموده است و استجابوا للیه و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینه و
 حمار زقنا هم ینفقون - و آنکه فرمان خدا را اطاعت میکنند و برپا میدارند نماز را و کارهای
 آنها بروفق مشاورت است و از آنچه روزی داده ایم ایشان را اتفاق می نمایند * در این جا
 یک دو نکته باریک بنظر فقیر رسید اول آنکه ملا حفظه باید کرد عظمت و فوائد مشاورت را -
 ثانی اگر برادران وینی معاف فرمایند میگویم که مل و پیروان ادیان دیگر که با هم مشاورت می کنند
 و همدردی دارند بحقیقت آنها مؤمنین استند نه مسلمانان * والذین اذا اصابهم البغی هم
 ینصرون - و آنکه چون بر آنها ظلم و تعدی شود انتقام میکشند از ظالم * اگر معنی واقعی آیه
 همین است پس انتقام کشیدن از ظالم نیز بروفق مرضی خدا و یکی از اوامر الهی و علامات
 مؤمنین است * یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق ببناء فلیکفوا ان نقصیه اوقوا بجهالة
 فلیکفوا علی ما فعلتم ناد مبین - ای مسلمانان اگر فاسقی نزد شما خبری آورد پس تحقیق کنید

در صدق و کذب آن خبر مبادا که ایدارسانید قومی را از روی جهالت و پس از آن پشیمان
 شوید از آنچه کرده اید و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بالعدل
 و اقسطوا ان الله يحب المقسطین - "و اگر دو گروه (یا دو کس) از مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند
 پس صلح و عهد در میان ایشان - پس اگر یکی از آنها تعدی بر دیگری نمود پس شما جنگ کنید
 با آن گروه تعدی کننده تا که اوریج کند بسوی حکم خدا (یعنی بصلح راضی شود) پس اگر صلح
 نمود و به آشتی راضی شد صلح نمائید در میان آنها بر راستی و انصاف و بطریق زیر که بحقیق
 خدا دوست دارد و او دهندگان و انصاف کنندگان واقعی را" انما المؤمنون اخوة فاصلحوا
 بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون - این است و جز این نیست که مؤمنین برادر
 اند یکدیگر پس صلح کنید در میان دو برادر خود و ترسید از خدا شاید که رحم کرده شوید +
 یا ایها الذین امنوا لا یخفر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء
 عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تباذروا بالالقاء بشی الا سم بعد
 الا یمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون - "ای مسلمانان نباید تسخر کرده ای از شما
 گروه دیگری را (یا شخصی شخص دیگری را) شاید که بحقیقت آن گروه تسخر کرده شده بهتر باشد
 از این گروه تسخر کننده - و نه هم باید زنان تسخر کنند از زنان دیگر شاید که بحقیقت زنان تسخر
 کرده شده بهتر باشند از آن زنان تسخر کننده - و نیز عیب نکند یکدیگر را و یکدیگر را به لقبهای
 مخواند زیرا که بدنامی است فتن و گنه گاری بعد از ایمان آوردن و هر کس که از این اعمال توبه
 نکند هر آینه آن گروه ستمکاران اند" یا ایها الذین امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان
 بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یا کل لحم احیه
 میتا فکر هتموه و اتقوا الله ان الله ثواب الرحیم - "ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری
 گمان بد در حق یکدیگر هر آینه بعضی از بدگمانی ها گناه است و جستجو و کجکاوای از یکدیگر نکند -
 و نباید که بعضی از شما غیبت گوید از بعضی دیگر - آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر

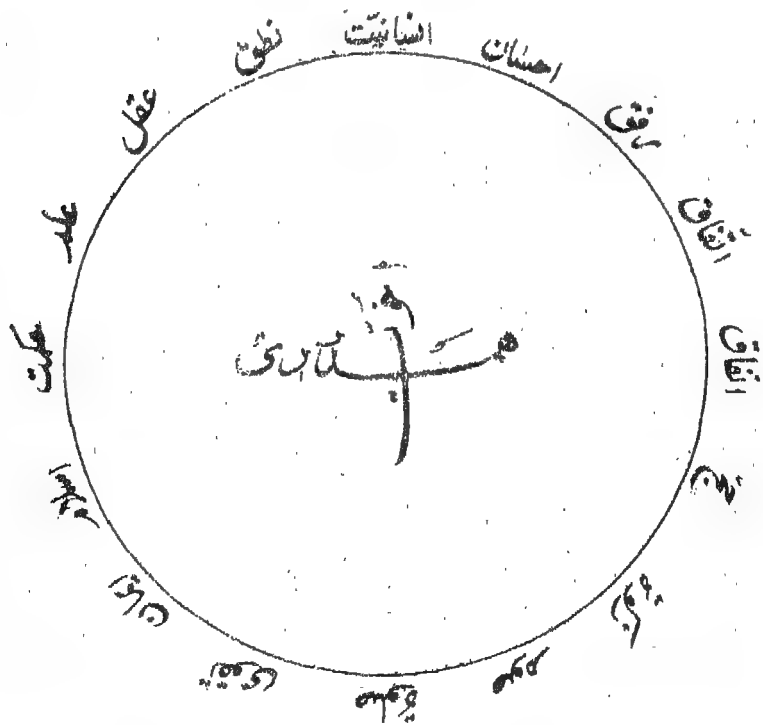
مروءه خوردا - پس آن خورون گوشت برادر مروءه مکروه طبع آن کس باشد - (بنابر این) از خدا
بترسید بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است - پس از این آیه می آید آیه یا ایها الناس اتوا
خلقا کلمن ذکر و انشی که در جای دیگر نوشته شد *

یک بزرگوار نوشته است "صحیحین بن حضرت ابوهریره کی روایت سے ایک بڑی
طویل حدیث ہے جسکے ایک ٹکڑہ کا خلاصہ یہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ایمان
دار آدمی کو چاہئے کہ یا تو نیک بات سنہ میں سے کھانے ورنہ چپکار ہے۔ غرض اس آیت
اور اس صحیح حدیث سے معلوم ہوا کہ جس طرح ٹھٹھے برگوی غیبت سے زبان کو روکنا ایمان
کی نشانی ہے اس طرح گالی کا سنہ سے ٹکانا جھوٹ بولنا امانت میں خیانت کرنا نفاق کی
علامت ہے۔ اگرچہ این بزرگوار چندین حدیث دیگر ہم ازین قبیل بیان می کنند و لیکن نفروءہ است
کہ شان نزول این آیات چہ بودہ است و در چہ واقعہ نازل شدہ اند *

این آیه اخیر است کہ خدا تعالی در نگاہ داشت شرط اخوت و ہمدردی بندگان نسبت
بیکدیگر می فرماید - ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یؤتوا فلہم عذاب جہنم
و لہم عذاب الحریق - تحقیق کسانی کہ مردان مؤمن و زنان مؤمنہ را ایذا نمودند (یا بدقتہ
و رانداختند) و پس از ان توبہ نکردند پس برای انہماست عذاب و مخرج و برای انہماست
عذاب نمودہ و بسیار سخت *

بر تمام کسانی کہ از روی حقیقت و از خلوص ارادت و صمیم قلب بر خدای واحد یکتا و رسول
مقدس و کلام پاک او و ملائکہ و قیامت ایمان آورده اند معلوم باد کہ در آغاز این کتاب فقیر
عرض نموده ام کہ نبرداری ناقص این عبد ذلیل خدای جلیل بہمان راحض برای انسان خلق
فرمودہ و انسان را برای ہمدردی از یکدیگر و بر خود گرفتہ کہ این دعوی را بشود رسانم اگرچہ ابد
ضرورتی بہ ثبوت نیست ہر صاحب دانشی خود میداند کہ حقیقت چنین است - مع ذلک باز اندکی
تحقیق در آن ضرور است - پس از آنکہ حقیقت اسلام و ایمان و تقوی بیان رفت آیات بسیاری

ذکر شدند و آیات بسیاری دیگر ذکر شدند زیرا که ضرورتی در نوشتن آنها نبود و هر که کلام مجید را
 بدست بگیرد و از ابتدا تا انتها ملاحظه نماید بیند که خواه آیات قرآنی نسبت با هم سابقه داشته
 باشند و خواه نسبت باین اُمت سواى از او امر و نواهی و احکام الهی پیروی در قرآن ذکر نشده
 و آن همه مطلب و یا بسببى که خدا تعالی بیان فرموده که در قرآن موجود اند سزاوارست نسبت دارند یا به او امر
 یا به نواهی و تمام آن او امر و نواهی منسوب اند به انسان و نظام عالم در میان بنی آدم که یا در حق یکدیگر
 نیکی کنند یا به نسبت یکدیگر ظلم و تعدی نمایند معنی واقعی و نتیجه حقیقی نماز و روزه و حج و زکوة و
 دوری گرفتن از فواحش و شراب و زنا و اعمال صالحه و تقوی و پرهیزگاری و غیر اینها نسبت
 دارند به نیکی کردن بندگان یکدیگر یا احترام نمودن از ظلم و تعدی یکدیگر پس اگر ما این همه را
 جمع آورده دایره بکشیم نقطه وسط آن می شود "اخوت" یعنی همدردی
 بموجب این دایره ذیل



نقطه دایره کون و مکان همدردی است غافل از درد کسان زن صفتی نامردی است
عجیب این است که دردی تو سراپا یزدی دین عجب تر که همه کار تو ازین دردی است

خوت چیست همدردی و یکن یکی اکسیر و دیگر هست عفت
چون بود این دو مار خود عجیب فی که باشد آسمان را قبر بر ما

رباعی
دردی بنه این لباس همدردی را برسد مسته این کلاه نامردی را
علامه دهر اگر شوی جانوری ناخوانده اگر که حرف همدردی را

رباعی
همدرد بود مورد تو کم از نوری از دایره و مقام انسان دوری
یا آنکه درین کاسه سرفرت نیست یا آنکه زهر و چشم مینا گوری

رباعی
همدرد درین زمانه فسردی نبود آری نبود از آن که دردی نبود
دردی بجست چه نام همدردی بری همدردی کج بود چو مردی نبود

رباعی
انسان نبود که نیست همدرد کسان بی درد نباشد آنکه باشد انسان
قوی که در آن بوی نهصدی نیست آن قوم ترقی کنده ای و نیست چنان

And wiser he whose sympathetic mind
Exults in all the good of all mankind.

Goldsmith.

*I value myself upon sympathy; I hate
and despise myself for envy.* *Kames.*

*"We few, we happy few, we band of brothers,
For he today that sheds his blood with me shall
be my brother."* *Shak*

*"Let mutual joys our mutual trust
combine,*

*And love and love-born confidence
be thine."* *Pope.*

حصہ ثانی

اخوت و مفہوم واقعی آن چیت؟

در این لفظ "اخوت" جمع است تمام قرآن مجید و آمدن تمام انبیاء و رسول و نزول تمام کتب محض برای این لفظ است۔ فقیر چندین روز و شب درین تامل و تفکر بودم کہ چرا خدا یتعالی فرمودہ است ای مردم بدانید کہ من شمارا از یک پدر و یک مادر خلق نمودم۔ و در ہر مقام خطاب میفرماید "یا بنی آدم"۔ ای پسران آدم۔ و بالاتر از ہمہ میفرماید "بارستیکہ مؤمنان حقیقی واقعی برادرند یکدیگر را"۔ این لفظ در سائر السنتہ و در میان سائر اقوام نیز موجود است۔ بسیاری از جماعات را در زبان انگریزی "برادر" و برادر ہود" میخوانند۔ همچنانکہ بامی گوئیم "برادران دینی۔ یا برادران طریقت"۔ یک فرقہ از عیسویان انگریز و امریکائی در میان خود مرد و زن یکدیگر خطاب برادر و خواہر میکنند۔ مگر ما دور نمیرویم در تمام کتب اہل اسلام شیعو و سنی درشتہ اند کہ حضرت رسول مقبول ماصلی اللہ علیہ وسلم بسیاری یا تمام صحابہ خود را با یکدیگر برادر فرمود چنانکہ در ترجمہ تاریخ الخلفاء سیوطی طبع مطبع صدیقی لاہور صفحہ ۹۲ درشتہ است "ترندی نے لکھا ہے کہ حضرت ابن عمرؓ کہتے ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے صحابیوں کے آپس میں بھائی چارہ کیا۔ حضرت علیؓ کرم اللہ وجہہ روستے ہوئے تشریف لائے اور عرض کیا کہ آپ نے ہر ایک میں بھائی چارہ کر دیا مگر میں رہ گیا۔ آپ نے ارشاد

فرمایا که تم و دنیا و آخرت بین میر و بجائی هستند ازین بالا تر نمی شود که رسول الله با وجود این
هم بدون شریک در انقیاد بودن حضرت علی مرتضی علیه السلام و آیه مباهله باز او را برادر خود ساخت
هم در دنیا و هم در آخرت + بالجمله بیش از این تحقیق نمی توان کرد و فکر بجائی نمیرسد که این
همه تا یکدیگر و مبالغه و زامر "اخوت" چیست و ازین همه معلوم میشود که پایه و درجه اخوت از هر چیزی
اعلی تر است + البته یکی از کیفیات آن این است که مساوات واقع میشود در میان برادران
یکی دیگر این است که بالطبع باید چنین باشد و هر کسی توقع این را دارد که "هم دردی"
در میان دو برادر بغایت محال رسد که مافوق آن درجهان یافت نشود تا بجائی که برادری در
جانشانی نسبت برادر خود ابداً مضایقه نکند و در هر امر او را بر خود اختیار نماید +

حالا اولاً الاباب و اولوا الابصار باید تأمل کنند که آیا ممکن است که این مقام عالی
برعکس این شود و این عمارت عالی شان با خاک برابر گردد؟ بلی این ممکن است و از هر مری
از امور سهل تر و هزارها بلکه کروما بار واقع شده و در پیش چشم ما و همه روزه واقع میشود
نه صرف در میان ادانی خلق بلکه در میان اعالی هم - نه صرف در میان صاحبان ملک و مملکت و
دولت و ثروت بلکه در میان بنویان هم - نه صرف در میان بهمال لایعلم بلکه در میان عالمان
و دانشمندان عالی مقام و بالاتر از این ما هم + ابتدا این خشت را درجهان کج گذاشت
قابیل که قابیل را گشت و از روی قرآن مجید معلوم می شود که محض بسبب آن بود که نذر قابیل
در نزد خدا قبول شد اذ قربا قربانا فقتل من احدهما یعنی چون هر دو قربانی کردند و
قربانی یکی از آنها (قابیل) قبول شد پس آن دیگری یعنی قابیل قال لا قتلنا گفت
قابیل را که هر آینه خواهیم گشت ترا + اگر چه تا هر آنچه بسبب معلوم نمی شود آن حسد و کین را در
ابتدای جهان که هیچ چیزی وجود نداشت که موجب انگیزش آتش آن کین شود مگر باز بسبب
بر آن نسبت میدهند + در کتابها نوشته اند که حضرت خداداد هر چهل یک پسر یکصد و هشتاد و دو
می آورد و حضرت آدم را از آن پسران و دخترانی که از محل دیگر بودند و از یک شکم بودند

با دیگران مُناکحت می نمود. یک دختر را که اراده داشت به مایل و پدرشاید که توامان قابیل
 هم بود قابیل چشم بر او گماشت پس حضرت آدم فرمود که قربانی کنند و قربانی هر که قبول افتاد آن
 دختر زوجه او باشد. چون قربانی مایل قبول شد قابیل برادرشک بر و او را بگشت به حال
 این حکایت زیاده متقوی غرض ماست که آینده فکر خواهد شد. حکایت فرزندان یوسف را
 هم هر کسی میداند که هیچ سبب دیگری نداشت جز آنکه یعقوب یوسف را بیش از سایر برادرانش
 دوست میداشت و آنها بی نهایت در پیج و رشک بودند و بهانه می جستند که یوسف را
 بکشند یا بهر نحو از پدر دور سازند. چنانچه ذکر آن در کلام مجید است اذ قالوا لیوسف
 واخوه احب الی ابینا منا اقلوا یوسف و اطرحوه ارضنا یخل لکم وجهه ابیکم
 و آخر چنین کردند.

پس باید دانست که در جهان و از آغاز جهان بموجب سرشت انسانی از سرشته شتر
 و حیوان یا شیطان و فصلت را حضرت ابوالشیراز کتم عدم با خود آورد و یکی بهل بود و یکی
 غرض. و تمام مفاسد عالم از ابتدا ازین دو فصلت بوده است و خواهد بود تا بقیامت. مگر هر یک
 ازین دو فصلت را بیان و شرح طویلی هست که درین مقام نمی توان کرد. مثلاً بهل و غرض
 مانند دو شاخ عظیم استند که از یک تیغ برآمده اند و هر دو بسیط و خالص اند مگر بهل با یک ترو
 کمزورتر است و غرض قوی تر و پرنده تر. از پهلوی هر یک از این شاخهایک شاخ باریکتری
 برآمده است و آن هم یکی باریکتر و یکی قوی تر. آنکه باریکتر است و در پهلوی بهل برآمده
 بیم است و آنکه در پهلوی غرض برآمده امید است. پس چنین است که تمام تنباهی عالم
 (۱) از بهل بسیط است در یک جانب. (۲) از غرض بسیط است در جانب دیگر (۳)
 از خوف و رجاست در وسط این دو. مثال آن این است که بظاهر فعل قابیل و برادران یوسف
 از روی بهل بسیط بوده است زیرا که در آغاز و او اکل همان بوده اند که علم چندان نبوده است
 له و در این مقام و چیز از بحث ما خارج است یعنی بیان اینکه فعل حضرت و او و حکایت
 نهم و فاج آری از روی بهل نبوده است یا از روی غرض یا از روی ترک اولی یا از روی مصلحت خدائی.

برخلاف فعل مامون و پیدائش مامون بخصوصہ از روی غرض بسیط بودہ است زیرا کہ
 در بیان علم مامون کتابہا سر اسر پر استند و از انجملہ در تاریخ الخلفاء نوشتہ است کہ در
 طفولیت تحصیل علم نمود و حدیث را از پدر خود و فلان فلان کسان آموخت۔ ادب را از فلان
 کسان آموخت۔ ”بڑا ہو کر فلسفہ اور علوم الاول میں اسکو تو عمل پیدا ہوا۔“ کہ بہ نتیجہ
 آن قائل بخلق قرآن شد۔ قبل از آن می نویسند ”پھر ظاہر نے این کام سر اور چار چھری
 اور معنی (جو کچھ کابنا ہوا تھا) مامون کے پاس بھجوا دیا۔ مامون پر اپنے بھائی کے قتل کا
 سخت صدمہ ہوا۔ فی الاصل اسکا منشاء تھا کہ امین کو اسکی سامنے زندہ حاضر لایا جائے
 اور خود اسکے لئے کوئی سزا تجویز کرے۔“ ازین عبارت معلوم میشود کہ رنج و محض از آن بود
 کہ خود رو برو اور منرا ندادہ بود۔ جناب فاضل کامل شبلی نعمانی ازین ہم عبارت در ہر دو مقام
 زیادہ غلو فرمودہ۔ اول در خصوص علم و کمالات دیگر مامون می نویسند ”اسلام کو آج
 تیرہ سو برس سے کچھ اوپر ہوئے اس وسیع مدت میں ایک تخت نشین بھی ایسا نہیں گذرا
 جو فضل و کمال کے اعتبار سے مامون کی شان یکتائی کا حریف ہو سکتا۔“ اگرچہ این تعریف
 در مامون وقتی صادق می آید کہ دیگر سلاطین اسلام صاحبان علم و دانش باشند و حال آنکہ
 بذرت یکی ہم صاحب علم بودہ و اگر ہم بودہ بسیار معمولی بودہ۔ از ان طرف در خصوص قتل
 امین مینویسند ”اس غیر متوقع فتح کی خوشی نے مامون جیسے رقیق القلب شخص کو بھی ایسا
 سنگدل بنا دیا کہ اسنے اپنے بھائی کے خون آلودہ سر کو مسرت کی نگاہ سے دیکھا اور
 خوش خوشی سے سجدہ شکر ادا کیا۔“ قاصد کو مراد فتح کے صلے میں دس لاکھ درہم انعام
 دے۔ الخ یعنی خوشی امین کا میابی غیر متوقع مامون شخصی چنان رقیق القلب را چندان
 سنگدل ساخت کہ چون سر خون آلودہ برادر را بدید از مسرت سجدہ شکر بجا آورد و قاصد
 مرادہ آورادہ کہ ہم انعام عطا فرمود الخ +

در این عبارت جناب شبلی چند کیفیت را باید خردمندان بکمال غور ملاحظہ فرمائند

(۱) در پنج مقامی از کتاب المأمون بنظر نیامد رقت قلب مأمون (۲) رقت قلب یا
 قنات قلب مأمون هر چه بوده است ازین سنگدلی بر هر صاحب عقلی معلوم میشود (۳) کمال
 بیشتری و بی خوفی است از خدا که با وجود آنکه در جانی حکم به بنی اسرائیل نموده است یعنی حکم به
 همانیان فرموده و در جانی خود مسلمانان که قتل نفس (و آن هم نفسی که باشد) گناه بسیار عظیم است
 کسی از خوشی قتل برادر خود و حضور آن خدا سجده شکر و آن هم شکر او بجا آورد (۴)
 جای تأمل است که کسی از مال ضعیفان و مظلومان رعایای ملکی که بر حقیق خون برادر حاصل
 شود و کمال بی پروائی و اقتدار و لک در سیم را بکسی بدید که خبر قتل یا سر برادر او را آورده است
 این امر یعنی قتل برادر منسوب به مأمون خاص نسبت داشت به غرض بسیط و خالص اگر چه
 بنده را هیچ غرض دیگری نیست جز آنکه ثابت کنم بر مسلمانان این زمان که معنی مسلمانان و دین
 داری این نیست جسد سردی و لیکن غیر ممکن است که بدون این تهدیدات و بیانات بر نفس
 خود برسم و چنانچه باید و شاید عرض خود را ظاهراً هر سازم و مسلمانان بخوبی معلوم نمایند که
 معنی واقعی جسد سردی چیست + بمجمله این است که در هر دو تاریخ اخفاء و المأمون
 درج است در اولین که "اسکی نسبت مشهور ہے کہ وہ شیعہ ہے اور کہتے ہیں کہ اس نے
 اسی لئے اپنے بھائی مؤمن کو مخرول کر کے علی رضاء کو اپنا ولیعہد مقرر کیا تھا" در ثانی
 یعنی کتاب المأمون پس از آنکه مینویسد مأمون در بارعامی نمود و عین و چار و کرد و فرمان داد
 که تمام حاضرین آن مجلس با حضرت علی رضاء بیعت کردند و باین سبب لباس درباریان
 تماماً سبز رنگ شد که امتیازی باشد مرتبه سادات را و لباس فرج نیز تبدیل شد بپند
 در سراسر ملک احکام شاهی نافذ گشت که "امیر المؤمنین مأمون کے بعد حضرت علی رضاء
 تاج و تخت کے مالک ہیں اور ان کا لقب الرضاء من آل محمد ہے" اگر مأمون برادر
 خود را نکشتہ بود اقل کسیکه این قول را قبول و یقین میکرد بندہ فقیر بود و در این ضرب السبلی
 است که مینویسد "ہر کہ با مادر خود زنا کند یا دیگری چاہد" یعنی ہر کہ برادر خود را نکشتہ

نسبت بدیگران چه خواهد کرد +

اما در شاخ و گیر که کوچکترند که یکی در جنب بمل برآمده و دیگری در جنب غرض یعنی
خوف و رجا + باید داشت که هر دو خوف و رجا در مقامی متحد استند و در مقامی مذموم -
 و لیکن این هر دو غالباً در لباس مذموم ظاهر شده و میشوند و خصوصاً در آن ممالک در میان
 آن اقوام و ملل که همیشه حکومتهای آئینانی اصول و بی قانون بوده اند و سلاطین در آن ممالک
 و در میان آن اقوام با کمال مطلق التان و سرخو بوده اند و خلق عموماً بنده و عبد عیب آنها بوده اند
 آنها خلق را عبید خود دانسته و خلق نیز خود را عبید آنها فهمیده اند + مگر همیشه بمقتضای بمل +
 بهمال که فیصدی (۹۹) بوده اند در حالت خوف و بر بوده اند و علماء که فیصدی (۱) بوده اند
 در حالت غرض + و این گروه علماء باز بمقتضای حالت خود هم خوفشان زیاده بوده است
 و هم رجاشان زیرا که اینها رؤسای قوم بوده اند و بهمال تماماً پیروان اینها بوده اند و اکثر این
 گروه نزد سلاطین و اُمراء و بزرگان تقرب داشته اند و حب مال و جاه و ثروت بیش
 در دل اینها بوده و از آنطرف صاحبان مال و دولت و ثروت و جاه و آب و جاگیر و زمین
 و عهده و خدمت بوده اند + اگر فقری را بظلم و شکوه عذاب درمی انداختند آن فقیر جامه در
 تن نداشت و بی اگر یکی از این گروه علماء مورد قهر و غضب پادشاه یا وزیر یا امیر یا حاکم واقع
 می شد تمام خاندان و اموال و املاک و غلام و کنیز و زمین و جاگیر و عهده بر باد می شد - لهذا ممکن
 بود این گروه بایستی زمانه سازی و مکر و فریب و خدعه و دین بدینا فروشی بکار برند و بروقی
 خواهشهای نفس سلاطین و بزرگان رفتار کنند که بر تقرب و جاه و مال و آبروی آنها بیفزاید و بر
 نفس و خیالات بهمال نیز زیاده استیلا و غلبه داشته باشند + حالا در این مقام براسه مثال یکی دو
 کیفیت را منسوب به مأمون الرشید و فرزند او مأمون مینویسم که تمام مسلمان جهان باین دو نفر
 میکنند و خصوصاً مولانا شبلی که مأمون را بر فلک هفتم برافراشته و همان چیزی را که جناب
 مدوح عین مع مأمون تصور فرموده بنده عین قبح و دهم او و اتم قباچ می دانم +

اما مارون و کیفیات غرض

در کتاب تاریخ اختلف نوشته است "مارون الرشید کے بعض دلچسپ حالات" +
 معلوم نیست کہ این بزرگوار این کلمات را بطور طعن و از روی نفرت نوشته یا مانند جناب شبلی
 واقعاً از روی دلچسپی یعنی پسندیدگی + پس میگوید "ابن مبارک کہتے ہیں کہ جب مارون خلیفہ
 ہوا تو اس کا دل مہدی کی ایک کنیز پر آگیا اور اسکو طلب کیا۔ لیکن اس نے یہ کہہ کر انکار
 کر دیا کہ میں تمہارے والد کی نحوابہ رہ چکی ہوں اسلئے تم مجھ سے فائدہ نہیں اٹھا سکتے لیکن
 مارون الرشید تول کے ماتون مجبور تھا۔ اس نے فوراً قاضی ابویوسف (رحمۃ اللہ علیہ) کو دریا بخاضر
 است) کو بلایا اور ان سے چارہ کار پوچھا انہوں نے کہا کہ امیر المؤمنین یہ فرض کر لینا کہ تمام
 کنیزیں سچ بولا کرتی ہیں صحیح نہیں ہے کہ وہ جھوٹ بولتی ہو۔ اب اسکو سچا نہ مانئے اور کام
 دل حاصل کیجئے۔ ابن مبارک کہتے ہیں سمجھ میں نہیں آتا کہ اس واقعہ میں میں کن کن باتوں پر
 تعجب کروں۔ آیا ایسا بادشاہ پر جسکے ہاتھ میں مسلمانوں کے جان و مال و دیارے گئے ہیں۔
 اور وہ باب کی حرمت کا بھی لحاظ نہیں کرتا۔ یا اس کنیز پر جس نے بادشاہ تک سے ٹکرا کیا
 یا اس ختمہ زمانہ قاضی مالک سلامی پر جس نے بادشاہ کو مشورہ دیا۔ باب کی حرمت کی توہین کر
 اور اپنے باب کی نحوابہ سے قضاء شہوت کر اور گناہ میری گردن پر رکھ" +

حاصل این عبارت در فارسی این است کہ "ابن مبارک میگوید چون مارون خلیفہ مسلمانان
 و امیر مؤمنان شد کنیز کی از پدر را خواست کہ در قبل گیر و کام دل حاصل کند کنیز کہ گفت من
 انجو ابہ پر تو بودم و بر تو حرام استم۔ مارون قاضی القضاۃ مسلمانان ابویوسف را طلب داشت
 و از او چارہ کار خواست۔ آن قاضی دین بدینا فروخش گفت اگر امیر المؤمنین فرض کند کہ آنچه
 کنیز کان میگوید صحیح است این غلط و خلاف عقل است ممکن است کہ در موع گویند بر و بفتوی
 قاضی مسلمانان کام دل بر گیر + ابن مبارک میگوید کہ من میدانم از کدام امر انگشت حیرت بندان

حرم از فضل آن پادشاہ مسلمانان یا از انکار آن کثیر کہ دین خود را بدینا فروخت یا از فضل چنان قاضی مسلمانانی کہ دین خود را بدینا فروخت۔ آن خلیفہ را ہدایت نمود کہ آن حرام خدا + مگر بندہ را از ابن مبارک ہم زیادہ حیرت است از مصنف یا مترجم این فقرہ کہ بدینال نام چنان قاضی علیہ ما علیہ رحمۃ اللہ نوشتہ است۔ بیچ شک نیست کہ در بین این صد سال تمام مسلمان بہمان ہارون را امیر المومنین خواندند و در کتب نوشتند و این قاضی صاحب را علیہ الرحمہ خواندند و نوشتند و یک مسلمان در کمر کہ این چہ واقعہ بود و چہ شد و سر اسرین بیکہ از وسیعہ سال تاج اسلام ہمین حال بودہ است تا ہمارہ و زو ہزار ما خلیفہ و غیر خلیفہ یا کثیر کان پدر بلکہ با مادران خود انخواہ شدہ اند و بیکس بر قباحث آن نظر نکرده + اگر کسی بگوید از خلفاء و غیر خلفاء کہ بیکس با مادر خود چنین نکرده است مای گوئیم بر فرض آنکہ میکرد و در این کدام کس انگشت حیرت بزدان میکند باز حکایتی بیان میکند بموجب ذیل۔

”عبداللہ ابن یوسف کہتے کہ ہارون الرشید نے قاضی ابویوسف سے کہا کہ میں نے ایک کثیر کو خریدی ہے مگر میں چاہتا ہوں کہ اس سے قبل از استبراء صحبت کروں اگر کوئی حیلہ ہو تو بتلائے قاضی ابویوسف نے کہا کہ اُسکو اپنے کسی بیٹے کو ہمہ کر دیجئے اور پھر اس سے نکاح کر لیجئے۔“ یعنی ”ہارون الرشید قاضی ابویوسف را طلب کردہ گفت کثیر کی خریدہ ام و میخوام قبل از استبراء با او صحبت کنم۔ قاضی صاحب گفت اور ایسی از پسران خود ہمہ کن و پس اور انکاح نما“ مگر حالا باید دید کہ مزو این خدمات لافہ قاضی صاحب چہ ہو +

”اسحاق بن راہویہ کہتے ہیں کہ ہارون الرشید نے رات کو قاضی ابویوسف سے ہلاک کوئی مسئلہ پوچھا۔ اور پھر انکو ایک لاکھ درہم دینے کا حکم دیا قاضی ابویوسف نے فرمایا کہ یہ درہم مجھے صبح سے پہلے بجانے چاہئیں۔ چنانچہ امیر المومنین نے حکم دیا کہ فوراً ادا کر دئے جائیں۔ لیکن ایک شخص نے کہا کہ خراجی اپنے گھر ہے اور خزانہ کا دروازہ بند ہے۔ قاضی ابویوسف نے فرمایا کہ دروازہ تو اسوقت بھی بند تھے کہ جب میں بلایا گیا معاویہ سنکر

فورا خزانہ کھلوادیا گیا۔ خلاصہً این فقرہ این است کہ "اسحاق بن راہویگویی شبی ہارون قاضی ابویوسف را طلب داشت و مسئلہ پرسید (بطور یقین این مسئلہ ہم از قبیل آن مسائل ماقبل الذکر بود) آنگاہ امیر المؤمنین حکم نمود کہ یک ملک در ہم با و بدہند۔ قاضی صاحب گفت این مبلغ را با یقبل از طلوع بمن برسانند۔ شخصی گفت کہ در آن وقت در خزانہ بستہ است و خراجی در خانہ خود است۔ قاضی صاحب فرمود آن زمان کہ خلیفہ مرا طلب داشت آن وقت ہم در خزانہ بستہ بود۔ بہر حال در خزانہ باز شد و مبلغ مذکور ادا گشت۔" ہمدینان مایعنی مسلمانان جہان بحال غور و ملاحظہ فرمایند کہ "غرض" چہ چیز است و اسباب عرض چگونہ است و غرض چگونہ خرابیا در جہان کردہ است از آغاز جہان و میکند امروز در پیش چشم ما و خواہد کرد و تاقیامت + چگونہ قاضی مسلمانان مردہ و کشتہ و دین فروش مال دنیا بود کہ گذشت صبح شود و برای اعمال شیطان خود چگونہ جری و دلیر شدہ بود و بر پادشاہ مسلمانان غلبہ ہم رسانیدہ بود۔

اما مامون و کیفیت خوف

جناب مولانا شبلی در کتاب مؤلفہ خود المامون پس از آنکہ مامون را در تمام صفات کمالیہ بر فلک برافراشتہ ابتدا این فقرہ را نگاشستہ "شخصی حکومت کا زور مامون کے عہد میں بھی پوری قوت کے ساتھ قائم تھا۔ لیکن وہ اس بدعت کا موجد نہیں ہے۔ اور اگر اوسکی جلتی تو اس حالت میں ایک مفید انقلاب پیدا ہو جاتا۔" یعنی حکومت شخصی در عہد مامون ہم بغایت زور و استیلا بود مگر او باعث و موجد این بدعت نبود بلکہ دیگران کہ قبل از و گذشتہ بودند انہما موجد بودند و اگر از عہد او بری آمد در این حالت یک انقلاب مفید پیدای شد۔" حصہ اخیر این جملہ را بندہ بخوبی نفہمیدم شاید مراد مولانا این است کہ اگر مامون میتوانست کہ این بدعت را دور و معدوم سازد انقلاب عظیمی پیدای شد مگر نمی توانست ولی مولفہ آن چہ بود معلوم نیست و خود مولانا بیان نفرمودہ + مافعی کہ بنظر بندہ می رسد

مولانا شبلی نے فرمایا ہے کہ

بجز غرض پنج چیز دیگر نبوده است و نباید ہم باشد + ہر شخصی کہ ذرہ مغرور سر دارو میداند کہ منی
و مفهوم حکومت شخصی چیست + اکنون بندہ از روی کلمات خود مولانا ظاہر میگویم کہ مفهوم حکومت
شخصی چیست نسبت بہ بیانی کہ نموده است در صفحہ ۲۲۱ کتاب خود کہ میگوید در زمان حضرت
عمرؓ کمال آزادی بود و مردم بر اعمال آن خلیفہؓ عایشان مکتہ چینی میکردند جناب شبلی میگوید
”ماہون کے عہد کا مقابلہ کرو کہ اوسکے غیر متبادل اصرافات پر کروں مسلمانوں میں سے
ایک بھی مکتہ چینی کی جرات نہیں کر سکتا۔ کل بیت المال (پبلک فنڈ) ایک شخص کے ہاتھ میں
ویدیا گیا ہے اور وہ جس طرح چاہے اوسپر آزادانہ تصرف کر سکتا ہے۔“ ہر دو غرض ماورائے
جملہ موجود است (۱) منی حکومت شخصی و (۲) خوف +

خردمندان باید گوش خود را باز کنند و ہوش خود را بر این کلمات حق و بی بسیار تلخ و
ناگوار بگمارند + چیزی کہ موجب تنہای اساس اسلام شد از ابتدا کہ عربوں باہین زمان رسید
این بود کہ نویسندگان اسلام مورخین اسلام مصاحبین سلاطین اسلام قاضی القضاات
مسلمانان تمام محض از روی غرض معلوی یا مہوی ہمیشہ تعریف و تہجید گفتند از سلاطین اسلام
عہد خود یا زمانہ ما قبل خود و تمام اعمال مقبوضہ ذمیرہ آنها را مہم و پسندیدہ خواندند و در
وفا ہر نمودند + مگر کمال تعجب است کہ در چہار دہم صدی اسلام و با وجود آنکہ ہمہ مسلمانان و
خصوصاً مسلمانان ہند بزم خود از خواب غفلت بیدار شدہ اند و چشم و گوش آنها باز شدہ و بخت
ترقی مردم یورپ را معلوم کردہ اند و آواز ”ایجوکیشن ایجوکیشن“ بر آسمان بر شدہ و صد ہا
دریسہ و کالج باز شدہ مع ذلک بزرگواری قلم بر میگردد و این چیز را می زید و ابدلاً ملاحظہ نمی کند
کہ اگر غرض او بیداری و ہشیاری و ترقی ملت خود است باید ہر چیزی را کہ مضر است
برج کند و ہر چیزی را کہ مقبول است ذم گوید و ہر فقرہ و جملہ کتاب او شتمیل باشد ہم اندر مداخل
محدود و ہم از ذم افعال مذمومہ + بنا براینکہ جناب مولانا تمام اعمال و افعال ماہون را نیک و مصلح
میداند کی دو فقرہ از سر اسر کتاب مؤلفہ او شان ایک بیان می شود در ذیل ۔

"مأمون کی فیاضی کی تعریف اُس کے ارکان دولت نے ضرور کی ہوگی جس نے رکاب سے
 پاؤں بٹھانے کے پیشتر ایک ضلع کی آمدنی کے چار خمس جو بیس لاکھ چار ہزار وینار تھے دیکھ
 یہ ایک بڑی مثال ہے۔ شعرا اور اہل فن کو ہزاروں لاکھوں درہم و دینار عطا کر دیتا
 مأمون کا ایک معمولی کام تھا "لب مطلب این فقرہ این است کہ" فیاضی مأمون بھڑی بود
 کہ پیش از آنکہ پای خود را از رکاب بیرون آورد چار خمس از مالیات یک ضلع ملک کہ بیت
 ملک و چار ہزار دینار بود بخشید۔ و این یک بڑی مثالی است از بذل و بخشش او۔ شعرا و اہل
 فن را (معلوم نیست کہ اہل فن کدام گروہ مراد اند شاید قوال و قواد و مسخرہ و ہنرال باشند)
 ہزار ہا و لکھا درہم و دینار بخشیدہ و این صرف یک کار معمولی او بودہ "شاید بعضی اشخاص
 و بسیار معدودی کہ از وضع بہان و بہانداری این زمان آگاہ استند و اینگو بخشش ہزار و شصت
 تہذیر و اینگو تہذیر کار برادران شیا طین میدانند مکتہ چینی کردہ باشند و لہذا جناب شہلی
 در کمال بخشش خاطر و قہر میفرماید "این یک غلط عظیم است کہ ماظر سلطنت امروز را باظر سلطنت
 ایشیائی زمانہ قدیم برابر کنیم۔ کسی کہ در این زمان تعلیم یافتہ اند روایاتی کہ در تواریخ قدیم استند
 عموماً محل براعراق میکنند و چنین گمان مینمایند کہ پس از مصارف ملکی و فوجی این ہمہ مبلغ کجا باقی
 می ماند کہ برای این فیاضی کافی باشد۔ لیکن این غلطی آنہاست کہ مصارف ملکی و فوجی
 سلطنتہای قدیم ایشیا را قیاس بر این زمانہ میکنند و حال آنکہ آن زمانہا صیغہای مختصر
 عمدہ (یعنی ادارہ و شعبہای حکومتی) نبود و مواجہہ نیز بسیار کم بودہ است۔ و اس لئے
 خزائن عامرہ کا بڑا حصہ ان فیاضیوں میں صرف ہوتا تھا جسکو آج ہم فصول اور لغو بتاتے ہیں
 باین سبب یک حصہ عظیم خزائن عامرہ باین فیاضی ہا صرف می شد کہ امروز ما فصول و لغو ظاہر
 می کنیم" +

بندہ از آن اشتخاص نیست کہ این چیز ہا را کہ در تواریخ اسلامیان نوشتہ باور نہ کنم و
 اعراق و انہم بلکہ کمال یقین را وارم در واقعیت آنہا و این را ہم بخوبی میدانم کہ این حال در ہر

ملک جهان از هزاران سال قبل از اسلام جاری بوده است مگر در میان مسلمانان از جهان ابتدا
 اسلام یعنی از زمان معاویه جاری شد صد و هزار بار بیش از سایر ائمه و همه جا جاری بود و
 پیوسته فرود آمده تا زمانه ما رسیده و در همین وقت هم که قلم در دست بنده است در سراسر
 ممالک اسلامیان همین حال است و این کتاب نوشته میشود برای بیان این اعمال غیر محدود که
 جناب شلی آنها را محدود و محدود نوشته و تاکید و مبالغه هم دارد که بیشک چنین بوده و اغراق
 و کذب نبوده و مردم باید صدق آنها را قبول کنند + اکنون در پیش چشم همه مسلمانان است
 که در ملک با مجلس شورای ملی برپا شده و معلوم گشته است که قبل از این چه خرابیها شده بوده است
 بواسطه آنکه سلطنت شخصی و پادشاهان خود سر و مطلق العنان بودند + سابقا مردم ملک بطور
 خفیه میگفتند که خزینه ایران پر است از اشرفی و چند آنکه زور و خزانه ایران است و خزانه هیچ
 ملک نیست و لیکن اکنون معلوم شد که ایران چنین کرد و مقروض است هر چند که شاه بیچاره فانی
 مانند ما خون فیاض نبود که ز ملک را به او باش و سرخرگان بجای بخشش و بخش کنند ولی بیشک
 این مبلغ گزاف را که بقرض گرفته بوده بطرفی صرف کرده بوده است که بالکل بی ضرورت و خلاف
 حکمرانی و سلطنت نیک بوده + اگر بجای بود و فقره چندی از بیهوده خرجی و احوال خلاف دیگر
 سلطان مرا کو و سلاطین دیگر اسلام جهان هم بیان میکردم +

مگر بنده یک سوال میکنم از جناب شلی و بحقیقت از تمام خردمندان و علما و مولویان ملت
 اسلام که در بین کثیر از سیصد سال همه در خواب غفلت بودند و خود معترف استند که در خواب
 غفلت بودند و بی بواقع و بین همین خرم زمان سیصد سال از خواب غفلت بیدار شدند و شروع نمودند
 در سراسر ممالک اسلامیان که خود را ترقی دهند و در سبها و اسکو اما و کلج ما بر پا کردند و آوازه
 پیشرفت را بر تمام جهان رسانیدند و خود جناب مولانا چندی در رساله العلوم علیگڑه درس و
 هر گاه بیرو مسرتید احمد خان نموده است آیا ترقی عالم را در چه میدانند؟ - آیا ترقی درین است
 که در علم غرضیه را حاصل کنند؟ - سرسید احمد خان که خیالات دیگر داشت و اساس این را العلم

۲۳
را بر وضع دیگر یعنی وضع جدید و بموجب خیالات امروزه همان قرار داد چگونه و را غار کتاب
الهامون تقریظ بر کتاب مذکور نوشت و مطالب آنرا پسند فرموده *

اگر چه همه خردمندان اسلام بطور یقین میدانند که مسلمانان از این درجه ترقی قدم پیشتر
نخواهند گذاشت یعنی از تحصیل علم و برآوردن بی آس - یا بر لیترات لا - یا واکتر - همین علومی
که در زمانه مأمون هم آنها را در کار بودند که یا قاضی شوند - یا شاعر و ادیب و مسخره و هنر -
یا طبیب و مخم و مال و فال گیر و محدث و مؤرخ و سرخ نویس و خوشامد گو - مگر آخر کسی بگوید که آیا
مسلمانان ترقی را در وضع حالیه مردم یورپ میداند و میخواهند یا در وضع حالت زمانه مأمون و
مأمون و بنی امیه و بنی عباس ۹۰ در نظر دارند بین فقیر الان کما کان تمام کیفیات و حالات و وضع
عمرانی و حکومت و زیست و زندگی و معاشرت امروزه ترکی - ایران - مصر - افغانستان - ترکو -
حیدرآباد و غیره هم بعینه همان حالت زمان مأمون است و بس + شاید اکثری از خردمندان
اسلام زمانه مأمون و مأمون را بهتر از این زمان بدانند مگر فقیر این زمان را بهتر و برتر میداند
چرا که در زمانه مأمون و مأمون درجات یونیورسیته - بی آس - آیم آس - واکتر - و امثال اینها -
و نیز خطابات سی آس آس آس - که سی آس آس آس - سرفلان و سربجهان - و فلان فلان نشان قلمه
نبود و امروز وجود دارد + بیشک برای انتظام مدرسه نظامیه بغداد کاتبی - کرسی نشین -
ترستی - ماسکرتی - پرنسیپال - و غیره و غیره نبوده و از طرف حکومت هم دائر کتر نبوده و امروزه
اینها موجود استند + بیشک در آن زمان عدالت العالیه و هزار ماکیل درجه اول و دوم و
سوم نبود - پولیس و پستخانه و دفاتر فینانس - هوم سکرتی - مالیات بند و بست - و کل ضد
محاسن وضع قوانین و کبنیت و غیره و غیره نبوده و امروزه تماماً موجود دارند - مگر معلوم نیست که
چون این همه را مردم یورپ از مسلمانان آموختند کوت و تکلون و امثال اینها هم بود یا که اینها
صرف متعلق زبان ما هستند که کون در ترقی است + بهر حال با وجود آنچه ذکر شد هنوز جهان آس
است و جهان کاشه - همان اخلاق و تمدن - وضع زیست و زندگی و اعمال پیوده و اتلاف زر

در گرسنه بودن و خفق و بکین مردن صاحبان علم و دانش و کمال و خوش گزینیدن و بیش
در عشرت بسر بردن او با بیش و کلاش و مسخره و مطرب و ششیا و در قاص و بخش و فسق بر جان
سوال است که در زمانه خلفا بر بنی امیه و بنی عباس بود +

بنده یک سوال میکنم از جناب شبلی که آیا خوش میدارد که کسی از او قدر نماید برای آنکه قصیده
غزائی بگوید در مدح آنکس و او را شاعر بخوانند یا آنکه او را احترام نمایند و قدر شناسند بجهت
فضل او و او را فاضل گویند شاید طبیعت مولانا بان امر اول زیاده مایل و راغب باشد یا آنکه
شاعر کامل را با فاضل کامل یکسان داند و بی طبیعت بنده خلاف این است پس چنین میدانم
که هر چند فردوسی در فارسی خلاق سخن بود و مردم او را برای اشعار بلند پایه آبدار و تعریف میکنند
ولی بحقیقت تعریف فردوسی در این بود که روزگار سلاطین کهن را نو کرد و سر اسر کتاب او اندر روز
نصیحت است برای آیندگان همچنین سعدی علیه الرحمه دیوانی دارد بسیار ضخیم و اشعار و غزلیاتی
که در واقع آدم را مست میسازند مع ذلک چند آنکه گلستان و بوستان او مفید استند بر احوال بندگان
خدا دیگر اجزای دیوان او نیستند و بکار یکس نمیخورند + بالجملة غرض بنده ذم شعر و شاعری
نیست بلکه غرض بنده فائده است که از هر خبری بندگان خدا میرسد و باید برسد +

اکنون یک سوال دیگر میکنم از جناب مولانا شبلی آیا آنجناب که تمام کتب عرب را زبرد
کرده است و خصوصاً احوال مأمون را بخوبی میداند میتواند گفت که در عهد خلافت مأمون عدت
شعراي کامل و صاحبان فضل و کمالی که بودند که بی نهایت مالداد بودند چند بود و از آن طرف عدت
آنهاي که گرسنه بودند و بیوا بسر بردند و فرو شدند چند بود + جناب مولانا در صفحه ۲۵ کتاب مؤلفه
خود مینویسد "سوائی این مفتی هایک طائفه دیگر نیز بیلس مأمون را زب و زینت می بخشیدند
تمام گل اندام نازنینی که از جنگهای روم و ایشیای کوچک اسیر می آوردند و لالان آنها را
بقیمت های ارزان بخیده و موسیقی شاعری آیات العرب را و ب نوشنویسی طرافت و حاضر عالی
تعلیم مینمودند و در این فنون آنها را کامل کرده بقیتهای بسیار گزاف میفرودختند" پس این جمله

را میفرماید که زبان خودش اردو می نویسم " مأمون کے شبستان عیش میں ان خورشون کا ایک بڑا جھرمٹ رہتا تھا جنکی خریداری اور تربیت نے خزانہ عامرہ کو اکثر زیر بار کر دیا تھا لیکن معلوم ہی شود کہ آیا انہو کنیزکان کا خاص مأمون یں خرید و واحد کالہ ہو یا دیگران ہم یں خریدند۔ وہ دیگر آنکہ معلوم ہی شود کہ ان جھرمٹ مشتمل بود از پنج ہزار یا دہ ہزار پس منوید کہ کنیزکی را باین صفات مذکورہ آوردند و قیمت گزافی برای او طلب کردند مأمون گفت میں شعری می خوانم اگر جواب آن را فی البدیہ گفت از اصل قیمت ہم زیادہ میدہم پس شعری بخواند و کنیزک فوراً در جواب گفت اذا وجدنا محباً قد افتریہ داء الصباہ اولیاء احسانا مگر معلوم شد کہ قیمت او را عطا فرمود + اکنون بندہ از فرمای این کلمات میگویم کہ پادشاہ عظیم الشانی کہ شاید آمدنی تلکشی بچا کہ رو برودہ است و بیچ ادارہ حکومتی نداشته است و چاکران مواجب بجا او بسیار معذور بودہ اند و بیچکس را قدرت دم زدن نبودہ است و آن ہمہ ہیودہ خرجی اند و عیاشی شہوت رانی اوباین غایت بودہ است بخیل کہ دہ ہزار کنیزک داشته است و تمام آن آمدنی را در پیرای اینہا بر باد میکردہ است و ہمیشہ خزانہ عامرہ اوزیر بار بودہ بد

پس بندہ سوال میکنم از جناب مولانا شبلی کہ آیا این وضع سلطنت و حکومت در نزد ہم و دانش اوشان مطبوع است۔ اگر مطبوع است جای گفتگو نیست و اگر مطبوع نیست کمال تعجب است از بزرگواری کہ اینگونہ چیز با و اعمال را داخل مدد و فات شمار و اینگونہ زربندگان خدا را بر باد و ادن فیاضی خوانند + خود جناب مولانا از وضع و حالت حیدر آباد شکایت داشت کہ چنانچہ لازمہ قدر و منزلت او بود و احترام نہ داشتند و یقین است کہ نزد ہر امیر و بزرگواری کہ میرفت بقدر موقی جان۔ یا ریشم جان فاحشہ و رقاصہ از این قبیل قدر و منزلت نہ داشت و آن فاحشہ را بیشتر احترام میگذاشتند ازو۔ چنانچہ ما ہی دو عدد روپیہ برای او قرار دادہ بود و حال آنکہ ہر یک از این فواحش را ما ہی بیخصد و ہزار روپیہ بلکہ در یک شب بیخصد روپیہ میداد و بر این منوال یقین است کہ ہزار عالم فاضل را در نزد مأمون احترام کی از آن کنیزکان نبود۔

پس این چه سلطنت و حکومت و مملکتی بود که قابل بیخ و بن باشد ؟

نگار کیفیات بسیاری از کتاب المأمون یکی دو فقره دیگر را می نویسم و از این مطلب
در اینجا دست میکشیم + در صفحه ۱۰۰ مینویسد چون مأمون به شمس رسید چند شخص که سردار آنها
غالب مسعودی بود در شب جمعه ۲ شعبان در حمام ذوالریاستین را بقتل رسانیدند - مأمون
مناوی کرد که هر که قاتلان مقتول را گرفتار کند ده هزارا شرفی باو بدهد - چون قاتلان مذکور را
آوردند جویند که کدام کس آنها را بران کار بداشت همه گفتند تو خود بودی آن کس بیخ و بن
آن قاتلان را تمام بگشت + پس در صفحه ۱۰۱ مینویسد شاید مقرضی به مأمون ازام آورد که
ذوالریاستین که اساس حکومت او را استوار نمود با شاره خود مأمون بقتل رسید - لیکن
هم پوچست که آخر علاج کیا تواند ذوالریاستین اپنی خود سری - باز اسکاتها نه اهل عرب
اوسکه ساسنه سر جها بکستت تبه - موقع ایسا آپرا که بقای خلافت او و ذوالریاستین کا اجتماع
نا ممکن ہو گیا تھا " پشما باش مولانا خوب رفع الزام از مأمون نمودی - غدر بدتر از گناهی
به ازین نمی شود - و ازین مقام باید بنده بقول ابن مبارک بگویم که من نمیدانم بکدام یک ازین
امور تحقیق نمایم - از فضل مأمون یا رفع الزام نمودن بناب شملی از او + مگر جناب مولانا میفرمایند
حضرت علی رضا امام هفتم را مأمون جانشین خود قرار داد و شیعیان میگفتند او را بقتل
رسانید - (این هم بر بنده معلوم نشد که بچه حساب یا اشتباه حضرت رضا امام هفتم شده) +
پس میفرماید در سنی مؤرخ اسکے حسن و فضائل کا علانیہ اعتراف کر کے بڑی حسرت سے
مکتبے ہیں کہ افسوس شیعہ تھا " +

مشهور است که وقتی شخصی گفته بوده است " حسن و خنین و دختران معاویه بودند "
شخصی دیگر جواب گفته بوده است که " حسن و خنین را درست کنم یا دختران معاویه را "
اگر مأمون شیعه بوده است ما باید بگویم که شیعه بسیار بد و مردودی بوده است که اول بر
خود را حجت جاه بگشت و از خوشی قتل او سجده شکر بجا آورد - بعد وزیر خود را گشت که او را

بر تخت نشاند و بسطنت رسانید - بعد قتلان او را کشت - آن عایت شهوت پرست
 بود که صد تا و هزار تا کنیز میخرید و نگاه میداشت - آن همه مال خلق الله را بر باد میداد و آخر الامر
 امام مفسر من انشاء خود را هم کشت - مرا ابد با جناب شبلی خصوصیت بغرض نفسانی نیست بلکه
 شفیق بنده است و او تنها مؤید افسوس نیست بلکه تمام مؤرخین اسلام مورد افسوس اند - افسوس
 است که چنین با نمل کاغذی اینسان ساده لوح و بقول اهل ملک خودش پورانه فیض است که
 میگوید تمام مؤرخین شیعی علانیه بر محاسن و فضایل مامون معترف اند ولی کمال حسرت میگویند
 افسوس که شیعه بدو - از این کلام علوم میشود که تمام مؤرخین شیعی مساوی این جناب بوده اند و از
 ابتداء نام شیعه چنان بدو بوده است که مؤرخین شیعی از روی افسوس گفته اند مامون شیعه بدو -
 در این همه کیفیات مرا یک غرض فاض است و آن این است که مال دنیا و اغراض نفسانی
 چگونه است و چگونه صاحبان بصیرت را نابینا می سازد - و از آنطرف خوف هم عجب چیزی است
 یعنی خوفی که یا از روی بیم جان باشد یا از روی امید نان - و با همه تمام خرابی جهان و از ابتدا
 جهان یا از روی جهالت بوده یا از روی غرض - یا از بیم جان - یا از امید نان - و در میان این
 چهار کیفیت هیچ کار بد و مذموم و گناه کبیره یا صغیره در جهان فرو نگذارنده است حتی کشتن
 پدر پسر و پسر پدر و برادر برادر و مادر و دختر و دختر مادر و خواهر خواهر را و همچنین زنای با محارم
 و اعمال از اینها بدتر هر چه را ما تصور کنیم -

الکون می آیم بر سر کیفیات دینی و امور مذموبه مربوط به جهل و غرض

پوشیده مباد که بنا بر ارتباط غرض این فقیر که ثابت نمودن این امر است که این امر
 جهان و دین و مذموب و ایمان و خدا شناسی و عبودیت و هر چیزی دیگر محض برای چهره دینی
 آدم است از یکدیگر و نسبت با هم باید ملاک خط نمود که دین و مذموب چها کردند در هزاران و در میان
 هر قوم و هر ملت - همچنین در میان جهل و غرض نفسانی و خوف و رجاء دین و مذموب چه تشبیه بازیا

میکرده اند و هنوز میکنند + باید دانست که دین یا مذهب در هر زمانی در میان جاهل و غرض خوف و درجا چیری بود و اثری داشت مانند شراب و اکتش - بزرگی گفته است "باده فی دهر سرری میکند" آنگاه را آنگاه تر میکند - مثلاً اگر شخصی جاهل محض باشد و در حالت هوشیاری اعمال و افعال و اقوال و کردار او همه نامحسوس است باید دید که اگر شراب بخورد چه حالتی بهم میرساند و همچنین اگر انگار آتش بمیزم خشکی بگیرد چه نتیجه از او حاصل میشود +

دین و مذهب را از ابتدای عالم چند اثر یا کیفیت خاصی بوده (۱) آنکه در میان معدودی از خلق خدا که بطا هر از گروه جاهل اندکی عاقل و با علم و هوشیار و چالاک تر بودند کشفی داشت که آنها خود را بت انواع انسان میدانستند و خود را بر سایرین مالک جان و مال و زن و فرزند تصور میکردند و خود را شبان بر کور و تاریکی پیدا می نمودند (و غالباً و اینموند به حال) که محض بار و خواست نفس خود آنها را نگاه داشتند و چهار درونی انگنده بهر کجا که بخواهند میبشتند (۲) آنکه گروه جاهل بخت را باین عقیده درمی انگند که باینده و برده و عبید و عبید آن گروه اول استیم و جان و مال و اهل و عیال و زیست و زندگی ما از این آن گروه است ما را ابد اختیار می نداد و ما را باید تسلیم محض باشیم و در قضا اختیار و اقتدار آنها - (۳) آنکه در دماغ گروه اولین درمی انداخت که ما باید تمام خلق جهان را بر خود و جبروت طایع و منقاد خود سازیم و در این کار فتح و ظفر میسر نمی شد جز آنکه بوعده و وعید به حال را بر این کار بدارند و با قسام جیل و زندان و بر غیبت بهشت و خوف از دوزخ آنها را بجرکت در آورند و انگیزه سازند برای مارب و اغراض خود - (۴) آنکه در دماغ گروه ثانی درمی انداخت که آری حصول مال و زرد و دولت و عیش و نشاط و شهوت رانی این دنیا و اجر و ثواب اخوت محض موقوف است بر این کار که بندگان خدا را بهانه دین یا کفر و زند و احوال بکشیم و مال آنها را بیافزا و زن و دختر و پسر آنها را اسیر آریم یا آلوده و امن سازیم و نیز مستوجب قرب خدا بشویم و بهشت ملک طلق ما گردد + مگر کامیابی در این امر مقتضای حالت و وقت و جزو دیگر را ضرور داشت اول شمشیر بود و ثانی زبان - اگر شمشیر بود ابد حاجتی زبان نداشت - ولی اگر شمشیر نبود

بناچار باستی زبان در کار آید بی بیشک زبان گاهی کامیاب نمی شود و گری شه بی نهایت کم
مگر به صورت حرکت میگردی بنهایت و یکی بخشونت در صورت اول بی الحکم کامیابی بود و بی
در صورت ثانی قضیه برعکس بود زیرا که هزار ماحون ناقص ریخته می گشت و عاقبت الامر مطلوب و
مقصود هم بدست نمی آمد این همه که عرض شد از قدیم الایام بر همین منوال در سراسر ملک جهان
وجود داشت و اگر ما در تاریخ جهان ملاحظه کنیم صدق این کلام بر ما معلوم می شود +

اما آنچه واقع می شد در میان نصاری مشرب به تمام این شقوق بالا بر این صورتها بود چون
شاگردان یا خواهریون حضرت مسیح پراکنده شدند و خلق را بدین مسیحی دعوت نمودند ابتدای یکی از آنها
پالون نام به شهر روم و از خلفاء مملکت روم الکبری داخل شده اهل آن شهر را بدین عیسوی در آورد
و بطیاط آنکه این شهر اولین شهری بود که ابلش بدین مسیح وارد شدند شهری گشت مقدس و تبرک مانند
بیت المقدس ایود و کعبه اهل اسلام + از آن پس نصاری گفتند که شخصی را باید گردید که بنظر رئیس ما
باشد و شخصی را گردیده ملقب نمودند به "پوپ" هر چند که یکی از آن پوپهای نخستین پسر فارسی بود
مگر بلا خطه و ارتباط دین و مقتضای حاکمیت خلق آن زمان عظمت و جاه و جلال و جبروت و استیلا می خود
را این پوپهای جانی رسانیدند که مملکت بیچیک از خلفاء اسلام یعنی خلفاء عینی امپراطوری عباسی بیایند آنها
رسید زیرا که پوپ در لباس دین کار میکرد و در لباس پادشاهی و ملکانی و لهذا مالک بود بر جهان
مال و عیال خلق الله - چنانچه نوشته اند وقتی یکی از پوپها در روزی در عمارت و در وقت و دو پادشاه
عظیم الشان پیاده در رکاب او مانند غلامان میرفتند و شخصی با کمال استعجاب آواز برآورد که عظمت
لله این چه شان و جبروت است که مشاهده میشود +

هر سال در روز خاصی پوپ بر منبر خود بر می شد و هر کسی را که در این سال مورد عتاب و قهر واقع
شده بود یعنی بروقی عقیده اهل اسلام گناه کبیره کرده بود و قوی "اگر کامیونی کیشن" یعنی ارتداد و
ورقی او جاری میکرد تمام خلق از پادشاه عظیم الشانی گرفته تا فروترین مردم خود میل زدند که آیا
این قوی را در حق کدام اشخاص جاری خواهد کرد البته سلاطین و بزرگان بیشتر مورد عتاب و قهر

اذ. اقی می شدند بحقیقت غرض آنها هم همین بود که بر پادشاهان و بزرگان استیلا داشته باشند چون
 پوپ حکم از داد کسی را میداد اگر چه پادشاه و ملکشی بود حتی زن فرزندان او نیز از و کناره می کشیدند
 و بایستی بدست خود ببرد و بخورد و برین حال بسر میکرد تا هر زمانی که پوپ قلم عقور بخطای او در
 میکشید و وقتی دیگر چنان بود که بر شهری و ملکی قهر میکرد و میگفت که این شهر ملعون و مورد غضب الهی
 واقع است. آن وقت تمام خلق در آفت عظیمی در بودند و باب معاملات و آمد و شد مسدود بودند و هوا
 آن شهر ناپاک بود و مردگان را در کوچه و بازاری افکندند زیرا که نمی توانستند آنها را مس نمایند
 و بگورستان برند و بقیه سپارند. اصولی قرار داده بودند که وابستگان کلیسا و قبول ما اهل شرع اگر
 جرمی کنند حکم سزای آنها با پوپ و ژاب او و اهل کلیسا است و پادشاهان و عموم خلق غیر اهل کلیسا را
 ممنوع داشته بودند که بموجب قوانین ملکیت آنها را سزا دهند. لهذا وابستگان کلیسا و سلسله علماء
 بسیاری از زنان و دختران مردم را آلوده و امن می ساختند و کسی را جرأت دم زدن نبود.
 بلکه مکرر خونهای ناحق هم میکردند و روزگاری سعی شده بود که گناه کاران نزد پوپ یا ژاب یا گمشدگان
 او آمده اعتراف بگناه خود میکردند و بزرگی داده معفومی شدند و کتب مقدس تورات و انجیل در زبان
 یونانی و لاتین بودند خصوصاً انجیل (همچنانکه قرآن و عادیث ما در زبان عربی است و در هر زمانی
 که در عالم خلق از دریافت معانی آن لایعلم و عاجز اند) عیسویان آن زبان نیز بر این منوال لایعلم و بخیر
 بودند از معانی و تفسیر کتب خود بلکه پوپ با ممنوع و حرام داشته بودند که خارج از اهل کلیسا کسی
 زبان لاتین را حاصل کند و لهذا بهر نحوی که خاطر خواه و بموجب اغراض نفسانی خودشان بود
 کلمات انجیل را معنی و تفسیر میکردند و نیز همچنانکه صد ها کس در میان اهل اسلام هزار ها حدیث
 را از خود تراشیدند آنها نیز کلمات و عبارات بسیاری را از خود تراشیدند نسبت به کتب مقدس
 و حواریون میدادند.

بالجملة این حال بر این منوال بود تا آنکه شخصی برخاست بنام "کوته تر" و کتب مقدس را
 زبان خود ترجمه نمود و خلاصه های پوپ و تابعین او را ظاهر ساخت و از آن زمان عیسویان مقدس

گروه شدند مانند سنی و شیعه اسلام گروه اول را که یونانیان است "رومن کتولیک" میخوانند
 و گروه ثانی که یونانیان اند "پروتستان" لقب یافتند. گروه اول حضرت مریم
 را نیز در او بهیت شریک کرده اند و اشکال حضرت عیسی و مریم را در کلیسای خود بنا کرده پرستش
 میکنند و همیشه چهری بصورت صلیب از سیم و زر ساخته گردان خودی آویزند و در هر مقام و هر سفر
 صلیبی از چوب یا سنگ نصب کرده اند و تعلیم آرا می نمایند و معتقد بسیاری از ادیان و اشیاء متعلقه
 آنها باشند. گروه ثانی میگویند این همه داخل بت پرستی است و تجزیه حکم خدا که در کوه طور
 بحضرت موسی ع رسید و بر الواح نوشته بود و نیز یک فرمان حضرت مسیح که فرمود "دوست دارید
 به سایه خود را" هیچ عمل دیگری را بجا آورده و نیت و کفر است. از زمان که تیر ساله
 تا دو صد سال پیشتر این دو گروه دشمن جانی یکدیگر بودند و از یکدیگر بسیاری را بر آتش کباب و
 بر آهین تفتد بریان نمودند و دروغن جوشانیدند و حتی آنکه "الیزابت" ملکه انگلستان بی صد سال
 پیشتر ملکه اسکاتلند را که خودش او بود بخلافت مذهب بگشت بلکه تا او اکل صد سال باضی در انکند
 هیچ رومن کتولیک را خدمات عالیه حکومتی نمیدادند و مگر بعد از آنکه تقاضای این وقت بسبب کثرت علم و غیر
 تغییر و تبدیل حالت جهان امور مذهبی با امور دنیائی تبدیل یافته و آن جنگ و جدال مذهبی بظاهر
 موقوف و معدوم گشته و فی البینه و باطن و تا قیامت موجود خواهد بود و در این وقت همه شعبه
 عظیم مذهب عیسوی در ممالک یورپ و امریکا و جزو وارو (۱) مذهب رومن کتولیک (۲) و پروتستان
 (۳) مذهب انجلیست که متعلق است به کلیسای یونان و مردم بعضی تمام پیر و ان
 آن مذهب استند. مگر البته همان سان که شعب مذهب اسلام وقتی هفتاد و دو بود و بعد از آنکه
 امروز صد باشد شعب مذهب عیسوی هم بسیار است چنانچه گویا در میان پروتستان ۱۰۰۰ فرق
 مختلف اند و یکی را با دیگری کاری نیست.

مختلف کیفیات و حالات امروزه عیسویان یورپ و امریکا

مسلمانان باید بخوبی چشم خود را باز کرده بر این فقرات بنگارند و بخوبی گوش خود را فرا داشته
این کیفیات را بشنوند که بکار آنها آید - (۱) ابتدا باید دانست که عیسویان یا بموجب رافت
و رحمت الهی و توفیق آسمانی یا بسبب آن تغییر عظیمی که خدایتعالی در کلام خود فرموده است آن
الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بالانفسهم از خواب غفلت بیدار شدند و حالت خود را تغییر
دادند و پروردگار آنها را یاری فرمود که بسختی و استواری چنگ در زواید و الوهاتای علم و دانش
و ایند بسیاری از توهمات جاها نماندند و بهیچ راه از دست دادند و بظاهر جنگهای مذهبی را برکنار
نهادند + (۲) آنکه با وجود علم پیروی نمودند آن آیه دیگر را که خدایتعالی فرموده لیس للانسان
الا ما سعی + که خود را بچستی بر میان بستند و بدنبال محنت و مشقت و پیشه و هنر و کمال و تجارت و
حرف و دستکاری روان شدند + (۳) آنکه بموجب آن آیه عظیم پرفائده دیگر عمل نمودند که
خدایتعالی در قرآن ماسلمانان فرموده است و شاورهم فی الامر و پادشاه و گدایان تاج شاهی
و دلق گدائی متحد گشتند و در نیک و بد و فتح و هزیمت و خوشی و ناخوشی و جریان امور مملکتی
یکدل و شریک شدند و تمام زور و استیلا و قوت و جبروت خود را باین کار و دیدند و بطور اتحاد و
یگانگی اصول و قوانین نیک جاری داشتند + (۴) و از همه بالاتر آنکه این آیه مافی هدایه را که
خدایتعالی به مسلمانان فرستاده و در کتاب مسلمانان است که فرموده ان المؤمنون اخوة بکمال
توجه و مواظبت سخت و استوار گرفتند و در آن صراط مستقیم قدم زدند + و لیکن مسلمانان نباید فراموش کنند
که عیسویان این صفات و فضایل و چیز را همه از دین و قرآن ما اخذ کردند بلکه خدایتعالی عقل و
دانش بهر فردی از افراد بندگان خود عنایت فرموده و چشم و گوش هم همه داده و راه نیک و بد را هم
همه نموده و گویی آن راه را پیش گرفتند و بمنزل رسیدند و گویی این راه را پیش گرفتند و در
باده میرت سرگردان میگردند و راه بجائی نمی برند + مقام حیرت و عبرت است که از ابتدای اسلام
یعنی پس از رسول الله هیچکس بر این آیات مذکوره عمل نکرد + بنی امیه و بنی عباس و ماروان م
مامون عمل نکردند + خاندانهای دیگر عرب و عجم و ترک و هندی و صفوی و مغول و غیر ذلک عمل نکردند

و امر و سرزمین که اهل ایران ماسخو اهند عمل کنندند پادشاه راضی میشود که اختیارات و اقتدارات خود را از دست بدهد و نه علما میخواهند نور و استیلائی خود را فرو گذارند و تا ایدم که بنده قلم در دست دارم بهیچوجه کاری نکرده اند و تمیل که گاهی خواهند کرد + (۵) آنکه آن آیه عظیم الهی را که در قرآن اهل اسلام است یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء الخ کمال سختی عیسویان پیروی میکنند و پیوسته سعی و جهد دارند که مسلمان و چینی و یهود و هندو و زرتشتی را از جهان معدوم سازند + برخلاف مسلمانان که از علای و کشفش بر داری نصاری متخرد و نفوذ را از آن آیه قرآن را هم کمال ثبات قدم پیروی میکنند که خدا یستغنی بمسلمانان فرموده و اعصموا بحبل الله جمیعاً و لا تقربوا الخ + (۶) ولیکن یک کلامی را که حضرت مسیح پسر مری و خدا فرموده است که دوست بدارید همسایه خود را و اگر کسی پناهی بیک رخسار شما میزند رخسار دیگر را پیش آرید بختی فراموشش کرده اند - و هر یک از آنها دشمن خود را همسایه خود است و اگر ممکن باشد و بشود و چنانکه گریه را بر می آرند و اگر چنین کاری ممکن نباشد و از بهانهات بسیار عظیم جنگی و لشکرهای گران کاری نباید بموضع آن بجهت توسعه تجارت خود و تنهایی تجارت همسایگان خود در سایر ممالک اقوام دیگر فتنهها برپا میکنند و خرابیها میمانند و آن ممالک را بطلم و جور و زور بقبضه خود در می آورند + (۷) علوم حکمتیه طبیعییه - ریاضیه و صدما علم دیگر را بحد کمال رسانیده و از هیچکس مخفی نداشته اند مگر صرف خود میخوانند از آنها دولت دنیا را بچنگ آورند و کمال خوشی و راحت و بدون بیکاری و بیاری بسر برند و محض از پر تو خود و اسباب و آسایش و راحت و جاه و تجل خود و دیگران را هم خیری و راحت و از پر تو دولت و کمکت خود و دیگران را هم بدولت میرسانند +

اگر چه محاملات دین و دنیا و امور زیرت و زندگی فرزندان آدم که بلحاظ افراد اگر دست بالا را بگیریم زیاده از هفتاد و یا هشتاد و سال عمر بیش نیست اما بلحاظ قومیت و اجتماع تا هزارانی است که دنیا و خود دارد و ولی سخن ما بر این است که اگر ما فرض کنیم که این دنیای موجوده آخر شود و پس از آن دنیای دیگری باید باز محاملات دین و دنیا و زیرت و زندگی آن مخلوق نیز اسباب

نباشد اینقدر میتوان گفت که اقلای برای نفس و ذات و آسایش و راحت آن اقوام اینهم بهتر
 نخواهد شد و اگر ما از طرفی فخر کنیم که آن جهات نیکی و آسایش و راحت و افکار دولت و نظام
 مکرانی و تمدن را از ما از کتاب ما اخذ کرده اند از طرف دیگری ما باید گفتش آنها را بر سر خود بزنیم و
 خاک قدم آنها را بر فرق خود بریزیم و سبزی غیرت خود را بر زیر افکنیم که ما خود آن طریق را از دست دادیم
 و پیروی نکردیم که از اخذ و پیروی آن آن اقوام بر ما پیوسته اند و غایب آمدند و گفتش بر سر ما نیز نهند اگر
 بعضی از اعمال و افعال آنها در نظر ما مکروه و قبیح و ناپسندیده است این بمجاظ وضع همان است
 که بسیاری از اعمال ما نیز در نظر آنها بمکروه و قبیح و ناپسندیده اند + آنها نیز همین سخن را بر لب دارند
 که شما برب دارید + هر ملک و هر رسم + قالوا وجدنا اباثنا لها عبادین + مثلاً اگر آنها دست
 زدن یکدیگر را گرفته رقص میکنند شما دست زدن پست ترین ذاتها را گرفته هم بستری شوید و از
 بطون آنها پسر و دختر بهم میرسانید که یکی شاهزاده میشود و دیگری شاهزاده خانم یا یکی فوای شود
 و دیگری بیگم صاحب + اگر آنها خلاف هدایت نامه خود عمل میکنند شما نیز خلاف هدایت نامه خود عمل کنید
 و ابد آفرقی در این دو نیست + ان البته یک شخص حکیم میباید در میان این دو امر انصاف کند
 و فیصله نماید که ازین دو قبیح تر کدام است + مگر از قباحیت این اعمال با چشم پوشید و بر نیاز
 این اعمال بدیده بصیرت و انصاف و از روی دانش و منیش نظر انداخت که عموماً برای بهبودی
 و خوشی و راحت قوم کدام یک از اینها بهتر است + با وجود این خطی که شما را حاصل است و این
 عیش و عشرتی که شما را میسر است باز میگوئید اللّٰه یا سبحن المؤمن و جنّة الکافر پس چو شد که
 دنیا زندان شما گشته است و بهشت کفاره در این امر بحال دقت باید غور نمود +
 حالای آئیم بر سر کیفیاتی که در میان مردم یورپ یعنی عیسویان وجود دارند و آنها خود خوش
 و از پر تو آنها دیگر اقوام نیز خوش اند مگر در میان شما اهل اسلام گاهی وجود نداشته است تا ما فرض
 هر چند این کیفیات نیز بشمارند و کتب بسیاری در کار دارند و بی بنده صرف یک چند را بیان
 میکنم - لیکن ضامن نیستیم که نتایج هر خبری چگونه باشد و چگونه بشود +

اول آزادی است. آزادی در ملک خشن و در مملکت مقبوضه خود. ابتدا باید ملاحظه نمود که آزادی
 نیک است یا بد است. آزادی بر دو قسم است (۱) آزادی در امور دین و (۲) آزادی در امور
 دنیوی. اول اگر مسلمانان بگویند آزادی در اسلام نبود بموجب قرآن ما ظاهر میکنیم که آزادی
 بعد کمال بود و از بسیاری از آیات قرآنی معلوم میشود. خدا تعالی فرموده است لا یكلف الله
 نفسا الا و جهدها ولا تنزلوا ثمانه و نزل اخری. لا اله الا الله فی الدین. و امثال ذلک.
 اگر رسول الله یا بموجب علم لدنی یا بروقی و حی سمادی از هر چیز آگاه بود یقین میداشت
 که چه حدت از مسلمانان صرف بزبان مسلمان بودند و در قلوب آنها زبان نبود و مع ذلک
 خافوش بود و صرف بظاهر ملاحظه میفرموده و اگر سخت گیری هم در کار بود محض برای این بود
 که ابتدای اسلام بود و بایستی که مسلمانان فزایش یابند. گذشته ازین در همان زمان رسول
 مسلمانانی که بواقع از خدا خوف داشتند بسیار بودند و بودند چنانکه امر و زور بر سر ممالک اسلام
 بعین حال است. اگر چه شراب مثلاً در اسلام حرام است مگر بیشک در بیت الله هم استعمال میشود
 و همچنین زنا و سایر گناهان کبیره. و بالجمله آن امور که خاص متعلق استند بارتباط و سرو کار خدا
 بندگان او خاص نسبت دارند بخدا و بعبادهای آنها صرف خداست و بس خواهر او و خایه خواهر محبت
 آنها اگر خواهند که بظاهر مسلمانان چادر را بکنند و علانیه خلاف شرائع دین خود نمایند چنانکه کسی
 میداند و هر دم و ساعت به چشم می بیند و حیدر آباد که هزاران دکان شراب و سینه های فروشی موجود
 است و هر مسلمان صابجی که بخواهد بفرارغ خاطر در آنها داخل میشود و تا بحلق میخورد و بسیاری
 در خانه های خود میهند و هر کسی از اهل خانه بدون استئذانش میفرماید و هیچ مقام تبرک هیچ روز
 تبرکی مستثنی نیست آن موقوف است به کیفیات دیگر. (۱) باید عموم خلق علم بیاموزند و بحال
 خوبی تربیت شوند. (۲) بزرگان قوم باید خود از این امور خیر انکند یعنی تجارت این احوال
 و نتایج منفرد این احوال را بداند و نیز تامل نماید که این احوال و جوانان راتباه روزگار و دنیا
 (۳) پدرانی و مادران اول خود برادر است قدم بقد و پس اولاد خود را هم هدایت کنند. (۴)

از طرف حکومت یا عموم بزرگان یا انجمن ها و اعطای تنقیدی در هر شهر و بلد و مقام مقرر باشد که مردم را نصیحت و وعظت نمایند + (ه) انجمن ها و سوسیتهای مادر هر مقامی که جمعی از بزرگان و صاحبان زور و استیلا و عهده دولت باشند ضروری است که برپا کنند برای اصلاح حال و طرز معاشرت خلق و خود نیز پای بند ضوابط آن باشند زیرا وقتی که امیری یا رئیس سفید بلی در دست دارد و آنان و فرودمایگان بطریق اولی در دست خواهند گرفت + (و) از همه بالاتر قانون حکومتی است که حکومت باید برای هر امری از این امور قانونی جاری نماید بدون خوف ملاحظه و مردم سختی پای بندی آنرا نمایند + اگر چه بسیار مشکل است حق گوئی و حق نویسی و بی بندگی و می نویسم - از این آب گندیده بدو یعنی سینه می میتوان گفت که در این ریاست آبروی هزاران مرد و خاک میریزد و ناموس هزاران زن بر باد میشود و لیکن هیچکس قبح آزار نه میداند و نه پروا دارد زیرا که میگویند "هر ملک و هر رسم" بحقیقت این امور از دایره منصب امثال بنده خارج اند و اینها داخل فرائض منصبی پیران و مرشدان و مولیان و قاضی و مفتی شهرند *

ثانی آزادی است در امور انتظام میان خلق الله یعنی حفظ حقوق مردم که کسی بدیگری ظلم نکند - مال و یکی را نخورد - سرقت - زنای بالجبر - و قتل نفس نکند - و بخش میراث حق تلفی نشود و امثال اینها + در مقام این امور بالضروره باید که بروفق شرع و قوانین ملکیه و دیگر که با رضای عموم رعایا و خود یافته اند عمل شود و در آن ابد آزادی نیست + البته این امور با واسطه تعلیم و تربیت نیک انجمنهای نیک و قوانین سخت حکومتی بسیار تخفیف خواهند یافت + مگر یک قسم آزادی میباشد که آزادی حقوقی خلق الله میگویند خواه آن شخصی باشد یا غیر شخصی - یعنی که خلق الله عبد عبد هیچکس نیستند و اگر نقد استند صرف مقتدا آن قانون استند که کسی را با کسی کاری نباشد و هیچچیز یکی دیگری را ایذا نرساند و مزاحم نشود + و اینگونه آزادی است که عموم خلق ملکی ترقی میکنند و فوائد حسابی هست بهبودی قوم را + این آزادی اخیر بطور کمال و بدون مونی کم و کاست در تمام ممالک یورپ و امریکا (سواى ملک روس) جاری است که شاه و گدا هر دو در خط حقوق خود را می شناسند و مونی

از آن بجا و زنی کنند و صاحبان دانش اند که تیز هرنیک و بد را می دهند و تا مانع و منقاد
 قانون استند + حالیکه مثال میدهم اگر چه در نظر اکثر اهل مشرق و عموم اهل اسلام بدی نماید زیرا که
 عادی نیستند و نیز غالباً عقل سلیم ندارند مگر تحقیق بسیار خوب و مفید است خصوصاً برای آن
 اقوام و در آن ممالک +

در ممالک یورپ قاعده این است که دختران باید تا حدی که ۱۶ سالگی است عروسی نکنند و
 اگر قبل از آن کنند یعنی از ۱۶ سالگی بالا بسیار نادر است + در این عمر دختران بجهت زن استند
 و عاقل و از جهان با خبر و همه با علم استند و از خوشی و ناخوشی بخوبی آگاهند + پس اینها در کوچه و
 بازار و باغ و بستان و تماشگاه و کلیسا و دیگر مقامات مردی را دور پار میشوند و بعضی اوقات دو
 و چهار مرد را و چند ماهی در میان ایشان آمد و شد و صحبت و گفتگوست و در حضور و با اطلاع پدر و مادر
 هم و آن هر دو از حال و قال طبیعت و خوئی یکدیگر بخوبی واقف بهم میرسانند و خوشی و ناخوشی
 مستقبل خود را کا کا در مد نظر میدارند که آینده موجب بخشش هیچ طرفی نباشد + چون آن دختر
 عاقبت الامری از آن که از او پسندید قول میدهد و وعده و اشی میزند که با او نکاح کند و آن مرد نیز
 بچنین قول میدهد که او را در نکاح خود در آورده و همین عهد و پیمان و تراضی نخستین نموده نکاح است
 و هر آینه اگر یکی یا دیگری خلاف عهد نموده و برونق قانون دیگری را حتی است که داد خواهی کند و
 تقاضای آن عهد شکنی را بنماید که گویند در میان خلق بی عزت شده + پس چون بهر حشیت هر دو کمال
 رضایت را از یکدیگر دارند برونق قانون ملک اشتها میدهند که فلان و فلانه در فلان روز عروسی
 میکنند و آن اشتها را بدیوار کلیسا نصب بنمایند که هر کسی آگاه شود و اگر احیاناً کسی بداند که آنزو
 یا آن زن در جای دیگری زن یا شوهر دارد فوراً اطلاع میدهند و آن اشتها سه چهار هفته بدیوار
 کلیسا نصب است تا پس از شاکت +

بالجمله عموم اهل اسلام چنین می پندارند که باین موجب که ذکر شد بالقدره تمام دختران قبل از
 نکاح خراب میشوند + اگر با بقول این اشخاص فرض کنیم و مسلم داریم که واقعا این چنین است همین قدر

میگویم چندان قباختی ندارد زیرا که بواقع صلاح همان تراضی طرفین بود و باقی کار ما را رسم آن
استند و آن مرد شوهر آورنده آن زن است و این کار و اصل زنا یا با تجریان نایب شسته محسوب نیست
یک قانون سخت دیگر این است که پس از صلاح نه مرد را اجازت است که زن دیگری را بگیرد یا با زن
بیگانه همخوابه شود و نه زن را اجازت است که نزد مرد دیگری برود و بخراکمه در خیمه باشد فعل هر دو و اگر
ظاهر شود بموجب قانون جدائی و طلاق واقع میشود و بهر حال این کیفیات تماماً برای آن اقوام
بی نهایت خوب استند و پیر فایده و بیشک در وضع مناکحات ما بسیار قباح و مضرات استند که
بند و زنجری کنیم و بی خود مندان ما میداند +

اما آزادی اقوام یورپ در ممالک مفتوحه و مقبوضه آنها مثل آزادی انگلیزان در ملک هند
که فرق کمی دارد با آزادی ملک خودشان و بحقیقت نقصان آن از فایده اش زیاده است و این
آزادی مصلحتانه و از روی حکمت عملی است نه از روی واقعیت + (۱) در ملک انگلستان حکومت
حکومت خودی است و در هند حکومت بیگانه + (۲) در آنجا خلق ملک مفتوح نیستند و در اینجا خلق ملک
مفتوح اند و بالضروره باید فرقی در میان فاتح و مفتوح باشد یعنی بیخیال بنده بلکه بیخیال انگلیزان و بعضی از
مسلمانان هم + (۳) در آنجا حکومت در قبضه و کفایتی خلق است و قانون ملک با مسلمانان آن دیکلان
مستور و مجبور می یابد و در اینجا چنین نیست + (۴) در آنجا خدای تعالی تراب و قیاس کامل هر چه می آید بگنجد
و هر خراجی که میخواهد جاری کند مگر در اینجا فاکتت هر چه میخواهد نکند و گویی با قدرت هم زدن نیست +
(۵) در آنجا حکومت از رعیت خائف نیست در اینجا حکومت از خلق خائف است چونکه از حسن و از
مذهب خودشان نیست + (۶) در آنجا حکومت و مناصب و عهدهای خدایه همه در دست اهل ملک
است و در اینجا در دست بیگانگان است + (۷) در آنجا تمام خلق یکذات اند و یک مذهب و یک سر
و یک زبان دارند و در اینجا یک لحاظ ذاتهای مختلف و مذاهب و مذاهب مختلف دارند مگر
بحقیقت و اگر پیشین نیستند مسلمان و هندو و قباوت این دو مانع آزادی واقعی و متشک و بهمان
عظیمی شده است حکومت غیرا + (۸) در آنجا غالب خلق با علم و در آنجا حکومت با احوال و نیک

واقف اند و در اینجا غالب خلق جاہل و از هر چیز بی خبر اند + (۹) در اینجا خلق بخوبی میدانند شمشل
 شبان چیت و فرائض افراد و اجتماعات مکه چیست - یعنی که فرائض حکومت کدام و فرائض رعایا
 کدام است - مگر در این ملک کسی این امر را بخوبی نمیداند و کسانی که میدانند بسیار معدود اند و منوج
 آن این است که فی المثل اگر حکومت خراجی را جاری میسازد کسی نمی پرسد برای چه یا در کدام طریق
 صرف میشود - از آن طرف غالب خلق شاید گمان میکنند که چون حکومت خراج از ما میگیرد اگر ما شبان
 خود را مضبوط بنهیم و در زنجانه ما آید فرض حکومت است که خانه ما را حفظ کند - این هر دو فعل از
 روی جهل و بیخبری از بهمان است + (۱۰) و بالجملة و بالاتر و لب همه این است که در انگلستان
 آزادی برای صاحبان دانش است و برخلاف آن در هند آزادی برای بهمال و اشتر است
 خلق انگلستان بیش و کم از قدیم آلائیام آزاد بوده اند و معنی آزادی را میدانند برخلاف اینها
 که همیشه عبد عبید بوده اند و معنی آزادی همین را میدانند که مانند حیوانات هر فعل خلاف شرع عقل
 و تندیب را بکنند و بس و در امور دیگر ابد معنی آزادی را نمیدانند + و در پیش چشم ماست که هر روز
 کیفیتی را می بینیم که هر چه بشود هیچکس نمیداند چه میشود و اگر بداند نهروای دم زدن را دارد و نه
 جرأت دم زدن را + در ملک انگلستان هر امر جزئی و کلی که مراع شود برخلاف حقوق و مرضی خلق هزارا
 اجتماع میکنند و شور و شغب برپا مینمایند - برخلاف در این ملک اگر مردم جمع شوند و شور و شغب
 کنند فوراً یکی دو کس از بزرگان آنها را گرفته جس میکنند و باقی خاموش می شوند + اگر چه
 انگریزان هر روز ظلم و زیادتی ترکان را نسبت به رعایای خود را اخبار مایان مینمایند مگر کسی
 از کارهای خودشان شکایت بلکه نکته چینی کنند نام آن شکایت و نکته چینی را میگذاردند بغاوت و کشتی
 و مخالفت با حکومت و عدم دولتخواهی +

مان البته با بطور انصاف میگوئیم که چون انگریزان وضع ملکرانی را بخوبی میدانند چنان
 بندوبستی کرده و میکنند که اغلب مردم خوش اند - و اینها که خوش اند بدو گونه اند - اول
 آن گروه بیشمار است که تماماً ناخوانده و جاہل و جنگلی اند و بخوشی و آرامش نقد قانع اند

و از آزادی بجز عفو آنکه مطلق است از هر چه زود و دیر چه کرد و چه گفتن مستور اند.
 اما از تاج آن نمی اندیشند. اگر حکومت بکلیهای عیسی و عیسی مختلف بودن آنها را در شیشه
 کنند و هر روز یک قانون جدیدی جاری کنند و خرج تازه بگردان آنها بپردازد و این میزند
 و نه دم میزند. تا آنکه آن گروه معدودی هستند که اگر چه بحقیقت از انحال و افعال حکومت ناخوش
 اند و به افعراضی هم نیستند مگر از افعراض انسانی و حب جاه و خدمت حکومتی و رغبت یافتن بکار
 و تقوی. امثال این چیزها را بر بالارفتن بذهبی و رقابت با دیگران آنها را خوش داشته
 و خوش میدارند و از هر چه بشود و هر چه بر سر آنها وارد آید. مگر در این وقت آنها نیز اندکی مایوس
 شده و کم کم بهوش آمده اند که خیال پلاو می پزند و نباید بعدهای حکومتی بکلی خاطر جمع باشند
 زیرا که حکومت آنچه میکنند پیش بهیودی قوم خود دارد و نظر دارد +

باید دانست که در این کتاب عرض بنده صرف این است که بر تمام مسلمان جهان ظاهر سازم
 که با وجود آنکه شور و شغب غائیبه اسلام که کتاب با پر است از آثار ظهور اسلام. خاموش شدن
 آشکارای ایران. زلزله طاق کسری. انهدام دولت روم. و پیدایش ذات اقدس رسول
 آنرا از زمان صلی الله علیه و آله و سلم. خبر دادن بسیار گاهسان و ستار بهشتیان در جهانان.
 و تعدادی و پیوسته. و خبر دادن حضرت سچ از آمدن رسولی که نام او احمد است. آنان جبریل برین
 و آوردن پیام اسلام و کلام حق. و عرض حضرت خیر المومنین بر مقام قاب و فوین بر شکستن اضم
 خانه کعبه شش فقره نبایه با کفار. آن جنگهای عظیم بدر و حنین و خندق و خیبر. یاری نمودن
 مشرکان از مسلمانان. توحید نبوت. غار. کوزه. حج بیت الله. جهادهای بسیار در راه خدا
 ایمان بخدا. وعده بهشت و وعید دوزخ. و پس از آن جنگ. و جدایهای فانیین مهاجر و انصار و شیعه
 و سنی و آل امیه و آل عباس و هفتاد و دو یا بیشتر ملت اسلام که یکی از آنها و نامعلوم نابی
 خواهد بود و باقی بدوزخ خواهند رفت. تا نفع در امر خلافت چه در حین ارتحال رسول الله چه
 پس از رسول الله در میان متعدد و خلیفه و امیر المومنین و شهادت شدن نبیره رسول الله و اسیری

در صورتی که هر کس بختی یکسان باشند - "آن روزی که هر یک را جوانی تو خطانند هر دو
 بیک روز و هر دو زمان کام در پیش چشم آن دو بیزند - بیشک اینها از نوزاد یکدیگر آگاه اند
 میتوان گفت که همدیگر یکدیگرند پس کسی که بداند حال بسایر خود را که فرود آید و آتش مروت
 جهان سان که گویا نور دیده خودش مرده است این کس را گویند "همدرو" +

غزل

کسی ز گردش گیتی ندیده درویش
 خبر نباشدش از آنکه بجهل کرده فگار
 مرا بود خبر از حال عاشق زاری
 چو دوست طفل تو باشد بدست تو در راه
 کجا ز در و دل دیگران شود آگاه
 یکی نشسته بزندان درون تاریکی
 یکی بشارت و یک سنج نیست در دل او
 تفاوتی نمکن پیش مردگان این حال
 چه حال داند آنرا که خون بود جگرش
 کسی که شاد نشسته است و یار او پیش
 کز انتظار بود دیده هر زمان بدش
 چنان بود دل طفلی که شد ز سر پیش
 که نیست از غم و اندوه این جهان بخش
 یکی نشسته بسایه و دیده بر قریش
 یکی بکربت و صد کوه در و بر کمرش
 هر آنکه زنده بود در دل آید این امرش

ز در و او چه بود آگهی ترا در وی

زنی که تازه بود مرده نوجوان پیشش

گروه پیشاری جاهل اند که حقیقت نه خوف جان دارند و نه امید نان - گروه بسیار قلیل دیگر
 هستند که هم بهر جان دارند و هم امید نان و حفظه شانی را - گروه اول جهال اند که کللی از نیکی
 جهان بخرند - گروه ثانی صاحبان دانش اند و بی همه دنیا در اهل غرض اند و بیک دنیا بخرند
 پیش ازین گفتم اگر ما تعصب را بر کنار گذاریم و دیده انصاف ملا حظ کنیم با وجود آنکه اگر میزان
 در این ملک بیکانه و فاج استند نسبت بسایر اقوامی که در این ملک حکومت کردند و بجهت نسبت
 بسکانتان که چه در ملک خود چه در ملک بیکانگان حکومت نمودند بهر حقیقت هزار بار بهتر اند - اگر میزان

صد تا کاریک کرده اند برای مردم هند + مردم هند تماماً جاهل و لایعلم بخت بودند و امروز صد تا
هزار صاحب دانش در این ملک وجود دارند همه مردمان بسیار کامل + تجارت این ملک را
بی نهایت افزایش دادند + طرق و شوارع را صاف و پاک دانند و آمد و شد را بطور راحت
آسایش و سهولت نمودند + اشترار و قاطان طرق و خواران را معدوم ساختند + تمام معادن
ملک را برآورند + ملک را از آشوب و فتنه و جنگ و جدال صاف نمودند + مردم را از آفات
و بلیات قحط و غلا و امراض بسیاری نجات دادند و شفاخانه های متعددی در هر جا برپا نمودند
شک نیست درین که چون قوم فلان هستند و بموجب سیرت طبیعت انسانی قوم خود را بر سایر
خلق عالم ترجیح میدهند و بیشتر در فکر این اند که ملک خود را آباد و دولت خود را زیاد و تجارت
خود را زیاد و وسعت دهند و ملک خود را برای اهل ملک خود بهشت سازند و ملک مقبوضه و
مقبوضه خود را از حمله دیگر همسایگان هم ندهند و خود محفوظ دارند بسیار کارهای دیگر هم کرده
میکنند که خلاف طبع و مرضی مردم هند بلکه تمام اقوام اطراف هند هم میباشند و بهر حال است انداخته
میکنند و مردمان و اقوام ضعیف را ایدامیرسانند + پس باید گفت که هم عیب دارند و هم نه
بموجب این کلام خدا و انهمها اکبر من نفعهما + ولیکن اگر ماعوم نصاری را متقابل
کنیم با ماعوم مسلمانان می بینیم که نصاری هر دو عیب و هنر را با هم دارند برخلاف مسلمانان
که ابد آشنایی نداشته اند و هر چه داشته اند تا با ماعوم عیب بوده است +

در یک رساله که ترجمه شده است در زبان انگریزی و تاجیک آن سه چهار سال پیشتر است
نسبت بظلم ترکان در سرزمین مقدونیا چیزی تا در آن رساله درج است که اگر صدق باشند
کمال بهیمه صنعتی است اگر حق هم داشته بوده اند - مگر اینگونه ظلم و جناحوی از انسان دور است
و فی از مسلمانان ابد البعد نیست و باین سبب است که در سر اسر بهمان اسلام و دین حق و اصل
انسانیت را بدنام نموده اند + یک جمله کوچک را بنده در اینجا از آن رساله می نویسم
و صدق و کذب آن را بر روی حواله میکنم -

"In one place two children - one aged eighteen months, the other four years, had their skulls split open by the soldiers."

یعنی در یک مقام دو طفلک هجده ساله و یک ساله و دیگری چهار ساله لشکریان ترک آنرا کشتند و زنده + در پنج جای قرآن اسلام چنین حکمی نوشته شده است - حتی در آیه عسیف هم چنین سختی و ظلم نیست - پیغمبر مسلمانان چون حالت اسیران کفر را میدیدند شکمش از دیدن آن می شد + مگر پنج بجای نیست از آنست که با اولاد پیغمبر خود از اینگونه معاملات را کردند و گوش و چشمی سه چهار ساله را برای گوشواری پاره نمودند + بعضی مجمل و فقرات دیگر در این رساله انگریزی منسوب به همین مطلب درج است که نموی بر بدن انسان و مسلمان تحقیق راست میشود + صورت سلطان ترک را بحال فضیحت کشیده اند که به پشت در افتاده است و دو دست کنایه از دولت رئیس و استر یا بر سر او ایستاده اند و چون بیمار است میخواهند بزور دوائی در صلب او بکنند و کلاه شراب و انتظام نامه صوبه مقدونی است - با جمله او را به پشت افکنده و یک واکتر یعنی او را گرفته است بخوبی که درمان او بازگشته و واکتر دیگر قاشقی پرازان دوا در دست دارد و این کلمات را با موسیقی

"Dr. Nicholas: You must take it friend Abdul Hamid."

"Dr. Franz Joseph: And quickly."

یعنی "واکتر نیکولاس میگوید دوست شریف من عبد الحمید باید این دوا را در کشی +
"واکتر فرانس جوزف میگوید دوا +"

این است ذلت مسلمانان در برابر روی زمین بسبب عدم قابلیت در مملکتی و ظلم و جحش و یکم البته مسلمانان آن اعمال قبیح اول را که بشنوند خواهند گفت "خوب کردند که با کفار دشمنان چنین و چنان کردند" - و چون این فقره ثانی را بشنوند اول که قبول خواهند کرد و ثانی اگر قبول نکنند

خواجه گزشت "این همه از تقدیر است و هر چه خدا می خواهد چنان میشود" - و لیکن خود خدا آواز بلند
 بر سر آید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یفتقدوا ما بالفضلهم اینهمه از شماست بر شما از من و
 خواست من دانید + به بینید که آنگزینان چگونه بجاکت عملی و خردمندی سعی کرده خلق را درست
 تشبیهی مردی پری چنان نگاه داشته اند که ای دم نمی تواند دعا و اقوام دیگر هم نمی تواند قدیم و پیران
 باشند و اکثر و اغلب اهل هند هم یا بنظر یا بجهالت از آنها خوش اند و اگر هم ناخوش باشند قدرت
 نفس کشیدن ندارند + چراست همانان نباید چنین باشند و باین نحو ملکرانی کنند که خواهند
 خواه بدروغی یک اصول و ضابطه و قانونی باشد که کسی را بحال سیاهی گری نباشد +

اکنون می آیم بر سر حال مسلمانان از یک هزار و سیصد سال پیشتر

مگر باید دانست که این یک لفظ "همدروی" اگر چه صرف یک لفظ است و چون حروف
 زواید اول و آخر آنرا که ملحق است اند و در سائریم فقط کتب و اصل و جوهر آن باقی می ماند "درو"
 و بد تغییر حرکتی میشود "درو" و من باید در این مقام بگویم "با در و باز در و یا تا دم مرگ
 زانو که در ای در و تو مرگ بود" - در این سه حرف تبحر یعنی در و یک جهان معنی است
 تمام حالات و کیفیات و اسباب و جهات و ملازمات زیست و زندگی و خوشی و ناخوشی و
 راحت و مصیبت و غم و شادی اولاد و ستمدن و مدنی الطبع حضرت ابوالبشر - نه - بلکه مرغان هوا
 و ماهیان دریا و بهائم صحرا حتی موران ضعیف موقوف و وابسته است باین لفظ + و نیابست
 است هر قوی را که "همدروی" در میان آنها وجود دارد و درونش است هر قوی را که
 "همدروی" در میان آنها معدوم و صرف لفظی است در کتاب و پریشان مانند کیمیا و عنقا +
 اگر چه خداوند علی اعلی در کلام خود کما کان کتب طرق همدروی را بیان فرموده است و لیکن بجهت
 خلقی همدروی را در کار ندارند پس ذکر آن نیز بیفایده و فضل عبث است و اگر چنین نبود در
 بین این یک هزار و سیصد سال تاریخ اسلام بزرگواری کتابی در این باب می نوشت و مختلف

کیفیات و طرق همدروی را بیان میکرد + در باب نماز و روزه و حج و خلافت خلفاء و شهادت
حضرت امام حسین و شرح حال ارباب کرام و امراض جسمانی و خون و بلغم و صفراء و سودا و نجوم و رمل و
عملیات و کیمیا و اوجیه و جادو و سحر و ایام العرب و ناول و اشعار عشق و عاشقی و حتی خوان الوان و غیره
که در کتاب نوشته و هر روزی نویسد و بی هیچکس تا بامروز در باب همدروی یک کتاب چهار
ورقی هم نوشته + حرف در این است که تا بامروز کسی ندانسته است که همدروی چیست و چه
مخلوق است - دریائی است یا صحرائی - و چگونه کتابی باید نوشت که مشتمل باشد از همدروی +
هزارها محدث آمدند و رفتند و هزارها حدیث دیدند مگر یک کس از آنها ملتفت نشد که همدروی چیست
و چگونه باید باشد + اگرچه بعضی از بزرگان ما چیزها نوشته اند مگر یا آنها خود نفهمیده اند که چه
نوشته اند یا خود بخوبی فهمیده اند مگر خوانندگان کتب آنها نفهمیده اند + کتاب خدا و حدیث رسول
که بر طاق نسیان استند + از زمانی که سعدی علیه الرحمه گلستان و بوستان را نوشته است بحکم
که بخواه یا یک جلد آن را نوشته و طبع شده و هر طفل مسلمان تیرگانه آن کتاب را میخواند و
هر بچه که سوادی که یک لفظ فارسی میدانند و بی معلم مدرسه است آنرا تعلیم خدا و طفل میباید - مگر
یک کس از مولوی حاشیه نویسنده و معلم مدرسه اندانسته و نفهمیده که سر اسیر آن کتاب در باب
همدروی است و از هر مولوی صاحبی که کسی سؤال کند که در گلستان سعدی ده یا پنج مقام را نشان
دهد که ذکر همدروی شده است بیشک دو چهارم نشان نمی دهد + بحکم که اگر یک مولوی صاحبی
یا یک استاد مدرسه که ضد طفل را سبقی آموزد کسی بگوید یک شعر از گلستان سعدی نشان ده
شعر بر همدروی چونکه اوی بیند و میدانند که هزارها گدا و کلاش و قلاش و او باش را مردم مفت
میخورند لهذا شاید این شعر را نشان دهد " نیم نانی گزوردم و خدای بذل درویشان کند تم و گز
پس اگر از بوسه بکشند که در این شعر چه همدروی است " است و معلم چو بگوید که آزار خرسک بازند
طفلگان در بازار " خواهد دانست که در این هم یک پهلوی هم در وی موجود است + آنچه بنده از
حالت مدارس و اسکوهای حیدرآباد میدانم و البته سر اسیر ملک هند چنین است بر استاد و معلم و

ناظم تعلیمات و حکومت و دالین اطفال فرض است که اگر همدروی دارند با صلاح آنها بکوشند و چنان
 دانند که در این خصوص هر یک را همدروی و فرض منقسمی جداگانه است. مثلاً بسیاری از مسلمانان عالم
 از ابتدا چنین فهمیده اند (نه از روی قرآن و حدیث بلکه از روی خیالات خود یا بدعت یا رسم یا تقلید)
 که کاری بهتر از خواندن و پوست اندیدن فقر و مساکین نیست چرا که آنها مریض هستند + بنده هم
 این کتاب را برای این امری نویسم و تمام آیات قرآنی را برای اثبات این امر در این کتاب مرجع
 نموده ام و بی نبدون شرط و شروط + آن فقیرانی که واقع مریض اند و در دوا باید بپردازند و آنها
 باشیم و آنها را دوا بخورایم برای رفع و دفع امراض آنها آن گروه نیستند که پیش ازین ذکر نمودیم
 بلکه رفع و دفع امراض آنها را معالجه دیگر در کار است که بر امراض آنها نیفزاید و از امراض آنها بکاهد
 آنها بیشک مریض هستند و لیکن از زیادتی خوردن بریانی های پر گوشت و پر روغن بیمار شده اند
 و اسهال گرفته اند و باید آنها را تسهل و جلاب دهند و امر به پرهیز کنند از بسیار خوردن و پیوسته
 آنها را بخوراند تا برود و کار و پیشه و مکتبی را اختیار کنند + پس صاحبان دانش و کنایه فهم ما
 بدانند که از همدروی مراد چیست و شعب و طرق همدروی چند و کدام کدام استند +

همدروی در میان مسلمانان از ابتدا

چون ابتدا از مقام واجب بود و گرفته فرود آیدم و بر خود گرفتیم که از کلام بیچون و چند
 خالق بیچون و چند ثابت نماییم که این جهان خلق شده است محض برای انسان و انسان خلق
 شده است محض برای همدروی و ثبوت این امر جز با واسطه محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله
 که رسول خدا بود و قرآن که هدایت نامه خدا بود هیچ چیز دیگری نشود پس ضرور است که معلوم
 کنیم که نتایج این همه شور و شغب و آواز و زور و شور اسلام و اقرار و اعتراف بوحدا نیست خدا و رسالت
 محمد مصطفی چه بود و پس از رحلت آن رسول و برقرار ماندن آن قرآن در میان این امت چه و چگونه
 از یکدیگر "همدروی" کردند و کرده اند تا با هم قتل و بیشک خواهند کرد تا به قیامت + پس باید دانست

که ابتدا بالفرض و ذکر می از خلافت رسول را افتد خواهد شد زیرا که آنچه پس از رسول الله و آن
 اساس حکم و بنای مستحکم اسلام واقع شد که حقیقت اولین رفته بود و در آن فتنه که با تندی و فتنه
 رفته رفته آن رفته بزرگ شد و دیگر رفته رفته نیز بهم رسید و کار را بجای کشانید که امروز بجای
 هیچ و بار این قلمه شمرزل و ستر اکم است و چنانکه که در اندک زمانی منهدم گرد و از همان زمان
 و همان روز و ساعت آغاز شد که این امت مرعوم و در حقیقت بنی ساعد نشسته بر این بنی
 و حفاظت این عمارت و بری بنده بعد اوقات و راستی می گویم که ابد امارا با خلافت و حق و
 استحقاق کسی کشتگونی نیست و نه من ازین گروه استم و نه از آن گروه - نه از گروه ثالث -
 نه از گروه رابع و خامس و غیره هستم و جنگ به خدا و دولت را عذر می نهم - بلکه افسوس می گویم
 که چرا باید اسلام به خدا و دویا صد ملت و شعبه و پارچه بشود و همه مخالف و مخالف دیگر و تحریف آن
 عمارت - و من صرف یک مسلمانم از کرد و یا مسلمان جهان و بعد اوقات و راستی و بی رضی و خوف جان
 یا امید نان و یا از بلند میگویم اشهد ان لا اله الا الله - و اشهد ان محمدا رسول الله و به
 حلف میگویم که اگر چه مرا هیچ غرض و مرضی نیست و به هیچ وجه من الوجوه نه خوف جان است از کسی
 و نه امید نان و ابدا با هیچیک ازین مخالفین شریک و شامل نیستم و تمام زنازع هر فرقه را هیچ
 و پیاد و پیاد و اعمال و افعال تمام اهل اسلام را منوای او امر و نه ای الهی بدعت میدانم مگر پس از
 شهادت بخدا و رسول و شهادت میدهم که علی و علی الله است و این را هم چنین میکنم بتبانی و پیروی قول
 خدا که فرموده است انما وليکم الله الخ -

بطور حقیقت و از صفاتی قلب میگویم و میگویم که هر چه تصور کردم و هر چه تفکر نمودم هیچ کاری را در
 جهان بهیچ وجه تر از جنگ و تنازع مذابی نیانم خواه در میان مسلمان و هندو باشد - خواه در میان مسلمان
 و یهود و نصاری باشد - خواه در میان مسلمان و آریه باشد - خواه در میان شیعه و سنی و هندوی
 و یونانی و مسیحی و معتزلی و خارجی و زیدی و اسماعیلی و غیره باشد +
 چندی قبل ازین کتابی بدست بنده افتاد که میرزا غلام احمد قادیانی نوشته بود و در یادمان

فرقه آریه ی مسلمانان و اکثرین یک کتاب نگری در دست بنده آمده است که مولوی صاحبی نوشته است
بجواب رساله که میرزا حیرت و بنوری نوشته اند در خلافت شیخین و این مولوی بزرگوار شیعیه
پندین کتاب را در اوایل این قریف نیز ذکر میفرماید که بعضی را خود تصنیف یا تالیف نموده است
و بعضی را دیگران و از جمله یکی را نام برده است که ۹ مجلد است در روایات اهل سنت و با کتب
دیگری را ذکر نموده است موسوم به "حقیقات الاثر" که ۳۰ مجلد است و جمله بیجا هزار ورق
پیشور به کمال حیرت و افسوس است که سر اسیر عمر کرد و با مسلمان در این طریق و امور صرف شده است
و اقامت صد هزار بلکه صد یک از اینگونه کتب نوشته شده باشد و علاوه بر این خون صد کرد و مسلمان
هم ریخته شده باشد و حال آنکه نه خلافت از چنگ حضرات شیخین بیرون شده بدست حضرت علی
و رانده نه یک شیعی شیعیه یا یک شیعیه سنی شده است یعنی بروقی دلائل قرآنی و احادیث نبوی و دیگر
و دلائل عقلیه و نقلیه نه یک عیسوی مسلمان شده و نه یک مسلمان عیسوی گشته ایمان البته اگر زریا
نور و زریان بوده است شده و گرنه آتش شمشیر توپ تفنگ حکمت قرآن حدیث و حق
مبایله هم کاری نمکرده و توانسته است بکشد و بنده این امر را بهتر از هر کسی فیصله کرده ام و آغاز
این کتاب و اولاد حضرت آدم از نایل و قایل گرفته تا امروز چنین بوده و بعد از این هم تا بهمان
باقی ماند چنین خواهد بود که بندگان خدا از این چند حالت بیرون نیستند (۱) جابل بسیط اند (۲)
صاحب غرض بسیط اند (۳) عاقل کامل با غرض اند (۴) عالم نیم کامل با غرض اند (۵) جابل
خائف اند (۶) عاقل خائف اند (۷) جابل با غرض اند (۸) عاقل امیدوار اند و لب اینهمه
جهل است غرض بیم جان و امیدمان به شیعی معلوم میشود یا بسط حقیقت به حالت خالص و غرض
خالص امر اختیاری و جلی بوده اند و خوف و رجاء امر اضطراری و عارضی بهر همیشه جهل تابع و متعارف
عرض بوده و جهل تابع و متعارف عالمان با غرض بوده اند و بهر حال مرا یقین است که حقیقت این
که کان بر تمام بزرگان و علماء و عقلاء امرت معلوم بوده است خواه آنها با غرض کامل و خالص بوده
اند خواه خائف خالص خواه بیم خائف و جهان و بیم امیدواران بوده اند هیچ شکی نیست که در

هر زمان در میان مسلمانان بطور متعین بنده اقلایک کج جا بل بوده است در مقابل یک عالم چنانچه
 این کیفیات زمانه از رون الرشید و مآخون بخوبی بر مآظا هر گشت زیرا که تمام آن مخلوقی که در تحت فرمان
 آن دو خلیفه بودند خواه سنی و خواه شیعه خائف بودند + بیشک یچندین لحاظ خوف شیعهها زیاد
 بوده است از سنی ها - (الف) بلحاظ کثرت سنی ما و قلت شیعهها - (ب) آنکه نابا خود حاکم و حکومت
 بهم سنی بوده - (ج) آنکه علماء و بر بار سلطان و حاکم که در امور خلوقی و جلعوقی و شهوری و ملکی و مالی و
 همدامی و ضا و غیره بودند سنی واقعی بودند یا سنی غیر واقعی و بی باغرض و دنیا و دین بدینا فروش
 بوده اند - (د) از آنطرف البته بمجبوری شیعهها نیز امیدواران و گذران و زندگی و آسایش بوده اند -
 (س) تعصب بجهال هر دو فرقه همیشه یکسان حقیقی بوده است تا با مرز یعنی که از روی جهل بسیط بوده
 و هر دو یکسان تبرا میکرد و دید میقتند اند از بزرگان مذهب یکدیگر - (ع) تعصب درجات عالیه
 مثل خلیفه و پادشاه و علماء و بزرگان مختلف بوده است - بعبارت اخری آنچه از طرف اهل سنت بود
 محض از روی دینداری نبوده است بلکه از روی دنیا داری و حب مال و جاه دنیا بوده یا از روی
 خوف - ولیکن آنچه از طرف شیعهها بوده اکثر خالص و از روی حب اهل بیت رسول الله بوده است
 امروز هم کماکان چنین اوضاع است در همه جای عالم + اگر چه میگویند و مای شنویم که این حال در همه جا
 اندکی تخفیف یافته است مگر بنده بطور یقین نمی توانم گفت که این حال تخفیف یافته باشد + هر چند که
 امیر حبیب الله فرموده "در ملک من سنی و شیعه همه یکسان اند" اگر شاه ایران هم چنین بگوید و سلطان
 ترکی و نظام حیدر آباد هم چنین بفرمایند از آنها قبول میکنیم ولیکن اگر کسی بگوید که در ممالک اینها سنی و شیعه
 هر دو یکسان آزاد استند و امور تعادیلین و مذہب خود و یکی خرافات مذہبی از میان برداشته شده با
 ما قبول نخواهیم کرد تا هنگامیکه عموم خلق علم آموزند و بخوبی تربیت شوند و علاوہ بر آن در اعتدول
 ملک آزادی مذہب شامل گردد و قانونی پاس شود و شرائط آزادی مذہب و عدو و آن را مقدر
 و تعیین نمایند و برای خلاف آن شرائط و ضوابط عقوبت و سزائی جاری نمایند +
 در این مقام مثالی را بیان میکنم تا بزرگان هر دو فرقه خوب غور کنند و آن مطلب را دریابند

در آیام محرم این همه اشکال به نام و سباجی که در کوچه و بازار میگردند و اقسام مختلف اشخاص میروند و این میزبان
 می سرایند و قرض میکنند و سینه بن و شراب میخورند و سبزه پری و دلال بری میشوند و مردان لباس زنانه
 می پوشند و در مقابل چشم بزرگان و اُمراء قرض و مسخرگی میکنند تا ناسنی اندو یک شنبه هم در میان آنها نیست
 بلکه تا بوقت و علم هم که در کوچه و بازار میگردانند همه راستی میگویند یا ذاتهای پست و بنوع خواه از روی
 اعتقاد و نیک باشد خواه از روی اعتقاد بد مگر بسیاری از آنها این کار را از نسبت شیعیان میدهند و بد
 میگویند و بدعت میخوانند و در اخبارات رای میدهند که این خرافات را موقوف سازند یعنی لمخاط آنکه
 این اعمال را از شیعیان میدانند و لیکن تحقیق این اعمال در نظر شیعیان هم مذموم و خلاف شرع و بدعت
 است و گذشته از خلاف شرع و بدعت بسیاری از روی خصوصیت و دشمنی با اهل بیت رسول الله میدارند
 و آن اشخاص که این کار را می کنند محرم را عید میخوانند و با سهای نوی پوشند و شادمانی می نمایند +
 من نمی گویم که تمام یا اکثری از اعمال شیعیان هم که نسبت به عزاداری امام حسین عید میهند نیک است و
 علماء و بزرگان شیعیان آنها را پسند میکنند مگر بیشک از روی عزاداری است نه از روی شهادتی انبساط
 بیشک بعضی کیفیات و رسوم و افعال در ملک هند جاری و مرسوم شده اند در میان شیعیان که در ایران
 و جامای دیگر جاری و مرسوم نیستند + بنز و رای بنده اینها همه خلاف شرع و خلاف مصلحت ملت
 اسلام است و مایه خصوصیت و عداوت اند +

پس جای بسیار افسوس است و ما از روی افسوس می نویسیم که آنچه شد شد و اصلاح آن
 غیر ممکن است + مثلاً اگر ما ثابت کنیم (و شاید که ضرورت ثبوت هم نباشد) که آنچه در حقیقه واقع شده
 خلاف شد کاری که پس از یک دقیقه از علاج خارج باشد پس از یک هزار و سیصد سال چه
 علاج می پذیرد + مثال آن این است که شخصی دیگری را میکشد و کسان مقتول که بیشک در سجن اند
 و دشان میوز و بکسان قاتل دشنام میگویند آنها نیز با اینها دشنام میگویند - یا آنکه هم می افتند
 و یکدیگر را میزند یا میکشد و البته یا از هر دو طرف کشته میشوند بطور شهادت یا آنکه از طرفی زیاده و
 از طرفی کمتر کشته میشوند مگر با وجود این آخرت خاص واقعی نمی شود - مان اگر از طرف مقتول غلبه زیاده

باشد، اشخاص زیادی را بیشتر از انسان قاتل میتوان گفت که تقاضی شده ولی در صورتی که این
تقسیم به یکس شود باز تقاضای واقعی نشده و با جمله سوال می رود که لطف و فایده و نتیجه نیک این کار
 چیست؟ هیچ نیست جز نقصان هر دو طرف *

باقی ماند در این تنازع یک علاج - یا باید شیعیان بعضاً یا تماماً سنی شوند یا سنی ها بعضاً یا تماماً
شیعه شوند - این کار از جمله محالات است و آخر الامر این کار هیچ چیز دیگری نمی شود جز برپا آوردن
نکلی است که در ریاستهای اهل شیعه بزرگ حکومت و اجبار یا خوف جان و امیدنان بعضی از سنی ها
بظواهر شیعه شوند - همچنین در ریاستهای اهل سنت بعضی از شیعیان این خود کورستی شوند و گرنه از
امکان خارج است خصوصاً بدشنام و لعن و تبرک که کسی مذہب خود را از دست بدهد + بنده
بخوبی میدانم که اکنون در حیدرآباد چند شیعه سنی شده اند مگر از باطن آنها خدا آگاه است + شخصی
را از عمده داران بنده می شناسم و میدانم که چند سال قبل ازین شیعه بود مگر امروز سنی است یا از خود
جان یا از امیدنان + البته یک زمانی همین حال بلکه از این هم سخت تر وجود داشت در کنگر
مگر بنده هر دو شیعه و سنی را سوگند میدهم جدا که تا آنکه در این روز حال تبار خود را و پیدایش
که پس از یکصد سال تجربه در یختن کور و خون ناحق و اندام دولت اسلام (اگر چه نه
بکلی ولی قریب بکلی) و بدنامی دین اسلام در انظار دیگران پرده برداری یا پرده برافکنی از تمام کمینها
و واقعات اسلام و این مذلت و نکبت امروز این چه حماقت و بلاهت است که زنجیر گردن شما افکنند
می کشد که شما را اول بجایه در اندازد و بعد بدوزخ و عاقبت الامر این چند ریاست ضعیف و نیز نام
اسلام را از صحنه روزگار براندازد + حالا بوش آید و از غرر جهل پیاده شوید و با هم اتفاق
و یکدیگر را نماید در اصلاح امور دنیوی خود و تهذیب اخلاق + من نمی گویم که عقاید خود را از
کف بگذارید بلکه میگویم بنابر مصالح امور دنیوی این زمانه موجوده با هم یار و مددست شوید و هم
خیال و یکدل گردید که اول ملک و دولت خود را حفظ کنید و بعد دین خود را و ازین کمینست
فلاکت خود را نجات دهید *

اگر چه من بدون یار کسی خوف جان و بدون یار کسی امید نان آواران بلند میگویم در بیانیه
 بنویسم که شیعه هستم و حب علی و ادای علی را به هر دو کون نمی فروشم - و هر چند که من و حیدر آبا و کون
 بیاباشم که پادشاه و حکومت آن سنی المذهب میباشند و از پر تو دولت ابد مدت نظام الملک
 آصفیاه خداوند ملکه زنده رباهستم و لهذا از اظهار عقیده خود در صورتی که شیعه و سنی را هر دو
 مسلمان و برادر بدانم و زبان و قلم خود را از بدگویی بزرگان هر مذہب و فرقه کوتاه دارم و در
 پهلوی و پهلوئی هر مسلمانی سعی و جهد کنم چرا باید عقیده خود را مخفی دارم - و هنگامیکه خود پادشاه
 این ملک فرموده است

”خوش بگو تو خدائی مین بنده یکتا علی کو بعد رسالتاب سمجھے ہین
 سرین لقب سے غلامی کے گر ملکب وہ ہم اپنے عقیدین یہ اعلیٰ خطاب سمجھے ہین
 جہان مین کہتے مین اکسیر جبکوی مصطفیٰ ہم اسکو خاک در پو تراب سمجھے ہین“

پس مرا ابد پر وائی از کسی نباشد کہ بگویم ”من نصیری یم و فی خدا کہ علی نیت از خدای خدا
 مع ذلک چنانچہ بارہا گفته ام باز ہم میگویم کہ من از صمیم قلب و ارادت خالص از این تنازع
 شیعه و سنی نفرت دارم و این را قرائی و غضب آسمانی میدانم بر جان مسلمانان عالم و هر چند
 مسلمانان بیشتر بدتبال این تنازع مذہبی روان شوند زیادہ زور آنها کم و زور و استیلائی
 دشمنان دین و دولت آنها یعنی نصاری بیشتر میشود بلکه یقین است کہ آن دشمنان خون ہمیمہ
 بر این آتش می نهند و باد می و مند و زیادہ این آتش را مشتعل میسازند و خصومت میان شیعه و
 سنی را افزایش میدهند و این سچا را گاہی از این کیفیات آگاہی ہم نمیرسانند

در این روز اول جنوری سنہ ۱۳۰۴ مطابق ۲۶ ذیقعدہ سنہ ۱۳۰۳ ہجری سہی کرواہل سنہ
 دیدند و شنیدند معلوم کردند کہ ”نشنل کانگریس“ ہند پس از ۲۲ سال زور و قوت آن

۱۳۰۴ نشنل کانگریس مجھی است شتمل از ہندوگان و دانشمندگان ہند کہ ہر سالہ چند روز شہر و بلد خاصی مجمع آمدہ
 گفتگوی کنند و رای میزنند و طلب حقوق خود از حکومت انگلیش بہ لحاظات ہندی مسلمانان شامل این مجمع ۲۶ ذیقعدہ سنہ ۱۳۰۳

بواسطه یک مرد بی دانش خود سر و با غرض در هم شکسته و متصل گشت چو از قومی یکی میدانشی کرد
ذکر را منتزعت نماند نه را ۴ در ملک ایران جمعی از مردم جمع شده در حمایت انگریزان رفعت که ما
سلطنت با اصول یعنی مشروط میخواستیم - چون مدعای خود را حاصل کردند بدانستند که ترقی خود
انگریزان و زور و استیلا و دولت ابد مدت آنها از همین نوع حکومت و سلطنت بود مگر ایرانیان
قدر آن را ندانستند و در اخبار هفته گذشته ما دیدیم که حالت مجلس شورای ملی برهم خورده و این
اشخاصی که این مجلس را اساس نهادند محض برای استیلائی خود قرار دادند نه برای بهبودی ملک
و رعایای آن - و مدیر یک روز نامه را بدگفتند و مقصوب ساختند و اخبار او را بیک روزند که نوشته بوده است
که سایر مذاهب از رعایا را نیز با مسلمانان باید یک بایه مساوات بدانند و یکسان بشمارند یعنی
همه را درین و مذهب و عقاید و رسوم مذنبیه خود آزا و کنند و سواهی قوانین شرعیه قوانین مملکت
نیز جاری دارند برای بهبودی ملک +

اگر چه مردم ملک من که در عید را با دانستند مرا که فرسوخاند مگر با وجود کفر من رای آنها
پنجابری و پیشگیری میکنم بقترب ملک ما بخی طرات عظیمه در خواهد افتاد و با وجود مجلس شورای
ملی هیچ زمانی و هیچ فرصتی بهتر از این زمان نخواهد بود و بیگانگان را خصوصاً که ترکان هم از
طرفی حمله بر ایران آورده اند و بیشک روسیان و انگریزان خاموش نخواهند نشست و به حال
در اخلتی در این میان خواهند کرد - ولیکن این مخاطرات فاقص برای ایران نخواهد بود بلکه ترکی
هم حصه خواهد برد و بحقیقت از هر دو طرف سود دیگران خواهد بود زیرا که هر دو ملک ضعیف خواهند
شد - و ما باید بگوئیم که این هم از قسور و غضب الهی است بر این ملت که در تباهی خود باقی و جاها را

مانیتند + در این سال اجزای این مجمع و گروه شدند - یک گروه که ابتدا هم چنین بودند بر این رای هستند که باید کار کرد
بر وفق ملامت و گروه جدید بر این اند که ملامت را باید بر کنار گذاشت + با محله گروه اخیر که قلیل اند و این سال شور و غوغا کردند
دری الحکومه مجلس را برهم زدند مگر من بر این است که با حکومت انگلیش خوشتر پیش آمدن شکل است و اگر این گروه بخواهند
با حکومت بر آیند خوب است قدم در میدان نهادن و افضل نوی میکنند و خود را ضعیف میسازند +

و زمانی که باید با هم یار و شفیق و یکدل باشند

چند روز پیشتر در جایی کتابی دیدم که اسم باستانی آن این است "دلیل السحرین رد خلافت شیخین" + کتاب را بر گرفته چند ورقی را اگر دانیدم مالک آن فرمود اگر میخواهی با خود بمانه ببر و بخونی ملا حظ کن + این کتاب مشتمل است از ۳۲ صفحه و مولوی صاحبی نوشته است و در رساله یا کتابی که جناب میرزا حیرت دهلوی گویا در اثبات خلافت حضرات شیخین نوشته و کتاب مذکور پیش و کم ۹۰ صفحه میشود + بر همه کس معلوم است در این ملک که سه چهار سال پیشتر جناب حیرت در اخبار خود "کرزن گز" مضمونی نوشته تنگتر شده بود و شهادت امام حسین ع را در کتاب معلوم نیست که جناب مذکور بچه ملا حظ و اراده و عرضی آن مضمون را نوشت که هر فرق از اهل اسلام را بهیچان در آورد و هر کسی نسبت باین حرکت چیزی گفت و بی رانست بان داد و اکثر حمل بر این کردند که از طرف انگریزان اشاره شده - ولیکن اگر انگریزان را در اینگونه محاللات مذهبی فائده بود و نیکی باشد ملک هند نیست بلکه در میان مالک و حکومت های ترکی و ایران و افغانستان و غیره ممکن است باشد + مگر بیشک و شبه این فعل از روی یک غرض خاصی بوده است که معلوم نیست - اینقدر است که تمام اینگونه امور از ابتدای عالم و از ابتدای اسلام محض از روی غرض یعنی از حب مال و نیابت است بر سخوی که حاصل شود + بهر حال جمعی از هر فرق جواب او را نوشتند و زبان بدم او گشودند و او را جاهل محض خواندند زیرا که هیچ فرق از اهل اسلام تا این زمان منکر شهادت امام حسین ع دور سر با نشده و در هیچ کتابی انکار آن نرفته + با صراحت و ابرام بزرگواری فقر نیز جواب آنرا نوشتم و از روی تالیف الخلفاء شهادت امام حسین ع را ثابت نمودم خواه میرزای مذکور قبول کند خواه نکند +

سلا در ماه ذی قعدة ماضی (۱۳۲۸) بنگام تحریر این کتاب اندکی پیشگویی شد از مخاطرات آینده ایران درین وقت که این کتاب در زیر طبع است باز اندکی از آثار آن مخاطرات بطور اشاره نوشته میشود + اگر کسی بخواهد از حالت این چند روز یعنی اواخر چای اول (۱۳۲۸) ایران را ببیند ملا حظ کند در روزنامه تیز آف ایندیا + بالفعل که مجلس شورای ملی حدود شده است باقی کیفیات دیگر را خدا قهر کند + بطور اختصار این همه از آن است که عموم اهل ملک را علی گرفته تا اعلی هم جاهل علی اند و هم جاهل از امور ملکی + مگر چون این کیفیات را انگریزان نوشته اند سر اسود رخ است انشاء الله +

در باب حیرت تمام اهل هند را و عدد و فرمود که کتابی بنویسد و اسناد انکار شهادت را ظاهر سازد
 و لیکن آن کتاب تاکنون بنظر کسی نرسیده است و محتمل که پس از مرگ او نیز کسی نخواهد دید.
 این کتاب که بعد نوشته است در باب خلافت شیخین و معلوم نیست که کدام زمان نوشته مگر فقرات
 آنرا بنده در کتاب "دلیل المستحیرین" ملاحظه نمودم که جواب آنها را آن مولوی صاحب مفضل و او در پنجاه
 سابقاً اشاره شد که این مولوی صاحب بعضی کتب را ذکر نموده است در رد خلافت شیخین که یکی از آنها
 ۹۵ مجلد است و همچنین کتاب دیگری که ۳۰ جلد مشتمل است از پنجاه هزار ورق و بنده میگویم که سبب
 این کار نادان خیالات هیچ چیز دیگری نیست بجز قهر و غضب الهی و بیشک خدا تعالی این امت و این
 ملت را بخود واگذاشته و بهم رسانده است که یکدیگر را بخورند تا آنکه همه معدوم شوند و نامی هم از اسلام
 نماند و آخرین چه بلاست است که مسلمانان را محوط شده است که در این روز آفت و بلا تمام عمر خود را
 صرف کنند در روشن کردن اینگونه کتب که صد هزار بار نقصان آن بیش از فائده آن - بلکه باید گفت
 که صد هزار نقصان دارد و یک فائده در آن مقصور نیست - اگر بعضی روشن کردن اینگونه کتب ضخیم بزرگ
 و بنیادی از بسیار و صرف اوقات و عمر عزیز کتابی می نوشتند باین ضخامت در خزانه العلوم این زمان
 یا در اخلاق یا در تاریخ معتبری از عالم - یا در اصلاح تمدن و معاشرت و ملکرانی - یا در حرف و پیشه و
 و سکناری و امثال اینها بی نهایت بهتر و مفید تر بود و نتایج و نقایص مقرر این کتب بیش و کم
 و بطور اختصار اینهاست (۱) - هیچ چه فائده ندارد و برای اغراض آنها - خلافت بهر طریقی که شد
 امروز یک هزار و سیصد سال از آن گذشت و سواى آن یک هزار و سیصد سال خصوصیت و خونریزی ابداً
 فائده نبخشد و امروز هم دشمنی را زیاده میکند و تحقیق نمیدهد (۲) با وجود آنکه مسلمانان بحسب
 دولت و فوج و بهارات جنگی و هرگونه سامان جنگ بی نهایت ضعیف اند مگر ملتی که ممکن است بهم
 زنداد ضیاع نصاری را در صورتی که همه متفق و یکدل شوند بجز مسلمان ملتی نیست در جهان و لهذا
 هر قدر که اتفاق و خصوصیت مذکور در میان مسلمانان باشد برای نصاری بهتر است و هر قدر هم
 که ممکن شود سعی و جهد خواهند نمود که این ملت همیشه در حالت اتفاق و خصوصیت باشند.

چنانچه از این جمله ترکان بر ایران بسیار خوش اند و بی عنقریب در میان می افتند و هر دو قوم را
 زیاده از پیش ذیل میکنند خصوصاً ترکان را (۳) و در نظر آشنا و بیگانه عظمت و شان و جلال
 اسلام بی نهایت تحقیر می یابد و خود اهل اسلام و خصوصاً بهمال و جوانانی که در این زمان نسبت
 مغربی میشوند و کتب علم مغربیه را ملاحظه و تحصیل میکنند و فری تینگر میشوند زیاده بی اعتنا
 خواهند نسبت به دین و شرایع اسلام خود هر گاه یکدفعه بعضی واقعات و کیفیات را از روی کتب
 خودی ببینند و از آن طرف نصاری که در کوچه و بازار هر ملک موعظه مینمایند که حضرت مسیح در خدا
 بود زیرا که گاهی زن گرفت و از شهوت رانی مبرا بود این کیفیات را تمسک و دعوی خود قرار میدهند
 و طعن بر مسلمانان و دین اسلام و پیغمبر اسلام خواهند نمود زیرا که مؤسسن اسلام و بزرگان
 اسلام اعمال بسیاری نمودند از روی شهوت رانی پس کمال افوس است که مسلمانان در این
 زمانه که کون در ترقی است در عین جهالت و ضلالت مانده پیوسته سعی و جهد کنند و خرابی اسلام
 دین و زیست و زندگی خود

برای مثال یکی دو فقره را از این کتاب یعنی از بیانات جناب میرزا حیرت و جوابهای او در
 مقام مرجع میشود که خود مسلمان مافوق ملاحظه نمایند که چگونه خرابها بوده و شده است در میان ما
 مسلمانان قبل از آن که این فقرات نوشته شود عرض میکنم که چنانچه معلوم میشود میرزا حیرت
 هیچ چه پایه و پایه در آگاهی از جهان و تواریخ و علم عربی یا فارسی ندارد - نام چند کتاب اهل تشیع
 را شنیده و بی ندیده و اند آنها آنچه را که مینویسد یا با آنها نسبت میدهد بقول مصنف یا مؤلفی حواله
 نمیدهد یا عبارتی را از کتابی بیان نمی کند و بی معلوم میشود که جمال کاملی است و در سخن بافی
 دست کاملی دارد و مانند آن زبانی که نزد مارون الرشیدش آوردند و حکم به قتلش نمودند
 "اس نے کہا کہ اُون ایکہ را احادیث کو آپ کیا کرینگے کہ جو میں نے اپنی طرف سے وضع کر کے
 شایع کردی ہیں حالانکہ اوسین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی زبان مبارک سے نکلا ہوا ایک لفظ نہیں ہے"
 یہ محتمل کہ نسب میرزا صاحب با شیخ منقح شود

۱۱۱
 جناب حیرت و صمیمیت کتاب خود مینویسد "حضرت علی کی خلافت پر خدا کی دھمکی" پس
 میگوید "ایک مستند شیعی کتاب بن پر روایت ہے کہ خداوند تعالیٰ نے حضرت امیر کی امامت
 کے لئے یہ آیت نازل کی تھی جس کا ایک حصہ تورہ گیا اور ایک پارہ لوگوں نے قرآن مجید سے
 اڑا دیا وہ آیت یہ ہے یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک منی علی وان لدفعل عند ربک
 عند ایا الیہما جناب میرزا صاحب نہ نام کتاب را نوشته نہ نام مصنف را نہ فقرہ روایت را
 نہ نام روی را بہر لفظی معلوم خواہند کہ تا کجا حیرت صاحب بی مایہ و خیر و جمال است اگر
 این الفاظ زید معنی علی و عند ربک عند ایا الیہما را از آیه خارج کنند کہ الفاظ جملی باشند
 باقی سیما نہ کلام خدا کہ در ہر قرآنی موجود است و ہیچ کس را اجرات آن نیست کہ آفتاب لغت را
 را پرشد یا فکر شود و حق بر قرآن موجود بغیر از بدو لیکن سخن بر سر "دھمکی" است کہ جناب حیرت
 لباسی در بیان فرمودہ و عارہ بر خسار آن زدہ یعنی بقول ایرانی "شاہ کار" حیرت است
 کہ شیعہ این سان غلو کرده اند کہ میگویند خدا تعالیٰ رسول مقبول و حبیب محبوب خدا را تہدیب
 فرمودہ است در امر خلافت (یا امامت) حضرت علی ۱۲ و از آن طرف بجمال ایم و در حیرت و ہدایت
 مگر اہی سرگردان نماید کہ این حکایت جل را باور کنند + خواہ این آیه نسبت بہ خلافت فرمودہ
 داشت باشد و خواہ بامر دیگری شکی نیست کہ در این کلمات تہدید است یا توثیق نہاد + و آیت
 می آید کہ فرمودہ است وان لدفعل عند ربک فما بلغت رسالتہ + جناب حیرت در عالم حیرت و ہدایت
 فراموش نمودہ است کہ بقیہ آیه را بنویسد و ملاحظہ معنی آنرا کنند کہ درست میشود یا نہ - بلکہ احتمال
 کلی میرود کہ گاہی در مقام عمر خود این آیه را ندیدہ بودہ است چنانکہ آیات دیگر قرآن را + مگر حرف
 بر سر یک مطلب نمکثہ دیگر است کہ اصل مطلب است و آن این است کہ این آیت تہدید آمیز
 منسوب بکدام امر بودہ است کہ این سان تاکید در آن رفتہ و اہمیت آن باین درجہ بودہ
 خود جناب حیرت سر عجیب فکر فرمودہ جواب خود را بدہد +
 آن مولوی صاحب شیعی کہ گویا تمام عمر خود را در این کار بسر بردہ یعنی در ملاحظہ کتب

اہل سنت کہ (از اینگونه مطالب و مباحث و کتب) بجز اب نزید در کتاب مؤلف خود در صفحہ (۲۹۵)
در جواب بعضی از فقرات جناب ہجرت می نویسند۔

”ام المؤمنین عایشہ سے آنحضرت کا خوش فہمی کرنا“

مشکوٰۃ شریف و صحیح ابن داؤد کی کتاب القوم میں لکھا ہے۔ قالت عایشۃ ان النبی
کان یقبلہا و یقبلہا و یقبلہا لسانہا عایشہ فرماتی ہیں کہ نبی ۱۲ روکھیں مجھ کو آغوش میں باکر
مہری زبان کو چومتے تھے۔“ در صفحہ ۲۴۹ می نویسند۔ ”صحیح بخاری میں صفحہ (۲۰۸) پر مرقوم ہے
حدثنی محمد بن النبی عن حماد بن اسعد عن حماد بن اسعد عن حماد بن اسعد عن حماد بن اسعد عن حماد بن اسعد
ابا بکر و دخل علیہا الخ خوف طوات تمام عبارت عربی نقل نہیں کی گئی۔۔۔۔۔ بخاری نے بسانہ
خود عایشہ سے روایت کی ہے کہ عید فطر کے دن میں آنحضرت ۴ ایک جگہ بیٹھے ہوئے تھے
اور گائیوانی عورتیں یوم بعثت کے واقعہ کو (یہ وہ لڑائی ہے جو کہ اوس و خزرج میں ہوئی تھی)
گلہری تھیں دفعتاً ابوبکر آگئے اور ان گیت گائیوانی عورتوں کو منع کیا کہ یہ شیطانی کام ہے
حضرت نے فرمایا کہ ابوبکر ان کو چھوڑ دو ہر قوم کے لئے ایک عید ہوتی ہے اور کج ہمارا
عید ہے۔“ مؤلف۔ سبحان اللہ جو عمل کہ باجہاد ابوبکر فعل شیطانی تھا اسکو رسول خدا صلعم
از جملہ اعمال عید قرار دین۔ خود بھی گانا سنیں اور اپنی بی بی کو بھی ستوائیں۔۔۔۔۔
صحیح بخاری کی جلد دوم میں صفحہ (۱۶۵) پر لکھا ہے کہ بنی و عایشہ میدان منی تلخ تماشہ راگ
رنگہ دیکھ رہے تھے۔ رسول اللہ صغیر پر کپڑا پیسے ہوئے تھے اور عایشہ روگشاہہ سرگرم نظارہ
تھیں دفعتاً ابوبکر آگئے اور گانے والوں کو اس حرکت سے روکا۔ رسول خدا نے چہرہ سے
قناب اٹھادی اور فرمایا کہ اے ابوبکر ہمارے عیش میں غل نہ ڈالو آج یوم منی ہے۔۔۔۔۔
صحیح بخاری کے صفحہ ۲۰۸ پر یہ حدیث بھی نقل ہوئی ہے۔ وقالت عایشۃ رایت النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یترقی وانا انظر الی الحبشۃ وھم یلعبون فی المسجد فتجھوھم عمر فقال النبی صلعم
”انہم استباحوا الرقد یعنی من الا من انتھی کلامہ۔ عایشہ فرماتی ہیں کہ رسول مقبول نے

پر چادر لپیٹ ہوئے تھے جیسی مسجد میں ناچ رہے تھے اور میں ان کی طرف دیکھتی تھی ناگاہ غور سے
ان ناچنے لگانے والوں کو منع کیا رسولؐ نے فرمایا اسے عمر ان کو زبردستی منہ پر لگا دے اور وہ بھی ارقہ
کو پناہ دی ہے یہ ہماری امان میں ہیں“ +

ایضاً۔ ”شکوہ شریف کی کتاب الفتن باب جامع المناقب از ولج میں ایک حدیث
لکھی ہے کہ جبکہ یہ بیٹہ نظر کرتا ہوں، عن عائشۃ ان جبریل جاء بصورتها فی خرقۃ حصیر
ثم قال یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ہذا زوجک فی الدنیا والاخرۃ
لما ہذا الترمذی۔ خود عائشہ ناقل ہیں کہ جبریل حیر سبز پر میری تصویر حضرت کے پاس لائے
اور فرمایا کہ دنیا و آخرت میں یہ آپ کی زوجہ ہے“ یہ مولوی صاحب در اینجا نکتہ چینی میگویند و
میگویند۔ ”اہل عقل غور فرمایں کہ جسکی تصویر آسمانی فوٹو گراف سے لی گئی ہو وہ یہ ہی قابلیت
رکھتی تھی کہ نبی اکو فرط عشق و ازویادی محبت سے بجا ناچ دکھاتے پھر میں کبھی میدان نبی
میں بیجا نہیں اور گاہے مسجد میں رقص و سرود دکھائیں۔ عید الفطر و بقر عید کو ان کا نٹھاسا
دل طح طح کے ناچ رنگ سے خوش کریں۔ افسوس ہے کہ حضرت نے اس محبوب بی بی کے
عشق میں غرت نبوی کو بھی بٹہ لگا دیا۔ مگر کیا کرتے خود بھی عاشقانہ مزاج رکھتے تھے اور اتفاقاً
وقت سے خدا بھی ایسا ہی شوخ طبیعت و محرک عشق بازی بل گیا تھا جو کہ تصویر بھیج بھیج کر طبیعت
میں گدگدیاں پیدا کرتا تھا۔“

در صفحہ ۲۹۵ کتاب خود جناب مولوی صاحب میرزا حیرت رانما طب نوہ می فرماید۔
”مرزا صاحب آپ کو ایسے واقعات کتب اہل سنت میں دکھاؤں گا جن کا مشہور ہونا حقیقتاً اور اہل
تعجب نہ ہوگا۔ مثلاً حالت تخلیہ میں جناب سرور کائنات کا حضرت ام المؤمنین عائشہ صدیقہ سے
مصرف ہونا۔ بایں آنحضرتؐ سے عظیمہ موصوفہ کائناتی کے وہ بے چہرانا۔ رسول کے کانا
پر سوار ہو کر ہشیون کا ناچ دیکھنا وغیرہ وغیرہ ہر ایک بات کو بے تفصیل و حوالہ کتب
عرض کرتا ہوں“۔

غرض ای برادران دین و اسلام بدانید که بر کفر غیرت دین داشته باشد باید از اخلاص این
 کیفیات ببرد و هنوز مطالبی میباشند از اینها هم هزار بار بدتر و قبیح تر - اگر چه مسلمانان از اینگونه
 کتبها بسیار نوشته اند و امکان ندارد که هیچ فرقه از این خرد پیاوه شود و برگ غیرت او بجزکت
 و آید و مصمم شود که باب اینگونه خرافات بمعنی و جنگ و جدال پوچ هرزه را مسدود سازد و مگر
 افئوس با این است که اگر این کیفیات بنظر اخبار و بیگانگان برسد چه زبان لعن بر اسلام
 و مؤسس اساس اسلام دراز خواهند کرد که "چو کفر از کعبه برخیزد و کجا ماند مسلمان" اگر این
 بود حالت پیغمبر اسلام پس وای بر احوال دیگران - با وجود این همه پیروده نویسی یا صدف نویسی
 چه از طرف میرزا حیرت و چه از طرف این مولوی صاحب و هزار لایا که با اشخاص دیگر از قبیل
 بزرگواران آنچه شده و چه میشود و نه یک سنی شنیده میشود و نه یک شیعه سنی - مان البته اگر زور یاز
 باشد هر دو فریق مذہب خود را از دست خواهند داد و خواهی باشد و خواه باطل - مگر هیچ
 افئوسی زیاده ازین نیست که چنانچه خدا خود فرموده است کل حزب بما لدیہم فرعون تمام
 فرق اسلام از آنچه دارند و از آنچه میکنند و از آنچه بر آنها وارد می آید - از این جنگ و جدال -
 طعن و لعن - بخش و دشنام - فتنه و فساد - خونریزی و ضعف و حقارت و خصومت و عداوت و
 عدم اتفاق خود و آنچه از دشمنان بیگانه تحقیقی بر آنها وارد می آید کمال خوشی را دارند و بر خلاف
 از اصلاح این امور بی نهایت ناخوش اند و مصلح این امور را بیشتر تف و لعنت میکنند نسبت به
 دشمنان آشنا و بیگانه خود - مثلاً اگر من بگویم "هر که او خلقش نکویش شمر خواه از نسل علی
 خواه از عمر" معلوم نیست که هر فرقه چه خواهد گفت نسبت بن - و لیکن هر که هر چه میگوید بگوید من با او
 نمیدم میگویم که تمام مسلمان بهمان بشوند - اگر شنیدند سود آن خودشان عاید می شود و اگر نشنیدند
 نقصان آن خودشان عاید میشود - مسلمان بهمان در هر طریق و در هر بی که باشند و باشند
 هر یکی که باشند و تمام اعمال دین و دنیای خود از مراط استقیم حق خارج اند و همه اعمال
 آنها محتاج باصلاح است خواه اصلاح کنند و خواه نکنند - اگر مسلمانان توقع ترقی دارند

در دنیا همه امور ملک و مدنی و دینی و حاشی و تربیتی خود را باید تعبیر و تفسیر نمود
اصلاح نمایند و این طرز جدید را اختیار کنند که مردم یورپ اختیار کرده اند از قرآن و
هدایات رسول خودشان و ما علی التمسول اکلا البلاغ *

بعضی دیگر حالات ملکیه و تمدنیه مسلمانان از جهان و اهل

ابتداء این تمهید که بدینال می آید ثانی از کلف نیست *
وقتی از اوقات یک کتاب بنده در پییر آباد بندر لویه بزرگوارسی نزد بزرگوار دیگری ارسال
شد برای ملاحظه و بعد سرکار این بزرگوار ثانی کتاب را به بزرگوار ثانی داد که او ملاحظه نماید
و این بزرگوار هم مانند آن دو بزرگوار اول و ثانی بسیار در ملک هند معروف و مشهور است
و اگر بری فیشن و یورپین مایل است و به انگلستان هم رفته و از حالات ممالک یورپ بکچریم میداند
برای آگاهی و تهذیب اخلاق اهل ملک خود با آنکه در زمانی که کتاب بنده را ملاحظه میفرمود
روزی در بجای بایده ملاقی گشته گفت شما تمام سلاطین اسلام را دم کرده اید + گفتم آری همه
و منرا و دم کرده اند + مگر آن کتاب بنده که تا اینجا روانگی آن از دفتر قیاس و اوضاع اشوال
سلطه ام و غیره تیرماه الهی ششم اف بود و در میان این بزرگواران و مخصوصه در خدمت این
بزرگوار آخر آنکه از دست رفت و تاکنون بمن رسیده + جای تاقل است که این بزرگواران
که اخلاق خودشان چنین است که فهمی از آنکه اخلاق حمیده و پسندیده یا ذمیه و ناستوده است
در میان مسلمانان از برای هیچ امری از امور اصول و میزانی قرار نیافته و هیچ کاری بر وفق
ضابطه نیست + اگر چه برای عقل و مناظره و محاجه قانون و میزان بسیار نیکی قرار داده اند که
منطق باشد و در مجالس شورای ممالک متقدمه جز بر وفق منطق نمی توان گفتگو کرد و همین است
باعث ترقی آن اقوام و بی در میان ما چنین نیست + مثلاً شخصی میگوید "زید در سخنانم حاتم
است" و بی هیچ تمیزی آن در میان سخاوت واقعی و سخاوت غیر واقعی - یا آنکه بگوئیم ابد اگر

از اصول تشبیه و تشبیه و تشبیه به دو وجه تشبیه و غیره نیست + آن سخاوت حامی خاص بود حامی را
 در حق او مدح بود ولی در حق این زید یا یگوم در حق مأمون کمال مذمت را داشت + ابلهی که روز
 روشن شمع کاغذی هند زود باشد کش بشب تو غن منی در چراغ - (۱) هیچ پادشاهی را حق آن
 نیست که بیت المال مساکین را طعمه احزان شیاطین سازد و در میان او باشد و نهال و قوال
 بخش و بخش کند - (۲) از مال و زدی و رشوت سخاوت حرام است - (۳) سخاوتی که زیاده از اندازه
 دخل یا ثروت کسی باشد آن هم در شرع حرام است - (۴) در مالک یورپ و امریکا که در بخشش
 میکنند ولی آن بخششی نیست که با او باشد بدهند و بخوراند و ملت و قوم خود را سست و تن پرور و بی غیرت
 کنند بلکه بخششی است که قوم خود را ترقی میدهند در هر خصوص + حالا اگر کسی اندک مغزی در سر داشته
 باشد درک بیناید که هیچ نیک و بد چگونه است و صفت حمیده و غیر حمیده کدام است +

اگر چه اراده بنده بیه که شرح حال تمام سلاطین اسلام یا اقله شرح حال تمام خلفاء بنی امیه
 و بنی عباس را که در تاریخ الخلفاء است مختصر مختصر بنویسم ولی ملاحظه میکنم که هم کتاب ضخیم میشود و هم بی سود
 است و اگر "در خانه کس است یک حرف بس است" شرح حال یکی هم کافی است + ترجمه
 تاریخ الخلفاء در زبان اردو موجود است هر که بخواد برود و ملاحظه کند ولی اندر وی تحقیق ملاحظه
 کند + مثلاً در صفحه ۱۰۶ در شرح حال هند بنت عتبہ نوشته است که فاکه بن مغیره قریشی او را
 نکاح کرد و چون همیشه در مکان فاکه هر کس و ناکس آمد و شد داشت و وقتی مردی داخل آن خانه شد
 و زنی را در آن جاتها بدید بازگشت و آنگاه فاکه در رسید و بشک و ظن و رافت و باین سبب آن
 خود را برگرفته بهین نزد کاغذی برد و آن کاغذ را هند گفت تو خطای کرده و بی زنا کرده و از تو
 پسری پیدا میشود که پادشاه خواهد شد الخ + یکی از حاکمهای مسلمانان همیشه این بوده است که مقد
 به بخونی و مال و کاهن بوده اند تا با مژده + اگر چه این حکایت نسبت بزمان جاہلیت دارد و گویا
 را عرض از بیان این حکایت این است که هند با کداسن بوده پس از مرگ یارانی فاکه (این حک
 نشده) هند نکاح ابوسفیان در آمد و معاویه را برادر + معاویه در وقت انتقال یک نمود تا سخن

رسول اللہ را خود داشت "وقیت کرے تھے کہ یہ دونوں پھر تیر ستر سنہ اور اسکو مہینوں تک دینا
 اور مگر میرے برائے ارحم الراحمین کے درمیان میں پھڑپھڑاتا باوجود ائمہ سادی کہ دروئیاد برای
 مگر بوال بنیہ پاکو معلوم نیست کہ ارحم الراحمین باوجود خواہ کرد "عبداللہ بن امام احمد
 سنبل کہتے ہیں کہ میں نے اپنے والد سے حضرت علی و معاویہ کی نسبت سوا ل کیا تو انہوں نے
 کہا کہ یہ تیر بہت کہ حضرت علی کے دشمن بہت تھے وہ لوگ آپ میں عیب دیکھتے تھے
 اور نہاتے تھے پھر وہ ایسے شخص سے جا ملے جس نے حضرت علی کرم اللہ وجہہ سے جنگ
 کی اور اسکو کیا پایا ۴ صفحہ ۱۱۱ عطیہ بن قیس میگوید روزی امیر معاویہ بر سر برد و گفت امی
 اگر میں نزدیکو اسکی بیعت کی وجہ سے دی عہد کرتا ہوں تو مجھکو میری امید میں کامیاب کر اور میری
 مدد فرما "..... "سقلہ بن غسیل نے فرمایا کہ ہم نے اسوقت تک یرید کی خلافت سے
 انکار نہیں کیا کہ جہین یقین نہو گیا کہ آسمان پھر میں پڑینگے غضب ہے کہ لوگ ماؤن بیٹوں اور
 بہنوں سے کھل کرین علامتہ شراب پین اور تار چھڑھٹین "بیشک این ہمد از اجابت و نای
 معاویہ و مدو خدا بود و حقیقت تمام واقعات ایام خلافت یرید گردون خداست + عبداللہ بن
 مروان را بسیار تعریف و تجید نمود پس آخر کار میگوید "ہمارے نزدیک تو عبدالملک اور جلیج
 دونوں برابر ہیں کیونکہ اسی نے اسکو صحابہ اور مسلمانوں پر حاکم بنایا تھا +
 مگر یریدہ معلوم نیست کہ این قول سیوطی است یا قول شرح اردو بہر حال جای خوشی است
 کہ یک شخص باقوم و با انصاف پیدا شد و زویندگان اہل اسلام +
 ولید بن عبدالملک چونکہ باندہ نصرت پروردہ شدہ ہو و ماتہ تمام مسلمانانی کہ ورنہ نصرت
 پروردہ شدہ و میشوند لایعلم بود۔ "چنانچہ ایک روز مسجد نبوی میں بر سر منبر کہا کہ یا اہل المدینہ
 حالانکہ سادی جب متضاف ہو تو اس پر رخ نہیں آتا۔ یہ ایسی غلطی تھی کہ کوئی طفل مکتب بھی کرے گا
 انہوں نے کہ بر سر نبوی خرا لایعلم ہم بر شو و ہچکس آن امر تاں شد و عالمی مطیع و منقاد و
 عبد جید او با شد + "ولید سخت جبار و ظالم تھا چنانچہ عمر بن عبدالعزیز نے ایک مرتبہ فرمایا کہ ولید

شام بن - شجاع عراق بن عثمان بن جبارہ حجازی بن - قرہ بن شریک مصری بن - واثق بن زین توکلم
سے بھر گئی + مگر در عہد او بسیار فتوحات ہم شدہ ہوئے است و ازین معلوم میشود کہ "چنان کہ روزی بہ
ناوان رساند کہ صد و ناوان حیران ماند" خدا بزرگواران لایعلم ہم فتح و ظفر عنایت سہر ماید +
سلیمان بن عبد الملک "بنو اُمیہ میں سب سے بہتر بادشاہ تھا جاتا ہے" بہترین فرمانروا
بنو اُمیہ معلوم میشود - مگر بسیار خور ہوئے است چنانچہ مشہور است یکبار ۱۰۰۰۰ نادر و یک بچہ کو سفند
شش ماہہ شش مرغ و شش بسیار خورے - یکبار در آئینہ نظر کردہ از حسن و جمال و جوانی متعجب
شدہ گفت محمد بنی ہو - ابو بکر صدیق ہو - عمر فاروق ہو - عثمان با حیا ہو - معاویہ حلیم ہو -
یزید صبور ہو - عبد الملک سیاسی ہو - وید جابر ہو - من پادشاہ جوان آسم - لیکن در بین
یکماہ بزرگ (خوب ہو کہ بگوید من پر خور آسم) +

عمر بن عبد العزیز بسیار تعریف داشتہ چنانچہ "زید بن اسلم نے انس رضی اللہ عنہ سے
روایت کی ہے کہ رسول اللہ کے بعد ہم نے کسی شخص کے پیچھے سوا عمر بن عبد العزیز کے نماز نہیں پڑھی
جو رسول اللہ سے نماز میں زیادہ شاہ تھے" این عبارت محل ایراد و گفتگوی بسیار است و فی
بندہ رہا میکنم + "محمد بن علی بن حسین نے کسی نے عمر بن عبد العزیز کی بابت سوال کیا
تو انہوں نے فرمایا کہ وہ بنو اُمیہ کے نجیب ہیں اور قیامت میں بصورت امت واحدہ اٹھیں گے"
الحمد علی الراوی - مگر بندہ انداشتہ کہ مراد از امت واحدہ چیست + "ابو نعیم بسند صحیح روایت میکند
کہ روزی ریاح بن عبیدہ دیدہ ہو کہ عمر بن عبد العزیز نماز میرفت و پیر مردی بہراہ او ہو
چون از نماز مراجعت کرد ریاح گفت یا امیر المؤمنین آن پیر ہمراہی تو کہ ہو گفت خضر علیہ السلام
ہو کہ برای آموختن و تلقین عدل و انصاف بن آیدہ ہو" + در صفحہ ۱۲۵ تاریخ اختلاف ذکر
خواہی است کہ شخصی دیدہ ہو نسبت بہ عمر عبد العزیز کہ خواہد در کتاب مذکور ملاحظہ کند + در صفحہ
۱۲۶ کیفیت رد باغ فدک است ہر کہ خواہد ملاحظہ کند + در چنان صفحہ حکایت زوجہ عمر عبد العزیز
است + پس از آن این فقرہ است "بعضی از عمال نزد عمر عبد العزیز خطی نوشتہ ہوئند کہ شہر

با خرابی نباشد اگر امیر المؤمنین مناسب داند آنرا بطور جاگیز باید تمام در آبادی آن کوشش کنیم - عمر جواب نوشت "اس خطا کے پڑھتے ہی اوس شہر میں عدل کے ساتھ قلعے بناؤ اور ان کے راستوں کو ظلم دور کر کے پاس کر دو پس یہی اسکی مرمت ہے" والسلام +

اگر این کیفیات و بیانات در نزد رای دیگر مسلمانان داخل محامد و تعریف استند من فقیر سر اسرا بن بیانات را خرافات چاہلانہ میدانم + "وہب بنیہ کہتے ہیں کہ اگر اس امت میں کسی مہدی ہو گا وہ ہے تو وہ عمر بن عبدالعزیز ہیں" + ایک بزرگوار دیگر کہ صرف او "حق" است اندیز گفتہ است کہ اگر عمر عبدالعزیز مہدی نیست و گیری نخواہد بود + این بیان ہم یا محض از روی جهالت است یا از روی غرض یا ہر دو + العرض اسچہ توضیح و معتقین اسلام نسبت بعمر عبدالعزیز یا اسرا بن یا دیگر پادشاهان اسلام حمد خودشان یا بعد از خودشان نوشته اند سر اسرا و لوح والہی در مدح و اعراق اند + این اعمال و افعال ہیچوجہ نسبتی بہ تمدن و ملکہ انانی نیک ندارند و ابد از وضع ملکہ انانی او چیزی نمرشته است کہ مشتق آیندگان باشند + این حکایات محض برای بیان کردن استذرا برای اطفال چند سالہ + گذشتہ ازین من میگویم ہر کسی را در عالم یکدرجہ و مرتبہ خاصی است کہ از آن تجاوز کردن خلاف است و شاید کہ بشرک منجر شود بیشا بزرگی گفتہ است احمدار گشاید آن پر جلیل تا ابد ہوش ماند جبرئیل - دیگری فرمودہ است "زا احمد تا احدا یک سیم فرق است" ہمانی اندرین یک سیم غرق است + این بزرگواران ہر دو درست فرمودہ اند و یہ کس نمی تواند بگوید کہ محمد ۳ و درجہ خدا بود یا علی و درجہ محمد ۲ - و این صورت نمی توان گفت کہ عمر عبدالعزیز مہدی بود + و بالجمہ ہر کہ چنین بگوید یا بغایت جاہل است یا بغایت اہل غرض و دین بدینا فروش است +

مگر در تاریخ انگریزی نوشته است کہ عمر عبدالعزیز در شہ ع از بہان بشہ و شریف الموصی کی از شہرای عرب در قی او گفتہ است -

"O son of Abdul Aziz if human eyes ought to weep

they should weep for you. You freed us from the cursing of Ali, and if it is possible you should be freed from it yourself."

یعنی "ای پسر عبدالعزیز اگر چشم آدمی باید بگریزد باید بگریزد برای تو۔ تو ما را آزاد نمودی از سب نمودن بعلیؑ اگر ممکن باشد باید خود را نیز از آن سب آزادی بخشی"۔

باز چند فقرہ منسوب بہ مامون

انہوں بازی آئیم ہر سر یک چند فقرہ از کیفیات و حالات مامون + در صفحہ ۱۶۶ تا بیخ الخلفاء در سلسلہ مامون دوران دحتر حسن بن سهل را بکنج خود در آورد و کرد و نماز را برباد داد و کلمات را بہ ہر ادبشید + پدر عروس تمام فرج را خلعت پوشانید و ہر اردو دعوت از عروم نمود و ہر شخصی را نوشتہ جاگیری عطا کرد الخ + جناب مولانا شبلی مینویسد کہ در این عروسی شخص مفلسی دو کیسہ از نمک و اشنان نزد مامون فرستادہ خطی نوشتہ شعر بر معذرت از آن تھ "محمقر" مامون حکم دیا کہ دو زن تصدیان اشرفیون سے بھر کر اسکو واپس دیا گئیں "یعنی مامون حکم نمود کہ آن دو کیسہ را از اشرفی پر کردہ نزد آن مرد فرستند + در آن روز ہیکس نمود کہ بہر ہدایں آں مال بندگان خدا را چرا اینسان برباد میدہید و این ملک دیگران است چرا بجا گیر یعنی پولش میگیرید + مگر این حال در این زمانہ ما ہم کماکان در سراسر ممالک اسلامیان وجود دارد و در تمام ممالک اسلام در ہر زمان و در میان ہر فاندانی برہمین منوال بودہ -

در بہین صفحہ ۱۶۹ تا بیخ الخلفاء نوشتہ است کہ در سلسلہ "مامون نے مسئلہ خلق قرآن میں لوگوں کا امتحان کرنا چاہا" + در این مسئلہ قیامتی برپا شدہ دینی بندہ غرض اصلی خود را میزبسم + چہی از علماء را کہ نام ہمہ در تاریخ الخلفاء مذکور است مامون طلب کردہ "اور جب تک انہوں نے قرآن شریف کے مخلوق ہو گیا اقرار نہ کیا انکو رقم سے پنداد نہ آنے دیا۔ پہلے قرآن ربیعہ اس مسئلہ میں

توقف کیا مگر آخر تقسیم کر کے قائل ہو گئے + یہی معین وغیرہ نے بعد کہا کہ جیسے نبی
خلق قرآن کو محض تلوار کے خوف سے مان لیا ہے + پس از آنکہ از جمعی از علماء سوال رفت
و ہر کی بطور سہل و سہل جوابی داد + ”پھر امام احمد بن حنبل سے پوچھا تو انہوں نے بھی کہا کہ
قرآن شریف کلام خدا ہے۔ اسحاق نے کہا کہ وہ مخلوق ہے یا نہیں۔ امام صاحب فرمایا کہ اس
سے زیادہ میں اور کچھ نہیں کہتا + چون اسحاق جواب ہمہ راز و خلیفہ فرستاد مامون گفت فلان
کس را چنین بگو۔ فلان کس را چنین بگو۔ فلان کس را چنین بگو۔ از آنجملہ گفت احمد بن حنبل را بگو کہ
بیانات تو بر امیر المؤمنین معلوم شد اینہم دلیل است بر یہی تو + فضل بن خاتم را بگو کہ آنچہ تو در مصر کردی
ہمہ برین معلوم است کہ در یکسال تضاعت مال بسیاری گرد آوردی و ازین خوف نداری + ابن فرج
و ابن خاتم را بگو کہ از بس سود خورد ایمانی ہنشا باقی ماندہ + سعد و یوسف را بگو کہ ہر شخص کہ
حدیث ہائے صحیحی یافت و در حق ریاست وارد انجام لونیگ نباشد + بالجملہ چون ہر یک را ازین قبیل
پسائی داد و از شمشیر خاک ساخت تا ما بخلق قرآن اقرار و اعتراف نمودند سوای احمد بن حنبل کہ
کس دیگر۔ پس مامون حکم نمود کہ ہمہ راز و او حاضر آزند کہ خود بہ گوش خود از زبان انہما اقرار شود۔
”لیکن خدا تعالیٰ کی کار سازی دیکھو کہ یہ ابھی پہنچے بھی نہ پائے تھے کہ راستہ میں ہی مامون کے
مرنے کی خبر انکو پہنچ گئی اور خدا نے انکی مشکلات آسان کر دیں +

این بود سرگذشت حال مامون و بحث او بر سر دین و خلقت قرآن و خوف و ترس اعمال و افعال
ہر یک از علماء و مقننات و غیرہ زمان او + و راین مقام ماسوال میکنیم کہ چنین خلیفہ ظالم و بیوقوف
و چنان زمانہ بیوج و علماء لایعنی و بدخل و مقننات ہرزہ و فاسق و رشوت خوار چه تعریف دارند + اگر
مامون بخوف شمشیر از انہما اقرار و اعتراف بشارت بیشک از خوف شمشیر اعتراف میکرد + ہنوز
بسیار کیفیات نزو بندہ موجود استند از حالت مامون و دستگاہ او و چاکران و خدم و حشم و نشان
و نشان دین او کہ بسیاری نصاری و مجوس بودند ہچنانکہ در این روزہا تمام ممالک اسلامیات این است
این زمان زمانی بود کہ گویا مسلمانان بنقطہ اوج کمال رسیدہ بودند و مسلمانان این زمان

و در این زمان
بسیار از علماء
و مقننات و غیرہ
زمان او + و راین
مقام ماسوال میکنیم
کہ چنین خلیفہ ظالم
و بیوقوف و چنان
زمانہ بیوج و علماء
لایعنی و بدخل و مقننات
ہرزہ و فاسق و رشوت
خوار چه تعریف دارند
+ اگر مامون بخوف
شمشیر از انہما اقرار
و اعتراف بشارت بیشک
از خوف شمشیر اعتراف
میکرد + ہنوز بسیار
کیفیات نزو بندہ
موجود استند از حالت
مامون و دستگاہ او و
چاکران و خدم و حشم
و نشان و نشان دین
او کہ بسیاری نصاری
و مجوس بودند ہچنانکہ
در این روزہا تمام
ممالک اسلامیات این
است

بآن مقتدر اند. تمام غیر مسلمانان به علم زبان مأمون است مگر استعمانی که زو یا مومن بود و دیگر که خبر نداشت
 بتجشوع یک فاضل عیسوی بود که مأمون حکم نموده بود هر که بخدمت و عهدۀ مسرافرا شود اول بخت
 جبرئیل برسد + بعد در خراسان بود که معلم اول آن عیسوی بود + عبد النسیج بن اسحاق کنده یکی
 عالم عیسوی بود که بر عهدۀ جلیل القدری ممتاز بود + ما هوار جبرئیل را بنده حساب کرده ام و در سال
 (۱۶۹۰۰۰) هجری لک و نو هزار و دهم بوده است بسیار بیش از ما هوار مستر و اگر مستر و ناپ نفیر
 در حیدرآباد + ترجمه کتب ارسطو به یعقوب بن اسحاق کنده و اگر ابو + قطان بن ارق فلاسفر
 دیگری بود او هم عیسوی + سهیل ابن مازون که جوایک فارسی النسل حکیم تمام جویشون کے علوم
 و فنون کے ترجمه کی خدمت دی + باید ملاحظه نمود که امروز در ترکی - ایران - مصر مراکش - افغانستان
 زنگبار - و حیدرآباد و هریات خردی از مسلمانان چند عیسوی عهدہ های جلیل القدر دارند و در این
 حیدرآباد چند عیسوی و فارسی خدمات عالیشان شغول اند و فریدون جنگ فارسی سپهسالار و غفیری
 که حیدرآباد نیست و هیچکس دیگر اعتنائی ندارد و جز انگریزان و زنان انگریز + مگر جناب عالی این
 اوج و حقیقت دیگران مسلمانان را امروزه میدانند که میگوید

"چکورو اور شہباز سب اوج پر ہیں مگر ایک ہم ہیں کہ سب بال و پر ہیں"

این حال همیشه بر این منوال بوده است و ازین معلوم میشود که گاهی ترقی مسلمانان ذائق نموده +
 از آنجا فروتری آئیم حالت محمود و سبکتگین و پدر و خاندان او چه بود و فرمودی در حق او چه گفته +
 بعد می آئیم زیانہ سعدی علیہ الرحمہ - حکایت رفیق کہ شکایت ایام ناموافق را زو او آورده بود + سنگ
 و دربان - عمل پادشاهان - حال آن رفیق در مراجعت سعدی از حج - حکایت قاضی حمدان - حکایات
 بسیاری که یاد زمانہ خود سعدی واقع شده اند یا اندک زمانی قبل از او - و آخر جدال سعدی با مدعی
 و باب توانگری و دوریشی - همه دسیئہ افش است و سر موتی از حالت امروزہ سر اسرار ملک استامپان
 بهتر نموند + اگر در سر اسرار تاریخ اندلس ملاحظه کنیم - اگر در سر اسرار تاریخ ایران تا با جهروز ملاحظه کنیم -
 اگر در سر اسرار تاریخ ہند یعنی تاریخ سلطنت و حکومت مسلمانان ملاحظه کنیم - اگر در سر اسرار تاریخ دولت عثمانیہ

ملاحظه کنیم تا باین دم - و اگر در تاریخ هر سلطنت دیگری از اسلامیان ملاحظه کنیم همین اوضاع بود
 یعنی رای بسیم در تمام حالات زیست و زندگی این وقت هر قوم و آنجه که عموماً اهل اسلام تعریف
 میکنند و مایه فخر و سرفرازی خود میدانند غالباً مدحیه است اول این است که یک زمانه درازی
 (بهر جهت یک ویدی و سراسر بدست مسلمانان حکومت داشتند و بسیاری از حاکم عالم و ثانی
 آنکه یک زمانه و چند صد سال قلیلی (که قبل از آن چندین هزار سال دولتها و اقوام بسیار عظیمشان
 مثل مصر - اسپریا - یونان - روم - ایران - و هند - بلکه چین هم گذشته بودند و قبل از آنکه اقوام
 یورپ شروع کنند باین ترقی حالت) علم متفخر مسلمانان بود که بموجب حالات و مقتضیات آن زمان
 بنایت کمال رسیده بود ولی نسبت باین زمان یورپ هیچ نبود و لیکن اگر با کجیم تحقیق و تدقیق و
 موشکافی ملاحظه نماییم هیچ چیزی نمی یابیم که بتوان نام آنرا سلطنت و حکومت نیک و وضع زندگی و
 معاشرت نیک و خوشی و کامش بندگان خدا نام نسیم + (۱) بر سر خلافت رسول الله بسیار خرابها
 کردند که انسان از ذکر آن عاجز است + (۲) سلطنت باو حکومت با همه شخصی و بی اصول بودند و
 خلیفه و سلطان و پادشاه و حاکم تا ماکالم و جابر و خوزیر و میانی و شهرت پرست بودند + (۳)
 خلق همه عبد عبد خلیفه و سلطان و پادشاه و وزیر و امراء و صاحبان دولت بودند + (۴) هیچ
 قانون و ضابطه در امور مملکتی نبود و هیچ کاری بروقی اصول و قانون و ضابطه جاری نبود + (۵)
 خلیفه و پادشاه مطلق العنان بودند و هر چه از مردم بظلم می گرفتند در کارهای بی مورد و شهرت رانی
 و حفظ نفس خود و بامیدانند + (۶) حکام و امراء صاحبان عمل و قاضیان قضا و علماء و غیره اکثر
 را غلب اهل غرض و شهرت پرست و راشی و دین بدنیافروش و فاسق بودند + (۷) عموماً خلق جاہل
 و ناخوانده و نیز در میان خود ظالم و شهرت پرست و راهزن و مال یکدیگر خور بودند + (۸) همیشه در میان
 علماء و سلاطین و پادشاهان و عموماً خلق بر سر دین و مذہب و عقاید مذہبیه و از روی تعصب جنگ
 و جدال و قتال و خونریزی بود + (۹) همیشه علمی نهایت کم و جہل بی نهایت بسیار بود + (۱۰)
 جز معدودی از علماء و دنیا دار دین بدنیافروش و دیگر تمام علماء گرسنه و دنیا دینان بودند

و هیچکس از آنها نمی پرسید و ذلیل و خوار بودند + (۱۱) برخلاف آن همیشه اربابش و از آن
 و مطرب مسخره و قواد و چاپلوس و خوشامد گو و پترال و شیاد و اشال و لک در کمال خوشی و عین
 انبساط بودند و در نزد بزرگان عزت داشتند و صاحبان دولت و ثروت آنها را پرورش میکردند
 و صحبت آنها بسیر میکردند + (۱۲) همیشه رمال و ستاره شناس و جادوگر و فقیر و درویش و اینگونه اشخاص
 و اصناف خلق بشمار بودند + (۱۳) همیشه علم مختصر بود به علم دین و پس از آن بعلوم طب و نجوم و دل
 و یک خند علوم و دیگر ازین قبیل همه ناقص و بیکار و بمل + (۱۴) همیشه مددی از خلقی هر یکی
 بکار و کسبی اشتغال داشتند و بسیاری بیکار و هرزه گرد و دزد و قمار باز و تن پرور و فحشه + (۱۵)
 همیشه هنر و دستکاری و تجارت بسیار کم بود و بدون علم و ضابطه + (۱۶) گاهی قانون و ضابطه
 برای تشویق اهل علم و کمال و هنر و باین سبب این چیزها گاهی ترقی نکردند و کمال نرسیدند + (۱۷) گاهی
 مردم را شوق محبت و تحصیل کمال و هنر نبود و برخلاف آن شوق بتن پروری و اقام کارهای
 پوچ و بیغنی و لهو و لعب گوچه گردی و پیوده گوئی بود + (۱۸) اگر زنان مسلمانان صاحبان علم یا هنری
 بودند غالباً آنگونه زنان بودند و آن گونه علوم و هنرها را حاصل کردند که برای حفظ نفس شهوات دنیایی
 سلاطین و صاحبان دولت و ثروت بودند و زنان خانگی و شریف بندرت صاحب علم و هنر محققی
 بودند و بسبب بی علمی و بی تربیتی نیک زنان هزاران فساد و مفاسد در هر خانه وجود داشت که
 واقع نمی توان آن گونه زنان را شریفه و عقیقه خواند + (۱۹) گاهی در امور معاشرت و طرز مشیت
 و موسیقی و آموشد و نشست و برخاست و گفتگو و رفتار و کردار خلق اصول و ضابطه نبود +
 (۲۰) گاهی بزرگان قوم طرز معاشرت و کردار خود را در معقولات سرشق قوم قرار میدادند و
 برخلاف در تمام اعمال و افعال ناشایسته نامتقول سرشق قوم خود بودند + (۲۱) همیشه
 نزد بسیاری از خلق در مراسم بیغنی و خرافات مذهبی و تدریجی و نیازی پوچ لایق نباشد
 هیچکس بحقیقت از آن فائده واقعی و نیوی یا از خردی حاصل نمیکرد و حاصل کلام هنوز
 بسیار چیزها هستند که باید از قلم فرو نگذاشت +

مگر بنده بطور انصاف و از روی تجربه و بدوین غرض خاصی میگویم که چنین معلوم می شود و یک
 تمام این امور مذکوره بالا در سایر ممالک اسلامیان همیشه کی بوده و در ملک هند صد و هزار و دویست
 این امر با ضرورت تحقیق نیست - اول آنکه از روی تواریخ معلوم میشود و ثانی آنکه از روی ملاحظه واضح
 است + البته مخلوق خدا و هر قوم و باشند هر ملک درین معایب مذکوره فوق شریک استند و مردم
 هیچ ملکی فرشته و کروی نیستند بلکه هر فردی از افراد خلق هر ملکی مثل ملک خود بنده ایران بتمام یا
 بعضی ازین معایب گرفتار است و برخلاف شرع اسلام عمل میکند + شرابخواری - زنا کاری - لواط
 قمار بازی - فسق و فجور - اموال و هر گونه خلاف شرع و تهذیب دیگری در تمام ممالک اسلامیان جاری
 بوده و امروز هم کماکان بلکه باضعاف مضاعف جاری است + ولی بنظر چنین میرسد چندانکه این
 اعمال در ملک هند جاری بوده و امروز جاری است در هیچ ملک دیگر نبوده و نیست + بهات ابتدای
 آن ظاهر است که معاشرت و آمیختگی مسلمانان بود با مختلف ذاتهای هند + البته ممکن است که در
 زمانه مسلمانان که حکومت و قبضه آنها بود در بعضی از امور منع و نهی و بگیر و ببند کمی هم بوده است و خصوصاً
 از روی تعصب دینی و نسبت بدیگران - مگر در این زمان بواسطه آزادی عامه و بنده باید بگویم درست
 و تعلیم انگیزی هم هیچ وجه منع و نهی از هیچ باب نیست و لهذا آنچه قبل ازین بوده امروز هزار چندان شده +
 در این مقام ضرور است شرح طویلی نوشتن منسوب بحالات و خیالات و آراء و رفتار و کردار
 وضع معاشرت و تمدن آن گروهی که در این زمان در ملک هند تربیت یافته مدارس و کالج های
 انگریزی اند و مالک یورپ رفته سیر و سیاحت کرده و در آنجا نادر علوم خود امتحان داده اند + ولی
 کتاب را بحال درج آن نیست و لهذا مختصری عرض میکنم +

چون آفتاب عالم تاب را در نصف النهار هر فردی از افراد خلق می بیند هیچ ضرورتی ندارد که
 ما از تعریف کنیم - یعنی هیچ ضرورتی نیست تعریف و بیان فوائد و نتایج یک علم بنگامیکه خدا و همه
 انبیاء و اولیاء و بزرگان هر قوم و هر ذات نموده اند و رسول مقبول ما صلعم همه امت خود را امر نموده
 است که اگر برای تحصیل علم و دانش ضرورت باشد باید به چنین بروند + اگر چیزی تمیز است در میان

انسان و حیوان علم است و بس. و اگر چیزی انسان صوری را انسان نمی سازد و معرفت خدا و اکیان
 خدا را بر او معلوم میکند جز علم چیزی دیگری نیست. و بنا بر این عموماً توقع و امید این است که صاحبان علم
 متصف باشند و متصف شوند بان صفات و خصای که لازمه انسانیت افتاده و خوبی بهیمة گی را از
 جبلت آدمیان دور می سازد. اگر چه در هر زمان در هر زبان و در میان هر قوم علم بوده است و فوائد
 و نتایج آن هم یکسان بوده و هر چند که از ابتدای جهان منع و گوازه علم ممالک مشرق بوده. بواقع
 مصر - یونان - اسیریا - ایران - هند و چین همه داخل مملکت ایشیا یعنی مشرق بوده اند و زبان رایج
 هم نگذشته که علم از زمین ایشیا نقل نموده است به یورپ و آمریکا و در مشرق زمین تنزل و در مغرب زمین
 سقی کرده مع ذلک هیچ شکلی نیست که بخاطر چندین علوم و نیز تربیت مغربی امروز تفوق و ترجیح دارد بر
 علوم و تربیت مشرقی پیشین. پس بالطبع توقع و امید همه این است که صاحبان علوم مغربیه و تربیت
 یافتگان دارالعلوم و دارالعلومهای انگریزی و یورپ بر ارباب بهتر برآمده باشند و بر آیند و لیکن این قضیه
 غالباً برعکس است و اکثری از آن گروه سابق الذکر در تحت آن شهر سعادی علیه الرحمه واقع اند
 "خرعیسی" بسیاری از این گروه چه در ایران و جانی دیگر که مای ششوم و چه در ملک هند که
 مای مینیم بالکل اخلاق و وضع معاشرت و زندگی شان ناپسندیده است و جز لباس و اکل مشرب
 و بازیهای مختلف و صورت ظاهر شان و دیگر هیچ اخلاق آنها تغییر پذیرفته. و کمال افسوس است که
 بعضی از طبقه ماضیه آنها که بسیار معدود اند چندان از لباس و رفتار و کردار و گفتار ظاهری اهل
 یورپ خوش اند که در لباس خود نمی گنجد و بحقیقت وضع خود را مشرق این طبقه عالمیه نموده اند که
 همه جوان اند و عدتشان هم روز بروز کثرت بهم میرسانند. برای مثال مینولیم که عکس بعضی
 از مجالس را که بنده دیده ام هنگامیکه چند کس از بزرگان و معروفین کمن سال آنها شش هجری
 نذیر احمد - نواب محسن الملک - نواب وقار الملک - با بعضی از علماء و فضلاء و سادات و مشایخ
 دیگر آنها نشسته اند با دستار و عمامه پنجاه جوان علقه سفینه طالب العلم یا زوده - چهاره - بیت و بیست
 پنج ساله با سرهای برهنه و موی انگریزی مانند لباس انگریزیان ایستاده یا نشسته اند و درین چند سال

انجیر چا بهر بنایت در هندو ارج یافته و هر فلک هفت و هشت ساله بر لب دارد (مگر این باسوی طبقات
از بیابانستند که اطفال و دیار ساله هم بپیری می کشند) + این است یکی از اصول تربیت و تعلیم انگیزی
حوال تنگ دست برای دیگر کیفیات + مگر از اخلاق و تهذیب و رفتار و کردار نیک و قول درست و ایضاً
و صبر و بی بوشام یکی هم نرسیده و یکی را گاهی نیست + و گاهی اینها ازین تربیت خود فائده برگیرند
و نه دیگر هم خلقان خود را میتوانند فائده رسانند +

حالت امروزه ممالک اسلام که ما بچشم می بینیم

بکمال اختصار باید گفت حالت مسلمانان بطور عموم همیشه یک طور و یک نحو بود و هر چه جا -
ولی امروزه بسبب ترقی و زور و استیلای مردم یورپ بر دوقسمت یاد و حالت شده - حالت اول -
آنچه را که قبل ازین ذکر کردیم که بحقیقت سراسر داخل معایب نقایص و خلاف شرع اسلام و عقل و تمدن
و حکمت و معاشرت و تهذیب واقعی نیک و مانع ترقی حقیقی بود - که بمقتضای حالت و آب و هوای هر قوم
و هر ملک بیش و کم در این روزگاران وجود دارد + بر هر کس پیش و کم معلوم است که حالت ملک ترکی
امروزه بسبب ملکرانی چگونه است - چونکه بنده ایرانی هستم و کماکان هم از حالت ترکی خبر ندارم و آنچه
در اخبارات انگیزی درج است آنرا هم قابل اطمینان نمیدانم یا واقعاً قابل اطمینان نیست لهذا از قول
یک مسلمان صاحب هندی دلی که در کتابی نوشته و بسیار سلام نوشته صرف یک جمله کوچک را در اینجا درج
میکشم - مگر ایشیای ترکی کی حالت ابھی بہت کچھ قابل اصلاح ہے - اور وہ بھی ایسی بڑی ذمہ داری
کے لئے تیار نہیں ہے لیکن باوجود اسکے سلطان کو اس طرف سے غافل نہیں رہنا چاہئے + مگر
آن طوری کہ انگیزیان می نویسند اگر بواقع چنین باشد موبزیدن انسان راست میشود +

حالت ملک ایران مائیز بیش و کم بر همه کس معلوم است + یک گروه خواستند که
از دست قرار دهند و حقوق شاه و گداری معین نمایند و از نظم و انکین و اعمال حکومتی بسیار
شکایات و اخبار فائده نوشتند و پناه به انگیزیان بردند و عاقبت الامر بابتی را صورت دادند +

ولیکن آنچه در این وقت پیش و کم یاد فرغ یار است بر ما معلوم است این است که همان گروه
رایک غرض خاصی بود یعنی که خود حکومت و زور داشته باشند - گروه دیگری بملک
اغراض خاصه خود مخالف پارلمنت و اصلاح اند و این گروه هواخواه و همکار پادشاه اند و پادشاه
رغبت ندارد که پیروی کند اصول ملک + بالجملة حالات دیگر ممالک اسلام بر همین منوال استند +

حالت ثانی - این سر و کاری است که اکنون پیش و کم صد سال است بهم رسیده است
در میان مسلمانان و اهل یورپ یعنی نصاری + این حالت تخیل که از حالت اول و خصوصیت سابق
که مسلمانان در میان خود داشتند بر تلب بدتر و سخت تر است + ما باید بطور اختصار بگوئیم که
ابتدا که مسلمانان در میان خود یا خصوصیت مذمبه یا خصوصیت پوششی داشتند غالباً مساوی بودند
و غالب و مغلوب یا فاتح و مغترب مانند دو برادر بودند که گاهی ملک اسلامیان در قبضه کی یا
در قبضه دیگری بودند - مثل اینکه خاندان امیه معدوم شدند و خاندان بنی عباس جای آنها را گرفتند
و علی هذا القیاس متعدد خاندانها بنوبت بکشدند و فرو و آوند مگر در هر حال دین و دولت برقرار
ماندند ولی در این زمان این حال برخلاف آن است که نصاری بزور و صلابت و هیبت شیران
شده اند و مسلمانان بضعف و بیچارگی گوسفندان + پیوسته آن شیران در پیش چشم این
گوسفندان خوابیده اند و می غرند و در پی فرصت و بهانه هستند که یا بتدریج یا بیکباره حمله آرد
و این گوسفندان را یکی بعد دیگری از هم بدزدند و در شکم خود فرو برند و این بیچاره گوسفندان در
حالت گوسفندی گری و بی پروائی و آسودگی خاطر میچند مگر گاهی هم نظرشان بر آن شیران
می افتد و بخودی لرزند + مان البته بسبب آنکه مدت درازی در مقابل آنها بوده اند و بدیدن
آنها متعاش و شده اند چنانچه باید پروائی ندارند و بکار خود مشغول اند + ولیکن اگر خدا نخواسته
زمان در رسد که نصاری این چند سلطنت و ممالک اسلام را هم بقبضه خود در آورند آن وقت
دین اسلام هم بدنیال ملک اسلام از دست میرود + درین وقت بنده حالت خلق هند
بند و مسلمان را چنین می بینم و چنین می پندارم که نه ملک دارند نه دین + پس قدر نیست

که بنور ممالک دیگر اسلامیان برقرار است و احتمال بسیار کمی می‌رود که وقتی اینها ازین بهوشی
بهوشی بوش آیند و اتفاق کنند عام و دینی + بالجمعه هر چه پیش ازین نوشته شود از تباہی
عالم مسلمانان بنزدای بنده همه از عدم اخوت و همدردی است در میان آنها و تا هنگامیکه
این امت معنی واقعی اخوت و همدردی و اتفاق را نداند و نبات قدم پیروی نکند انسان
و مرد دنیا نمی‌شوند و گاهی در جهان ترقی خواهند کرد بلکه ملک و دین آنها نیز از دست می‌رود +

اخوت و همدردی چیست

معنی اخوت و همدردی را تا امروز مسلمانان ندانسته اند چیت و اگر سر اسر قرآن را
بخوانند و تمام کتب احادیث را ملاحظه نمایند نخواهند فهمید + شاید که اگر مسلمانان چیزی را از
قرآن و حدیث بفهمند یا فهمیده باشند که معنی اخوت و همدردی چیست همین است که فقیری را
(و آن هم هر فقیری که عدا خود را فقیر سازد و بدون امتیاز استحقاق) یا بخوراند یا بپوشانند +
شکلی نیست که این اولین و اعلی ترین درجات و کیفیات همدردی است در صورتی که کماکان
مطابق شرع و عقل و اصول و تمدن نیک باشد + مگر خدایتعالی در کلام مجید خود بسیار چیزها را
در شمار همدردی بیان فرموده است که از آنجمله اینهاست -

- (۱) متفق باشید - (۲) یکدیگر را ایذا مهید - (۳) غیبت از یکدیگر ننمایید - (۴) عیب از یکدیگر مجوید - (۵) امر معروف و نهی از منکر ننمایید - (۶) اگر خاکم شوید با انصاف حکم کنید در میان خلق - (۷) در میان برادران خود صلح ننمایید - (۸) اگر گواه باشید گمان شما را نکشید - (۹) بوعظ و نصیحت و حکمت خلق را بدین دعوت کنید - (۱۰) در عدل و انصاف ابداً ملاحظه کسی را نکنید - (۱۱) دین و مذهب یا خدایان و دیگران را دشنام نگوئید - (۱۲) صاحبان امر خود را اطاعت ننمایید - (۱۳) در امور بایکدیگر شاورش نکنید - (۱۴) سو و مطلقاً یا انصاف متضاد عفو نگوئید - (۱۵) هیچکس ضامن و جوا بده

خناه دیگری نیست - (۱۶) بکبر و نخوت کسی مغر و شید - (۱۷) با سایر بندگان خدا ابراهیم است
 و یکی سلوک کنید و سخن بگوئید - (۱۸) اگر کسی شما سلام گوید او را جوابی بهتر از آن بگوئید -
 (۱۹) مسافران و صاحبان تعفف و استحقاق را دستگیری کنید - (۲۰) همسایگان نزدیک
 و دور خود را بدو نمائید - (۲۱) مال ایتام را بخورید و نزدیک بآن مشوید - (۲۲) امانات را
 بصاحبان آنها مسترد نمائید - (۲۳) مال خود را بهیچ وجه در میان خود نخورید و بر باد ندهید -
 (۲۴) مال خود را بظالمان ندهید و بخورائید که حقوق یکدیگر را پایمال سازید - (۲۵)
 اسراف و زیاده خرجی نکنید - (۲۶) والدین خود را حرمت نمائید و با آنها آف بگوئید -
 (۲۷) پیما نه را درست بدهید و میزان را کم و کاست نکنید - (۲۸) زنا و فسق نکنید -
 (۲۹) شراب نخورید - (۳۰) به عهد و موافقت خود وفا کنید - (۳۱) دروغ بگوئید -
 (۳۲) در حین کردن میان روی کنید - (۳۳) مال خود را با بلمان ندهید - (۳۴)
 در کارهای یکدیگر جستجو نکنید - (۳۵) خشم خود را فرو خورید و بر مردم خبثت نیندازید - و
 امثال ذلک + بعضی دیگر ازین قبیل فرمایشات و احکام الهی میباشند که در قرآن موجود
 است که اگر کسی بر اینها شرح و تفسیر نویسد اقل آنچصد صفحه میشود + البته احادیث بسیاری هم
 منسوب به یک از این آیات از رسول الله و کلمات بسیاری هم از ائمه طاهرين و بزرگان
 دین میباشد و سر امر گلستان و بوستان سعدی از اینها مأخوذ و ترجمه و فواید اینها
 و همه محض در خصوص اخوت و همدردی اند + شاید بعضی که کم دانش میباشند بگویند که بعضی از این
 احکام الهی نسبت به همدردی ندارند مثل شرابخواری و اسراف و امثال اینها اگر چه بظاهر خبیث اند
 مگر در نظر غار و خط غیر مستقیم اینها هم منجر میشوند به همدردی و مکتبی که در امتناع آنهاست همین است
 که مقرر اند همدردی را +

اما برادران دینی ما بدانند که بطور انصاف باید گفت که ما مسلمانان بر یکی از این احکام الهی
 تاکنون عمل نکرده ایم ولی بیگانگان از دایره اسلام کرده اند و میکنند و نه فاضل در حق خودشان

بسیار است و بیانات هم. اگر بعضی از بزرگان خاص و اولیاء کرام ما را اینگونه اعلان ارجا کرده
باشند و مقام آنها مقام دیگر است. ولیکن از سلاطین و بزرگان و صاحبان دولت و ثروت ما معلوم
این اسلام گاهی از این امور سرزوده است. بنده نام بسیاری از اشخاص و اعمال آنها را
از مردم یورپ امریکا و اخبار ما و کتبشان کرده ام که بنویسم و نه از قدیم بلکه از جدید هم. مثلاً
همین شاهنشاه بریتانیایی رئیس موجوده امریکا و شاهنشاه جاپان و بلکه شاه انگلستان و غیر هم بعضی
تفصیل اند که عقل حیران میشود که کی هم در وجود سلاطین ماضیه و حال ما مسلمانان نبوده و نیست.
اگر چه عموماً از شاهنشاه اکبر هند کسی تعریف میکند ولیکن در حق او بنده دو کلام میگویم (۱) آنکه اگر واقعاً
چنین تفصیل یک در وجود او بوده است آنرا در کالعدم بوده است و از یک گل بهار نمی شود (۲)
آنکه اگر ما در تاریخ حال و شرح احوال او ملاحظه نمایم بر ما معلوم خواهد شد که چون در زمانه او هم در
سلطنت اصول نبوده و حکومت شخصی بود بسیار کارهای خلاف شده بود می شد و لهذا اینکی صفات
اکبر بالنسبه دیگران بود که اکثریاً تا ما متعصب و جابر بودند. صد و نه بار صاحبان دولت و ثروت
امریکا و انگلستان کارهای خیر برای قوم و ملت خود و ترقی ملک و اهل ملک خود کرده اند و
مبلغهای گراف خنج کرده اند که عقل حیران میشود. برخلاف آن آنچه سلاطین و صاحبان دولت
و حکومت اسلام کرده اند همه از آن قبیل بوده است که ما تون و دیگر پادشاهان و بزرگان اسلام
کرده اند. بنده در اینجا صرف یکی دو مطلب را بخدمت برادران دینی خود عرض میکنم.

یک فرق از نصاری از شاخ پروتستان (یعنی مذهبی که انگریزان پیرو آن هستند)
میباشند که آنها را میخوانند "میتودیت". شخصی آلمانی که مؤسس انجمن طریقه گرفته بوده موسوم بود
است به "جان ویسلی" و لذا نام یا لقب واقعی این گروه "ویسلیان" است یعنی پیروان ویسلی. مگر
بسیب طرز خاصی که دارند در عبارت و رسوم مذهبی و عواید خود و دیگران بطور طر آنها را لقب
نمودند "میتودیت". یعنی وضعدار و با ضابطه. اینها نیز بمورد آیام باز شعب دیگر شدند و می
باشند که اختلافی مگر اصول همه یک است. چنانکه درین وقت عدت این فرق در انگلستان

وامر یکا بیت میلیون باشد + این گروه غالباً تا ما شراب نخورند + گاهی به موجب همین شغل
غنی شوند - غالباً یعنی هر روز و هر شب عبادت میکنند چون سایرین که صرف در روز یکشنبه عبادت
میکنند - بسیار پرهنر کار و خدا ترس هستند و همه یکدیگر را برادر و خواهر میخوانند و بی نهایت همدردی
از یکدیگر و سایر ناس می نمایند + از این گروه بسیاری از علماء و وعاظ هستند که در سرسزمین
رفته و عطا میکنند و خلق را بدین سببی دعوت مینمایند - گروهی نیز در میان خود جمع کرده اند محض برای
اشاعت دین و مذہب خود - هر یک از علماء و وعاظ و اعیان اینها بهر کجا که بروند و در شهری
و قریه که سکونت اختیار کنند خود و عیال او در کمال راحت و آسایش میگذارند - مکان سکونت و گاهی
یا اسب سواری و اکل و شرب او در نهایت خوبی است مثل سایر ناس - بعضی بر پا میکنند - شفاخانه
و بیمار خانه را اساسی نمیدهند - کلیسائی میسازند - هر کرا که بدین خود در آورند و میفایند - کتابها
و رسالهای مذہبی هزار طبع کرده و مردم منت میدهند - زن و دخترش نیز در خانه های مردم میرود
بلکه در کوچه و بازار هر مقام همان رساله را مردم میدهند + بالجمعه بنده در یک ساله که انگریزی دیدم
فقره را که عبارت و مضمون آن این است "شخصی موسوم و اکثریتی تفصیلی نوشته
بیانی میکنند از اینکه چگونه این گروه در ملک امریکا بنام بیستم صدی فتنه پمار کرد و پوزنج
کردند که چهار بار مضاعف است از آنچه هم زمانه در انگلستان جمع کرده اند" این جمله
در زبان انگریزی اصل آن مضمون است که برای بهمدوران اسلام نوشته می شود

"Methodists all over the world will be in-
terested in Dr Buckley's brief but lucid account of
how the American methodists raised £ 4,000,000 as
a Twentieth Century fund which is four times as
much as the British methodists raised."
بر همه کس شش و کم معلوم است که قوم یهود در این زمان چه حالات بدی گرفتارند مگر خوبی
کسی را از حالات آنها آگاهی نیست + بطوریکه یکی از پادشاهان روم - سال قبل از تاریخ مسیحی

در این کتاب
از کتاب
در این کتاب
از کتاب

بیت المقدس را گرفت و شهر مذکور را با خاک یکسان نمود و از آن زمان این قوم در روی صفحه
 ارض پراکنده شده اند و در همه جا ذلیل اند + قدرت آنها بیش و کم هشت میلیون است که از آنجمله
 چهار میلیون در ملک روس و شانزده لک در ملک آستریا و بسیاری دیگر در مجری - ایتالیا -
 ترکی - آمریکا - انگلستان و جاهای دیگر میباشند + البته در انگلستان از او تر از مالک دیگر
 استند و می چون دولت و حکومتی از خود ندارند و همه جا ذلیل و خوارند + بالجمعه یکی از بزرگان این قوم نام
 "اسرائیل زنگویل" در یک رساله مشهور تجارتی "مگزین آف کامرس" یعنی مخزن تجارتی
 شرح طوبی از حال تباہ یهودان نوشته است و میگوید که از بس در هر جای یهودان را اندا
 داده میدهند این قوم از تجارت و کسب و کار باز مانده اند و باین سبب بکارهای پست دیگر
 اشتغال دارند و بسیار فقیر و ذلیل اند + مگر در این زمان که زمانه تجارت است باین خیال و
 امید افتاده اند که باری بعضی از دول و بخصوصه بیاری دولت انگلیش اگر ممکن باشد باز به
 بیت المقدس وطن اصلی و قدیمی خود مراجعت کنند زیرا که اگر بار دیگر بسرزمین خود مراجعت
 نمایند بسبب آنکه سرزمین بسیار ممتور است و اراضی بسیار خوب حاصل خیز دارد و برای زراعت و فلک
 و بخصوصه برای تجارت بی نهایت مناسب است تجارت اختیار کنند +

خلاصه مطلب این است که این قوم یک سوستی برقرار نموده اند و نام نهاده اند "زایون"
 (زایونیون) و شعب و رشتنهای این سوستی در هر جای عالم که یهودی است موجود است و هر فردی
 از افراد یهودان همراه با اندازه حالت و قدرت خود چیزی (ایک شگل) برای مد آن کار میدهد +
 عبارت انگیزی آن برای یهودان اهل اسلام بموجب ذیل است -

*All over the world now there are Zionist societies,
 and every member pays his "shukel," and has a*

سکه زایون که هر یک از فتح بیت المقدس و اودقه پادشاهی خود را بر فراش مانت و او را دو کارخان
 سازند داشته و گویا مسجد اقصی نیز در آنجا بود و آنجا خانه خدا نامند ^{سکه} شکل سکه است مقدار دور و پیه یا بیشتر +

vole in nominating a delegate to the annual
Zionist Congress, held in the summer at Basle,
and attended by Zionists all the world over,
from Siberia to South Africa.

حالا اگر ما این اتحاد و اتفاق و همدردی یهودیان و یهودان (بلکه هندو و نارائیز) با اتحاد
و همدردی مسلمانان را بر این مبنی معلوم میشود که بدترین و پست ترین همه ائمه و ملل مسلمانان اند +
در این مقام من نمی گویم که این چنین اتحاد و اخوت و همدردی در میان شیعه و سنی باشد بلکه
میگویم در میان هر فرقه و گروهی نسبت با جزا و هم ندیهان خود باشد - (اگر چه این کتاب را
که بنده می نویسم عرض اصلی من این است که مسلمان هر ذات و طریقه و مذهبی باید با همه دیگر
متفق و متفق و همدرد باشند) + مگر کمال افئوس است که نه شیعه با شیعه با اخوت و همدردی بسیریز
و نه سنی با سنی - و نه دیگران در میان خود - این عجب غضبی است از خدا بر این امت + اگر چه یقین
کامل نمی توانم گفت ولی با احتمال گاهی میتوانم گفت که شاید در میان تمام مسلمان بهمان یاد وجود
نداشته باشد یا بسیار معدود باشد که دو برادر چنانچه باید و شاید شرط اخوت و همدردی را بجا
آند + مثلاً اگر برادر باشد یکی بزرگ و صاحب دولت و ثروت و دیگری خرد و فقیر و بنیاد
هر دو را یک حاجتی باشد و آن بزرگ نزدیک وزیر یا امیری برای اظهار و درخواست آن حاجت
برود و هیچ شک نیست که ابتدا عرض و حاجت خود را اظهار میکند - یا آنکه چنین بگویم که اگر برادر
و پیشکش هر دو یک حاجت داشته باشد اول حاجت پیشش را اظهار میکند و تا هنگامیکه آن
حاجت حاصل نشود اظهار حاجت برادر را نمی کند و حواله میکند بزمان و فرصت مستقبل که ابد آن
بان زمان و نه بآن فرصت اعتمادی هست و شاید گاهی بدست هم نیایند +

و قتی از اوقات بعد از دیدن این مضامین بنده تخمینی کردم فرضی نه حقیقی که اگر ما فرض کنیم که
امروز در ملک هند هفت کور مسلمان هست و بعضی از اینها در سال ده لک آمدنی دارند و بسیاری دیگر

غالباً بافتد میکنند و بی چاره روی هم بر فردی در هر روز و آنه آمدنی دارد هیچ شک نیست که یک آن
و نیم آن آمدنی در خوراک و پوشاک و مایه نظم واقعی آن کس حس می شود و نیم آن آن در اقسام خرافا
بمعنی خواه در نذر و نیاز و آموختن و رسوم مذبحیه بدعی باشد و خواه در دیگر امور خلاف شرع اسلام +
اگر این هفت گردیم آن در کارهای خیر واقعی صرف می شود تا بجه اندازد موجب ترقی ملت بود و علم
و هنر و مکتب و تهذیب اخلاق + از آن طرف به گامیکه در آن اعمال خسران دنیا و آخرت است و این
اعمال خیر دنیا و آخرت بود + مگر شیک بسیار بیش ازین بلکه تخیل اقلا پنج گردد و روی در هر سال
در میان تمام مسلمان هند با امور خلاف بر باد می شود و حال آنکه یک عمل نیک در هر فردی ملت عیش و
(همین بود حال مسلمان عالم در بین اکیهزار و سیصد سال تاریخ اسلام) +

باز خیال میکنیم که اگر بطور فرض کسی یا همی اراده نمایند که برای یک امر بسیار عظیمی که در آن کمبود
و ترقی هفت کرو مسلمان مقصود باشد چهار یا یک کرو روپیه جمع آوری کنند چه مدت ضرور و در کار است
تا آن مبلغ جمع آید + بنظر بنده می آید که برای جمع آوری یک کب اقلاً یک سال و برای جمع آوری
یک کرو مسدال ضرور است + ولیکن البته اگر زور انگیزی یا امید حصول بعضی خطابه‌ها یا نشانه‌ها
شک فانی انگیزی در کار باشد این مبلغ بسیار زود جمع آوری می‌شوند +

بنده را ابداً با سوره و نیّیه و اعتقادیه پنج فرقه از فرق اسلام کاری نیست و هر که هر چه میکند بر آن
بست نمی کند ولیکن بطریق آن اعمال مرا گفتگو و بحث است + مثلاً در حیدرآباد دو کوه است یکی منسوب به
علی مرتضی که میگویند نشان پنجه آن حضرت بر سنگی نقش است + دیگری منسوب به حضرت بابا شرف الدین لیا
که قبر آن ولی در آنجا است + مردم حیدرآباد عموماً بآبهر دو خصوصاً شیما به کوه مولاعلی + و سنی آبه کوه
بابا شرف الدین معتقد و گرویده اند و فتنه و نیاز ناو عوس می کنند و هر دو مقام + حالا چنانچه گفتیم مرابا
اعتقادات مردم کاری نیست بلکه بطریق اعمال آنها کار است + این هر دو مقام ساهر فرقه تبرک پیدا
کنند چنانچه پناه بخدا اعمال خلاف شرعی که در این مقامات تبرک میشود و همچنین در دیگر مقامات تبرک که خیر
ایام مقرر و در هیچ جای عالم نمی شود + اگر کسی بحقیقت معتقد امام دینی باشد و غیاب و موت و حیات

آنها را یک دانه و بدانند که آنها و آن مقامات حاضرند که این قابل می رود و هیچ خوراه چیزی در آنها
عرض نمیکند و از آنها مراد میخواهد - یا که خیر آنها و این مقامات نیستند و بی این مقامات بنام آنها
منسوب اند پس در حضور آنها یا در مقامی که نسبت بآنها دارند نباید اعمال خلاف شرع و خلاف حرمت
آنها را بجا آورد + مگر افسوس است که در حضور این بزرگان صد ماحم سینه بی نموده اند و این مسلمانان
پاک و زائرین و حاجتمندان ارادت کیش آن آب ناپاک شفق را مانند شربت گلاب می نوشند و هرگز شوق
و غم و دیگر را هم بجای آرند + مگر باید دانست که "گرچه تیر از کمان نمی گذرد از کمانداری میزد اهل شرو"
این ملامت را باید بر حکومت مسلمانان کرد که خود قلعه را صاحب آبکاری در این مقامات حاضر است و در این
اوقات و مقامات فائده حکومت بیش از اوقات و مقامات دیگر است +

بنده را حاکمیتی است در این مقام که شاید برای مسلمانان جامی دیگر موجب حیرت و عبرت شود
چندی پیش مردی نه از اجایی و اواسط الناس بلکه از ادانی (اگرچه در این امر و از اینگونه آنها را
و اواسط نیز شریک اند) خواست که نوی سر فلک خود را بر سر تربت حضرت بابا شرف الدین تبراشد
بعضی از متعلقین بنده را نیز دعوت نمود و اینها اصرار کردند که تو هم در این رسم شریک شای پس
اول انکار کردم و عاقبت با خود اندیشیدم که این رسم را نیز ملاحظه نمودن چیزی بر یکایک بنده می افزاید
لذا قبول کردم + این بچاره ده شکر ام بکرایه گرفت بسی رویه و از آنها یکی را خاص برای ما فرستاد +
چون مکان بنده از مکان او دور بود و دیگران از طرفی روان شدند و ما از طرف دیگر و از ساعتی که روان
شدیم تا آفتاب برآمد و در وسط شهر حیدرآباد یکدیگر می گشتیم + تنگی نیست که از این همه زائرین آن
تربت مبارک یکی هم دو گانه صبح را برای خدای یگانه بجا نیامد و مگر یک قاضی صاحبی در میان آنها
بود که بنده را آگاه می نیست که او نماز بجا آورد و یانه + بهر حال چون از دروازه شهر قدم بسوی آنها نهادیم
و بهما خون در افتادیم پرده از شکر امها برکشید همه بزاز زن و دختر و بچه و بیرون و جوانان از پیش
پس روان بودند و آن مقام این شکر امها او از طبله و نغمه بر فلک بر شد + در وسط راه جای آبی ایستاده
بود همه بی چادر و متغ از شکر امها بیرون آمدند بزمهای مختلف قوس قزح + سپاه و سرخ و زرد

و عنانی و میلی و پیازی و غل و اناری و اشالی و زنگ چه که چهرهای آنها باین رنگها بود و بیکه لباسهای
آنها همه بطهارت رفته و باز آمده بجای خود نشسته و غنمه ساز کردند + چون بمنزل مقصود رسیدند
در مکانی فرو آمده که گفتند این مکان ما با رضائی یا مامای دیگری باین نام بود - در آنجا دیگران بر
آتش بود و بیک طریح میشد + باز این زبان سیاه چرده از شکر آنها بیرون آمده شور و شویک غل
نمودند + بنده یک شطرنجی گرفته در جای دور دستی پهن کرده ششم و ملا حظه اخباری را نمودم +
درین بین یک بزرگوار که گاریها دار و بکرایه میداد بر یک کاری دو اسبه نشسته با چند کس از هم
شهربان خود تشریف آورد - کسی مرا گفت که این بزرگوار در راه که آمده است اندکی سینه‌های
نوش فرو داده و حالاً میخواهد بقدم بوسی حضرت ولی شرف شود + ساعتی بعد مرا گفتند باید بالای کوه
رفت و مراسم مذکوره را بجا آورد + بنده برخاسته با اتفاق دیگران روان شدم - نزدیک زینه اول
که رسیدیم گدائی ناتراشیده نشسته بود مرا گفت فاحش غلیک آنک بالواد المقدس طوی نقش خود
را از پای بیرون کن مرا سپار که در اینجا پادشاه هم نقش خود را بیرون میکند + گفتم نقشهای خود را
بیرون میکنم ولی ترا امانت دار ضرور ندارم + چون بر سر تربت پیر رسیدیم چادر بسیار بزرگی از گل
سرخ که معلوم نیست چند سیر وزن آن بود بالای مزار او افکندند + صدای گدای قوی گردن ایستاد
بودند و چراغ طلب میکردند + از اتفاق چشم بنده افتاد بر عریض بشماری که همه سرگشوده بود و
هر یکی بیک عنوان خاصی همت و حاجت خود را از آن ولی طلب نموده بود + زنی شکایت از شوهر
خود در قمار و بی مهری ار داشت - یکی را شکایت از بد رفتاری هموی (سومن) خود بود - یکی طفل
طلب کرده بود - یکی از بد رفتاری قرین خود گلّه داشت - یکی پسرنخواست - یکی نوکری در روزگار
میخواست و اشالی و زنگ + و در این همه عریض نام هر کسی مدح بود مثل خلان بی بی و فلان
بیگم مثل قمر بی بی و شمس النساء بیگم و غیره و غیره +
در آن مقام کوه پاره است که در میان بوزن که از زمان خلقت جهان در آنجا افتاده و بیکه
قدرت خالق زمین و آسمان از میان بفاصله یک گز شکاف خورده است از بالا بسپایین و

ما بین این لحنت کوه را ارادت کیشی زیننه ساخته است برای آمد و شد + هنگامیکه از آن بصر
عبور میکردیم شنیدیم که بعضی بعضی دیگر میگفتند که حضرت ولی بوعصای خود این سنگ را شکاف
زده + چون بپایان این کوه پاره رسیدیم قبر دیگری را ملاحظه کردیم و پیر زنی پیشش دیده زاری
را گفت "تربت بی بی را زیارت نمی کنید؟" من جواب دادم که این مزار کیست گفت این مزار
"سکینه بی بی است" زوجه آنحضرت + پیکه در زبان هندی بی نمک را گویند - اگر چه وجه این تشبیه
یا لقب تا کنون ربنده معلوم نیست مگر اینقدر میدانم که هر که بند ز این بی بی طاعی طبع نکند آن
طعام باید بدون نمک و مریج باشد + هر حال آن بی بی صاحب را نیز زیارت کرده روان شدیم +
بالای این کوه بعضی جاها صاف و سطح است و بعضی جاها را سطح هم نموده اند و صدها بساط گدایی
گسترده است از گدایان که بعضی خود برای دیگر شغل خود گرفته اند و هر آن بساط را گسترده
هناده اند و صاحبان خیر از زیرین یک پیله یا چند گوری بر آنهای اندازند و میروند + همین
حال است در صدها زیننه که بالای کوه میروند و همچنین در سراسر راه از دروازه خیدر آباد تا بان
کوه همه جا فقیر و گدا و کلاش موجود است +

چون بمنزل مراجعت کردیم سفره را گسترده و جمعی کرد آن نشستند و پلار آوردند گرم گرم
ولی گوشت آن مانند چرم نچخته گامیش سخت بود + بعضی از جوانان پخیری از آن گوشت را را
به نیش کشیدند و باقی را بناچار نزد سگان انداختند + سگان هم که در آنجا بیشمارند شکم سیری
از آن ماده لذیذ نوش جان کردند ولی بدون جنگ و جدال با یکدیگر پس نگاه من بمسجدی
قدیم کتاب را بخاری داشتم زمانی بر آنجا ملاحظه کردم و بعد خواهیم - ساعت چهار کسی آمده مرا خبر
کرد که اکنون وقت رحیل است بیا سوار شو + آن بزرگوار که بار خدایان خود در گاری دو اسبه
آمده بود گاری خود را بشتاب برانداخت و آن شد - کسی مرا گفت که در راه و میان صحرای مقام
تبرکی است که این وقت در آنجا نهمای سینه های خالی میشود و این شخص با آنجا می رود + اندک
زمانی بآن جای تبرک رسیدیم که اگر چه وقت آن در آنجا متفق نمی بود و در این وقت مراجعت

قیامتی برپا شود و هر نام و وزن و پسر و دختر از هر ذاتی و مضموعه از این گروهی که خدا آنها را
مخالف فرموده میگرد کند سنم بخیر انداخته آن بزرگوار را با یاران دیدم که دایره داشتند و حتی
در میان آنرا و اندر آن یک و بر جهان فراغت دارند + چو قطار گاریها طویل بودند و از همه بیشتر
بودیم لهذا معلوم نشد برنده که آیا آن زمانی که در گاریها بودند نیز کسی از آن آب حیات نوش
نمود یا نه زیرا که چون گره (خم) رسیدی را از دور می بیند آب در دهان آنها جمع میشود و حاشا
دیگرگون میگرد + بالجملة ما گاری بان خود را گفتیم که بشتاب برو و مگر چنین معلوم میشود که این بزرگوار
و عده کرده بوده است که در مراجعت این گاری بانان را بخششی نماید و لهذا اینها آمده همه در گاری
خانه او جمع شدند که خارج از شاهراه بودند و زمان طویلی در آنجا مکث کردند + اکنون دو ساعت از
شب گذشته و ظلمت عالم را فرا گرفته و هر کسی را در خانه خود کاری و بخت و پزی است ولی گاری
بانان با سینه بخشش قدم بر نمی گیرند آخر الامر جمعی با اتفاق گفتند که تا آن خم رسیدی تمام نشود آن
بزرگوار را نخواهد آمد و بختی که نیم شب شود - آن وقت گاری بانان مایوس گشته روان شدند و
یک پاس از شب گذشته بکانات خود رسیدیم +

علا باید صاحبان دانش ما غور نمایند و ملاحظه این کیفیات نمایند - چنانچه سابقا عرض شد
بنده را با اعتقاد مذنبیه هیچکس هیچ گروهی بخشی نیست و هر گونه خرافات مذنبیه ما مسلمانان
را از توحید محض دور خواهد شد جز آنکه علم و تربیت نیک ما بگیرد شود + لیکن بنده را بخت است
باینکه چنین مثلاً (۱) این است که یک فقیر چهاره برای یک سر تراشی طفل خود اگر یک یا دو سکه ارم بکند
بگوید که کس از اهل خانه و قریبایان خود را همراه گرفته چنین مقامی بر دوده یا پانزده سکه و سکه
عریف که در دست یقه نیست ولی بیشک در این کار چهار چندان مبلغ را بر باد و حال آنکه اگر چهاره
برای سر تراشی طفل خود یک آن نخواهد یا دیگری برای سر تراشی سجده چهار آن یا دیگری برای
مخارج سجده یک رویه طلب کند خواهد داد + (۲) آنکه این همزن و دختر جوان و خرد یا پیر را بر رفتن
و باین تعانات بیرون و در حضور یا در قربت بیگانگان نوازش و سر آیدن برای کسانی که میگویند

با سلامیم بی نهایت تسبیح است. (۳۱) در چنین مقامات بزرگ و در حضور چنین اولیای کرام شریف
و سیندهی خوش فرمودن کمال بجزستی و بی ادبی است. (۳۲) اگر کس باده یک این مبلغی که در
این امر بمینی در واقع گناه عظیم صرف شد برای محتاج مدرسه یا مسجدی صرفی شد هزار بار
خائنه و ثواب آن بشیش بود. بنده این مطالب را باین گونه عوام کالافام بازاری نمی گویم
و روی خطاب من باین اصناف خلق نیست بلکه این چیزها را بچوایان عالی شان و بزرگان
و حکومت مسلمانان میگویم و روی خطاب من با آنهاست +

بنده بطور نمونه از حالت تمام ممالک اسلام و خصوصاً از حالت حیدرآباد بیان میکنم نسبت
باین مقام سکندرآباد که سالهای دراز است بنده در آن سکونت دارم + در این مقام که شهر بسیار
آباد و مشهور و پر خلقت است و بطور احتمال ده هزار یا بیشتر مسلمان در آن ساکن اند یک مدرسه
است نه بسیار قدیمی یک مسجد بزرگ است و یک قبرستان + مسلمانان این سرزمین مانند مسلمان
جهان اکثر اغلب لایعلم استند مگر خدا تعالی بکفایت بالقه خود بعضی از این اشخاص را بسیار صاحب
دولت و کفایت نموده یعنی که این اشخاص از پنج روپیه ای ده روپیه میتوانند در ماه اقل پنج روپیه
در میان خودشان جمع آرند و بعضی دیگر از چهار آن ای یک روپیه پنجاه روپیه و دیگر جمع آوری کنند
که صدر روپیه بود + قبرستان اینها مانند قبرستانهای مسلمانان هر مقام دیگر است تبا و خواب و
بی بند و بست و مردگان را همه بر روی هم دفن میکنند + آن مسجد بزرگ که جامع خطاب دارد
همیشه پیش امام آن شکی است که مسلمانان این مقام چندان مدونی کنند که اقل خرج روشنی
مسجد بیاید و غالباً بجای دیگر رفیه و از کسان دیگر چیزی اخذ میکنند + مدرسه این مقام را چه گویم
که مقام افسوس است و از کیسه یک شخص یک آنه برای محتاج این مدرسه بیرون نمی آید + در
اینجا ضرور است که بطور جمده معترضه دو مطلب دیگر را هم ذکر کنم. (۱) اینکه این یک عمل همیشه
در میان مسلمانان از قدیم مروج بوده است که بعضی از صاحبان دولت در جانی مسجدی میباحته
اند چنانچه در این سکندرآباد مسوای آن مسجد جامع چند مسجد خرد دیگر هم میباشد که در هر یک مسوای

امام مسجد دو یا سه کس دیگر هم نماز میکنند و شبها یک سپر اخ گلین در آنجا میگذارند + (۲)
اینکه این مدرسه سکندر آباد را یک برادر یا خواهر خردم میباشد یعنی کتاخانه است که چند اخبار را
در آنجا ملاحظه مینماید مگر از جای این کتاخانه تا بنده دیده ام از چهار یا پنج کس پیش نیستند +
ولیکن برخلاف آنچه اکنون ذکر شد در این سکندر آباد اقل از هر سال صد عروسی -

رسم تسبیح خوانی - رسم سرتراشی - ختنه - گل پوشی - عقیقه - نذر و نیازهای جمعی - تقوید و پلیتیه - پهلای
تازه مولود - دهم و دهمزدگان - و بسیار کارهای بیهوده و دیگر بجا آورده میشود که از اعلی گرفته
تا ادنی همه شریک و شامل اند و اگر هر یک صرف ده روپیه زیاد از حد اعتدال خرج کند یک هزار
روپیه میشود - مگر چنین است بعضی ازین رسوم و نیازها که بجای جمعی و ناجایز است و در هر یک اقل
پنج یا ده روپیه زیاد صرف میشود و بالجمعه پنجاه روپیه در سال هفت یا ده روپیه و حال آنکه نه یک مسلمان
واقعی و مستحق از آن بخورد و پوشیده میگردد - نه یک طفل از آن علم حاصل میکند و تربیت معقول
میشود و نه پنجاه روپیه از آن بحد و خرج مدرسه یا برای روشنی مسجد یا در تعمیر قبرستان صرف میشود
و خدا تعالی در حق این اشخاص فرموده است و ان المرفقین هم اصحاب النار +

همین است حال شیعه و هر فرق دیگری از مسلمانان + اگر چه در مذاهب مختلف اندونی بموجب
این کلام که بر سر زبان همه است "هر ملک و هر رسم" یعنی اتا و جدنا ابائنا علی ائمة و انا علی
انار هم مقتدون در رسوم و عادات و رواایهای جمعی و خجهای نوح و اعمال خلاف شرع همه
یکسان اند و من از کارهای فرقه شیعه پیش و کم با خبرم مگر جای ذکر آن را اینجا نیست - همین قدر
میگویم که مثلاً آنچه در ایام محرم برای امام حسین علیه السلام میکنند معلوم نیست که اگر خود امام حسین
در این ملک ممکن باشد که تشریف آرد با او چگونه سلوک خواهند کرد + برای شهرت و نام آوری
جاس مشهوره برپا میکنند و بی پنجاه روپیه در کارهای خیر و دیگر صرف نمی نمایند +

مگر هیچ مسلمانی از هیچ فرقه از من رنجیده نشود زیرا که این حالات مخصوص یک فرقه با اهل
یک ملک امر و نهیت بلکه اهل هر ملک و هر فرقه از اهل اسلام همیشه باین حالات در برده اند +

و گذشته ازین غرض فقیر صرف این است که مسلمانان در هر زمانی از آن کارهایی که فائده کلی داشته اند بر احوال عموم خلق الله و باعث ترقی ملت آنها بوده بسیار کم و بندرت کرده اند و بر خلاف کارهای دیگر که ابداً مفید بر احوال خلق نبوده اند و غالباً خلاف شرایع اسلام بوده اند بسیار کرده اند + برای مثال عرض میکنم که در تمام ممالک اسلام از ابتدا مساجد بیشمار می ساخته اند که اکثر و اغلب خراب و ویران افتاده اند چنانچه در حیدرآباد و اطراف آن دیده میشود صد ها مسجد کوچک و بزرگ که بعضی بزرگ هم هستند در صحرائ و سنگلاهما بقا صله پیچیده و نهرا قدم افتاده اند خراب و ویران - امروز هم هر صاحب دولتی از هر صنفی و از هر جاد و بهر نحوی که دولت خود را حاصل آورده باشد مسجدی می سازد + مگر هیچ وجهی من الوجوه آثار یک مدرسه در هیچ مقامی دیده نمیشود + و حال آنکه بهر حال باید مدرسه مقدم باشد بر مسجد زیرا که در مدرسه معرفت خدا حاصل میشود و در مسجد صرف غازی میشود بدون معرفت + مگر ما باید بگوئیم چنین معلوم میشود که در ازمنه پیشین غازی بیش از این زمان مابوده و امروز هم با غازی معرفت بی نهایت بیش است از بی غازی با معرفت + غرض آنکه کارهایی که همیشه در میان اقوام متقدمه دیگر و امروز در میان اهل یورپ مایه ترقی بوده گاهی در میان مسلمانان وجود نداشته و امروز هم وجود ندارد + هر چند که دولت هم در میان آنها بوده و دست مگر دولت همیشه در غیر مقام حقیقی خود صرف شده +

اجمالی از شرح حال فقیر

باید دانست که این شرح حال فقیر نیز بر سر شکل است از بیان بهر روی و اخوت و مردت و فتوت عموم اهل اسلام و خوانندگان باید در همه جا در نظر داشته باشند این کیفیت را + این شرح حال کمال اجمال خواهد بود که اصل و ثبوت مطلب معلوم گردد و کتاب هم حجم نشود + قاعده کلی همان و بهمانیان و هر قوم در سراسر زمین این بوده است تا باین دم و خواهد بود تا بهمان موجود است که بموجب بود و باش در یک خاک خاص و یک قسم عادت خاص یک وضع خاص

و زندگی خاص و یک طبیعت و سرشت و زبان خاص و از همه بالاتر یک بین و ذهن خاص اگر شخصی
 از اقصای شرق برخاسته با اقصای مغرب روان شود خواه بارادۀ سیاحت و مسافرت باشد -
 خواه بارادۀ کسب و تجارت باشد - خواه بارادۀ جلب منفعت یا بارادۀ گدائی باشد بالضروره
 و مجبوراً باید بخط استقیم برود و در نزد جنس و قوم و ذات و هم دین و هم مذهب خود و در صحبت آنها
 بسربرد و هر حاجتی که دارد از آنها و بدست یاری آنها حاصل کند - و غایت نتیجه این همه همدردی
 و اخوت است + اگر این کیفیات باعث و در میان نبودی هیچ فردی از افراد بشر را محبوس نبودی
 و نتیجه آن جنسیت و تمدن و همدردی و اخوت و مروت در بهمان وجود داشتی و ارسال ریل
 و انزال کتب هم بکلی بی ضرورت و فعل لغو بودی و تمام اولاد آدم در بیوقت مانند بهائم و حشرات
 الارض در صحرا پراکنده بودندی +

از آنظر حکمت بالله خداوندی در آفرینش بنی نوع انسان متمم و بهر حال محتاج
 بیکدیگر و تماماً غیر مساوی در حالت و طاقت و دولت و کمیت و هر چیز و هر کیفیت دیگرند پس
 که بهر حال و در هر احوال از یکدیگر یاری کنند که آنرا (یعنی آن یاری کردن را که صورتهای
 حالات مختلف دارد) آدمیان بنا بهای مختلف میخوانند مثل حمیت - اومیت - انسانیت - همدردی
 اخوت - مودت - مروت - فتوت - مردانگی - جواغردی - بهمت - جود - سخا - بدل - دوستی -
 اتحاد - اتفاق - وفاق - جانفشانی - جان نثاری - و امثال ذلک - و نیز همین حکمت بود
 در اینکه خدا تعالی غالباً گروه قلیل را صاحب این کیفیات و دارای این صفات و صفات
 مذکوره بالا نموده و بسیاری دیگر را نسبت بآن گروه اول ضعیف - کم طاقت - بی نوابی و دانش
 جایل - عاجز - فقیر - بیچاره و امثال اینها خلق فرمود + پس بهر حال قانون کلی جهان و
 نظام عالم بر این قرار یافته است که بنی آدم همه بحسب حالات مختلفه خود یکدیگر را یاری کنند و مخصوص
 کسانی که دارای آن کیفیات و صفات اول هستند از کسانی که دارای کیفیات و صفات ثانی
 میباشدند - بعبارة آخری کسانی که صاحبان دولت و ثروت استند خدا تعالی مقرر فرموده است که

تکلف حال کسانی باشند که بی نوازی نان و سیاره اند + پس این کیفیات تمدنی و احتیاجات
خلق الهی است بیکدیگر که یک بنده خدا را از امر یکبار داشته بملک هندی اندازد و دیگری را
از هند بلند کرده به چین میبرد و بر هر فردی از افراد خلق واجب است یاری کردن از هم خلقان
خود + اگر این امر بر اهل اسلام بطور عموم و اهل دانش آنها بطور خصوص معلوم شد اینک فقیر
ی اکرم در بیان شرح حال خود که بحقیقت شرح حال تمام مسلمان جهان است +

فقیر از ملک خود که بر آدم چون سایر بندگان خدا که ابتداء باراده حصول ثانی و کسب و
ثانی از ملک خود بیرون می آیند باراده آن بر آدم که بهر صورتی باشد یا بگدائی یا به کلاشی یا بطور
دیگری چند صیاحی و بیعی با هم و چند روپیه از بزرگی گرفته بوطن خود مراجعت کنم + از آنجائی که
خدا یغاثی بنا بر مصالح بسیاری که جز او هیچکس نمیداند طبایع و خصال بندگان را بی نهایت مختلف
خلق فرموده دو حالت نیز در وجود فقیر خلق فرموده است که نمیدانم نیک اند یا بد و نیز نمی توانم گفت
که این حالات رحمت الهی میباشد و در وجود من که باید برای آنها شاگرد باشم پروردگار خود را
یا نعمت اند که باید شاکر باشم از او + مگر بهر حال من این دو حالت را رحمت و نعمت خداوندی میدانم
هر چند که از آنها مصداق و مصائب بی غایتی بمن وارد آمده است و تا ایندم بسبب این دو حا
لته روز خوشی ندیده ام و مدام در آفت در بوده ام + اقول اینکه همیشه بالطبع از طفولیت از صحبت
عموم خلق بر کنار بودم و نمی توانستم که در صحبت مختلف مردم بسر برم و با هر فرقه و گروهی بسازم
و خوش باشم خصوصاً از صحبت کسانی که از نهرل و یاده و سحرگی و شوخی و از اینگونه چیزها و
کارها خوش اند + ثانی اینکه از وطن خود که بیرون آمدم بحالت و صورت سایر اهل ملک خود
و از جهان بخبر و بی پروا بودم مگر در اندک زمانی حالت من و درگون شد یعنی آن زمان باین
خیال و در این حالت نبودم که بعد از آن کتابها در سالهای متعددی نوشتم از قبیل این کتاب
همه در بهر روی و اخوت و اصلاح حال عموم برادران دینی خود و بی زمان درازی نگذشت که این
خیال بلکه جنون لاعلاج بسر من افتاد + اگر این دو حالت را عاقبت خیر و نجات نیک باشد و این

شاخ نعم روزگار آن بری آمد موجب شکر گدای خواهد بود از آن حکیم علی الاطلاق که شش ماه
اراده ماندن مزدور ملک بند مبدل نمود تمام ایام حیات من که دیگر روی وطن و دیدار والدین و
برادران و خواهران داشته داران خود را ندیدم تا امروز و اید از بازگشتن بوطن هم قطع نموده ام +
چون طبیعت آن بزرگ مانند سایر بزرگان و صاحبان دولت و ثروت اهل اسلام شمع واز
هزال مسخره بی نهایت خوش بود لهذا چند روزی بعد بنده ترک آمد و شد او را گفتم و چند سالی را
در مکان شخص تاجری اقامت داشته خیزی می نوشتم و در عوض آن چیزی هم می خوردم + پس
یکسال بطرف بنارس و مکنور رفتم و آن زمان تازه آن شهر بقصد انگریزان در آمد و بهر حال
از مردمان آن صفحات هم بوی همزدی بشام نمی رسید یعنی که بوی همزدی را خودم تشنیده بودم
پس از آن قسمت شده بود که باین خاک پاک یعنی حیدرآباد فرخنده بنیاد در افتم + اگر چه شش روز
و دعا میکنم که خدا تعالی این ریاست را تمام برقرار بدارد و رئیس این ریاست را یکصد و بیست سال
عمر و در سایه عاطفتش را از سر بگذاند و آشنای این زمین باز نگردد و خلق این ملک را توفیق
هر گونه عمل خیر خصوصاً همزدی و مروت عطا کند مگر تحقیق که خلق این ملک خواه ملکی باشد و خواه
غیر ملکی غالباً گاهی از همزدی بوی تشنیده اند و از اخوت و مروت و مردی خبردار نبوده و تشنیده
و این خاک و آب و هوای آن چنان است که هر کسی چند روزی قدم در آن نهاد صورت و سیرت
خلق آنرا حاصل میکند و خوی آنها را میگیرد + اگر چه صاحبان دولت و ثروت درین شهر بسیار
و کردار ناز و در هر سال بر باد میشود مگر یک پیسه و یک حبه آن در راه رضای خلق دور همزدی
و اخوت خرج نمی شود و بطریق نیک صرف نمی گردد زیرا که خارج بیهوده و رایج ملک بحساب است +
هر کس که بی هنر یعنی نیکبخت و خوش نصیب خوش قسمت است در این سرزمین در بشت برین است
بر خلاف آن هر که با هنر یعنی بدبخت و آسمان با او بر سر قهر و غضب و کدکب نصیب او در حقیقت است
با دور بخوان قرین است + هر چند که این حال خاصه این ملک نیست و در تمام ممالک اسلامی
همیشه بر این منوال بوده و امروز هم بر همین منوال است مگر چنین معلوم میشود که این ملک و این

خاک فوقیت داشته باشد بر سایر اقطار زمین که در قبضه مسلمانان است + مثلاً اگر علم و هنر و
کمال هم در جهان و در میان اقوام متقدمه عالم قدر قیمتی دارد و در این سرزمین هزار خرمین علم و هنر
بیک جو نصیب قسمت برابر نیست - اکثر اصناف و ضعیف و رفیل در کمال خوشی بسر میزند و اکثر
اصناف شریف و نجیب و عزیز در حالت پستی و مینوالی گرفتار میگردانند +

ولی باید دانست که در اینجا مطلب بنده و گیر است + در تمام ممالک اسلام خلق چنین
می پندارند که هر کاری را باید پادشاه یا حکومت بکند + مثلاً در حیدرآباد امرا و صاحبان دولت و
مقدرت چنین میدانند که اگر غریبی وارد این شهر شود باید از کیسه پادشاه یا خزانه عامه هر یک
چیزی با داده روانه کنند + یا آنکه ساختن مسجدی و شفاخانه و یتیم خانه یا مسافر خانه و امثال
اینها و مدو طبع کتابی یا صدای کار خیر و دیگری ازین قبیل کار حکومت است و باید از خزانه حکومت بشود
و زراینها باید در طرق بسیاری همه خلاف شرع و انصافت برباد شود + ولی چنین نیست و نباید
چنین باشد - این امور کار افراد قوم است که همه بالاتفاق یا هر گروهی جدا گانه و برون یک ضابطه
خاصی همیشه هر فردی باندازه مقدرت خود از بهشت آنه الی میت روپیه و زیاده این بدو بدو باین
کارهای خیر بسیاری صورت می پذیرند + بعضی از صاحبان دولت هستند که میتوانند هزار روپیه بدهند
و اگر خزانهای سمعی را موقوف سازند یا تخفیف دهند از این مبالغ هم زیاده میتوانند + در همین وقت
صبح شب ۲۴ محرم الحرام شخصی بیان کرد که شب گذشته عروسی را از سکندرا باد به حیدرآباد برزدم
با دستگاه شاهانه - شهر آن عروس یک لک روپیه و یازده هزار و سبت و پنج اشرفی بوده و
هر طرفی که در همین عروس داده بودند فقره بوده است + البته در چنین عروسی پنجاه هزار روپیه
دیگر هم برباد شده که ممکن بود صدای کار خیر از آن شود و بسیاری از بندگان خدا همیشه از آنها
بهره مند شوند و ترقی کنند + ولی این مردم چنین ترفیقات را کی حاصل میکنند که مادی آنها
شیطان و هوای نفس است و از جاده همد روی و اخوت و مروت خارج اند +

چون بنده از جهان اوکل اندکی از حالت روزگار با خبر شده بودم و همیشه شوق بر این

داشتیم که اگر ممکن شود و ازین برآید از حالات زمانه چیزی بماند خود را آگاه سازیم لهذا شروع
 کردم بنوشتن بعضی از کتب و رسالجات + از آنجمله کتابی بود در یک علم بسیار شریف پرفایده
 که در زبان انگریزی "پولیتیکال کانفی" گویند و در مکرانی بی نهایت ضروری است و گمان میکردم
 که در حیدرآباد بی اندازه از آن قدر شناسند و خصوصاً سربدار جنگ اول که بسیار مردم
 تعریف میکردند که بی نهایت ساحی است و در ترقی و سرسبزی و افزایش زراعت و دولت ملک
 و قدر دان اینگونه چیزها و اهل دانش و متیش و مردم شناس است - مگر بعد معلوم شد که هیچک
 ازین صفات در وجود او نبود و شهرت بیجائی بود + آن زمان با خود می اندیشیدم و از خوشی
 در جامه خود می گنجیدم که اگر سربدار جنگ قدر این کتاب را بشناسد و مبلغ معقولی بطور انعام
 عنایت فرماید ممکن خواهد بود که یک خود مراجعت کنم - یا آنکه مانند دیگران منحصی یا وظیفه قرار ده
 و بجام تا بمیرم + مگر افسوس است که چنانچه گفته اند "ما در چه خیالیم و فلک در چه خیالی کاری که
 فلک نمود ما را چه بحال" عاقبت الامر پس از سه سال پریشانی و سرگردانی و یأس آن کتاب را
 باز پس گرفتم و شخصی فارسی شاپورچی آنرا به اقبال الدوله داد و بالجه آن کتاب از دست بنده
 برفت و گمرا میدویمت مرا شکست و یک پدید از آن محنت چند ساله عاید من نشد - آن وقت
 دانستم که در قبول فردوسی چه بوده مگر این قدر بود که او را فرمان دادند که آن محنت را بکشد و مرا
 فرمان نداده بودند +

ابتدا بخدمت خوانندگان این اوراق عرض نمودم که این شرح حال و سوانح عمر خود را اگر
 بنده بخواهم مفصلاً بنویسم که مشتمل است از حالات و اوقات ۴۷ سال زلیست بنده در ملک هند
 که ۳۵ سال آن را در حیدرآباد و خلدینیا و بوده ام بی نهایت طویل و جگر خراش میشود و بی اراده
 بنده این است که خلاصه و لب اینهمه اوقات را مانند مشتق نمونه از خرداری تحریر نمایم - لهذا عرض
 میشود که از ابتدا فقیر در سکندرآباد و رحل اقامت افکندم و تا امروز هم در آنجا سکونت گزینم - از همان
 اوایل که در امیدواری عنایت سربدار جنگ چند سالی بسر بردم و پس از آنکه برای حصول لقمه نانی

مجبور بودم که از دراجت بجز کنم و نیز بیک نیکه بسیاری اوقات بامید آنکه بعضی از صاحبان
 کرم به همدوی خیری عنایت فرمایند برای طبع بعضی از کتب بنده اقله نیمی از این سنوات طاکه
 در حیدرآباد بوده ام در طی مسافت فیما بین سکندرآباد و حیدرآباد و در این زمان و ایاب بوده ام
 و غالباً پیاده و امروز هم همین حال است + حضرت علی مرتضی با وجود آنکه هر روز در خلعتا تنها
 آبیاری میفرمودند از باغات یهودان و برای هر دلو آبی که می کشیدند یک دانه خرما می گرفتند و دستهای
 مبارک آنحضرت را که برآورده بود مع ذلک میفرمایند مشتقان که ثالث لهما المشق بالاقلام
 و المشق بالاقلام و این هر دو از ابتدا النصیب من بود و خصوصاً در حیدرآباد + مگر جای عبرت است
 که با وجود طی ده دوازده میل مسافت و تنهایی و یاسه روز از ایام هفته باز چندین کتاب
 بحجم ضخیم و صد ساله نوشتم که هر یک کم از کم از سه یا چهار جزو و بعضی از چهل یا پنجاه جزو کم نبود
 این همه کتاب و رساله را محض در همدوی و برای بهبودی و ترقی مسلمانان نوشتم بمضامین و
 کیفیات مختلفه - در همین وقت ده دوازده کتاب نامطبوع نزد بنده موجود است و همه مفید
 و بی نیای اینهمه محنت و خدمت از مسلمانان چه بعد و چه شد و ذیل درج میشود +

اقل - اگر چه بنده اهل این ملک نبودم و بلحاظ بیگانگی ابداً مرا حتی بر حکومت و خلق این ملک
 نبود و بی لحاظ آنکه مسلمان بودم و در پای تخت ریاست مسلمانان وارد شدم البته حق بیتم دینی را
 داشتم - و گذشته ازین در این ریاست مردم هر ملکی و پیرو هر دین و آئینی میباشند و این خوان
 عظیم گسترده است و چه دشمن و چه دوست میخوانند و میسرند و بسیاری از حقوق خود هم بی نهایت زیاده
 خورده و بریده اند و میخوانند و میسرند - بلکه بسیاری بطور زوری و ستمی و خیانت بصاحب مالک این
 خوان کههار برده و خورده اند و همین قدر است که ما باید پیوسته دعا کنیم که خدا تعالی این رئیس اعظم
 ملایانی بی درد و عنایت فرماید و این ریاست را میان خاندان آصفیه تاقیام قیامت برقرار دارد
 بی آفت جاری و مستمر دارد + مگر چیزی که بود و هست فرق میان من و دیگران که من باندازه
 خوراک موری بهره گرفته ام و دیگران باندازه خوراک سل و کد گدن دارند و این است که من بی نهایت

بر نصیب کم قسمت بوده ام و دیگران بی نهایت خوش نصیب و پر قسمت بوده اند +

دوم - هنگامیکه من قلم بر گزفتم نوشتن بعضی نصایح و مہم روی و محض بہبودی اہل اسلام و نیز بہبودی این ریاست بعضی گفتند کہ کسی ترا فرمان دادہ است کہ این کتاب مادر سلاہارا بنویسی و اگر فرمانی نیست ترا از کسی چرا فعل لغوی میکنی و باز مردم شکایت داری و ترا آنچه بچی نیست کہ شکایت کنی + بیشک این سخن درست و بجا صحیح است - ولیکن اگر نزدندان صاحب تیز کامل و با انصاف و ہمدردی نوع خود این امر را فیصلہ نمایند کہ این کار و اخل مسج کات و با صواب و خدمت بہ ہمدیان و خدمت بہ این ریاست و اہل این ریاست محسوب نیست بندہ تسلیم میکنم - و اگر انصاف دہند کہ این کار ہم در شمار کارهای نیک و خدمات عالی شان محسوب است پس بندہ دعوی آنرا میکنم کہ بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم چندان کہ من خدمت بعون اہل اسلام و اہل این ریاست کردہ ام بیچکس و گیر کردہ است - و لہذا امر از روی درکار بودہ است و اگر آن مزد چنانچہ باید و شاید بمن رسیدہ است من حق دارم کہ شکایت کنم + و گذشتہ ازین اگر بجای ادای مزد مرا بجای از خلق رسیدہ است بیشک جای گلہ و دلولہ است +

سوم - (۱) چنانچہ ابتدا گفتم باوجود آنکہ من بیگانہ ازین ملک بودہ ام و مرا حق نبودہ است باین ریاست اکنون ۷ سال است کہ از خزائن عامرہ و از خوان عمیم رئیس این ریاست زکریا بہستم و ہر ماہ یکصد روپیہ مفت بمن میرسد کہ بحقیقت جسم و جان و دماغ و خون و گوشت و پوست من قابل و عیال من پرورہ نعمت این شاہ ہر دل عزیز است و بر من فرض است کہ ہر نفسی ہزار شکر احسان اورا بجا آورم و ہر دم از خدایتعالی بدعا طلب کنم کہ عمر او یکصد و بیست سال گردد و ہمیشہ وجود مبارکش صحیح و سالم و در ہمدامن و انبساط و خوشی و راحت و از ہر آفتی دور و دولت و اقبال و بجاہ و جلالتش روز افزون و این ریاست او در دودمان او دم ام بر قوام و از ہر انقلابی مصون باد تا البسیح قیامت و دشمن جان و دودمان و ملکش در کام ننگ بلا گرفتار ماناد +

رباعی

ای شاه ز نعمت تو باشد پاسم در پاس نمک نه همچو دیگر نام
از نعمت تو بود مرا خون لب و روق کافر بوم از که قدر آن نشناسم

(۲) مگر حصول این مبلغ و وصول این نعمت در زمانه سرسار جنگ های اول و ثانی نشد بلکه در زمانه سر آسمان جاه جنت آرامگاه شد + (۳) طرق حصول این یکصد روپیه هم بدون بهات خاصه و اسباب غیر معمولی نبود یعنی ابداً بلحاظ این خدمات و قدروانی ازین ظرفی نماند بلکه خاص از روی رعایت و عنایت بود اگر چه باز این هم خوب و باین هم قانع و شکر گذارم + (۴) واسطه این کار الحق ذواب عماد الملک بهادر دام اقباله بود و من باید مدام شاکر و ذاکر او باشم و بی باید دانست که در این هم سبب دیگری نبود جز بخش خاطر بنده از جناب مدوح یعنی پخان نبود که ذواب صاحب معظم الیه بطیبت خاطر یا بلحاظ محن و تکالیف یا از روی قدروانی کارها و زوشتجات تحقیر این عنایت را در حق تحقیر فرموده باشد بلکه بهات دیگری بود که در این مقام ذکر آنها مناسب نیست همین قدر است که مرا اندک بخشی بود از جناب معظم الیه و از اندیشه آن "که شاعر چو بخندد بگوید بهجا بهاند بها تا قیامت بجا" قلم برگرفته در خواست صد روپیه برای بنده فرموده و با آنچه درین وقت باید فقیر مضمون این شعر سعدی که فرموده "آز آکر بجای تست هر دم کرمی خدرش نه ار کند بجز می ستمی" قلم بر بهات آن ریختگی (و بمواقع تمام ریختگیها از همه اهل جهان) در کشیده شکر احسان جناب اوشان راجا آرم زیرا با وجود آنکه قلم در دست دارم و در باب بهد روی تسلیم ممکن است که کسی حمله بر من کرده و بگوید خلاف شرط بهد روی است احسان فراموشی و اصل شکایت از انبای روزگار خلاف عقل سلیم است و جاده مستقیم +

چهارم - ابتدا هنگامیکه بنده مضمونی می نوشتم در اخباری که تازه در حیدر آباد جاری و اخبار ابتدائی بود موسوم به "شفق" بسیاری از مردم حیدر آباد پیوسته مرا می گفتند تو بسیار سخت مینویسی و دشنام میگوئی + قاعده و نیاست که هر خبری که ابتدا و بنده هم میرساند که

قبل از آن مردم ندیده و نشنیده اند چیزهای بسیاری نسبت بان میدهند و خصوصاً به حال مثل
 اینکه تلگراف را اول مخترع میدانستند و بحقیقت از مخترع هم کمتر نبود و لیکن امروز تلگراف بدون تا
 هم پیدا شده و هنوز بسیار چیزها هستند که از تلگراف هم عجیب و غریب تر استند + خلقی که گاهی
 حرف حق نشنیده اند چون یکبار می شنوند گمان میکنند که دشنام است + بالجملة اخبار مذکور
 چون اخبارائی که در حیدرآباد و ایران (بلکه در سراسر مشرق زمین) برآورد و مجروریکه پای گرفته اند
 و فاشان در رسید در همان خرد سانی از جهان روان شد + پس از آن بنده شروع نمودم
 بنوشتن بعضی از رساله ها و کتب که مفت بروم می دادم و همچنین مضامین بسیاری که در روزنامه ها
 بیرونی درج میکردم + رفته رفته مردم نرم و عادی شدند از طرز تحریر من و خاموش ماندند مگر
 چنان گمان میکردند که این بیچاره چندی را فریاد میکند و چون دید که فریاد او بگوش کسی نمیرسد
 خود خاموش میشود + مگر چون دیدند که من در طریق خود ثابت بقدم ایستم و بهر گونه سخت و سست
 ز ماند و نا بهنجاری و بد رفتاری و بد کرداری اهل زمانه در ساخته ام و در پیروی سودای خود قدم
 استوار دادم نوای خود را و اگر گونه کردند و شروع نمودند بتعریف و توصیف کردن و پیوسته مرا
 گفتند که الحق تو بسیار محنت میکنی در خدمت برادران دینی خود و هیچکس دیگر چون تو خالصاً
 لوجه الله و بجز خدمت نمیکند برای بهبودی اهل اسلام خدایتعالی جزای ترا دهد + چون من سؤال
 میکردم از اثر این همه محنت میگفتند که بیشک اثر کرده و میکنند و این سخنان من همیشه کمال خوشنودی
 را داشتیم که کلمات من در قلوب هم دینان من اثر کرده و میکند و حقیقت هم بایستی اثر کرده باشد
 زیرا که حق مینویسم و بغیر من و از روی همدردی و حمیت دینی خواه کسی بشنود و خواه کسی نشنود البتة
 کسانی که این بیانات را میگردانند بسیار معدود بودند و هنوز اقلین است که بسیاری از سخنان
 حق من ناخوش اند و بسیار هم کم اثر نموده است و قلوب خلق +

اما اهل ملک خودم که خدا آنها را توفیق خیر دنیا و آخرت دهد و در طریق حق و صراط مستقیم باشد
 فرماید همیشه بر کتب و نوشتهجات من بدیده است که راه و استغاف و بی پروائی ملاحظه فرموده اند تا امروز

همیشه مرادشمن دین و ملک خود و بی غیرت و بی حیثیت و بیدین خوانده اند و دشنامها گفته اند و
 اراده زدن و کشتن نموده اند و بواقع مرا کشتنی و سوزختنی و سزاوار لعن و طعن دانسته اند و اگر چه
 بحقیقت چنین و بیش ازینم و بی شبه موجب خیال و پندار آنها + ابتدا یکی از آنها قلم برگرفته و اخباری
 چیزهای بسیاری که در وجود خودش بود و ثمت های سخت نامزداری و رقی من نوشت + بار دیگر
 بنده و اخباری که اسم بانتهای آن آزاد بود و مضمونی نوشته بودم در آزادی جمعی از هموطنان من نزد
 بزرگواران رفتند و از او خواهش نمودند که جواب آنرا بنویسد + آن بزرگوار قلم برگرفته ابتدا شرح طولی
 در مذمت آزادی و از آن پس هزار بار دشنام و مدتها ثمت نسبت بشخص آزادی موهوم که سر پا
 بشکل دشنام مل فقیر بود بزرگداشت + این همه برای چه بود و محض برای این بود که از روی حیثیت و همدردی
 و اخوت و غیر خواهی صادق و واقعی من همیشه میوشتم که اهل ملک من متصف اند بعضی از صفات
 نامحمود که باید از خود دور سازند و در حکومت و سلطنت آنها اصول و قانون نیست و باید جاری سازند
 اینها بجواب من میگفتند و مردی هستی که لایق نوشتن این چیزها نیستی و چه تو سر پا عیبی چرا معایب
 اهل ملک خود را ظاهر میسازی که دیگران آگاه شوند + و دیگر آنکه میگفتند همین گونه اصول و همین
 قوانین و همین بی انتظامی و ظلم و جور و عدم آزادی برای ملک اهل ملک بهتر است از اصول و قوانین
 کفار و مردمان فزنگ و تو کافری که نام اصول و قانون را بر زبان جاری میسازی + مگر در اینوقت
 فقیر هزار بار شکر میگویم بدرگاه خدا که عاقبت الامر پس از نوشتن و محنت سالهای من و با وجود آن همه
 دشنامها که من شنیدم بیکبار اهل ملک من از خواب غفلت بوش آمدند و دانستند که ملک را
 اصول و قانون و آزادی در کار است و بدون این چیزها ملک را فی محال است + مگر هنوز هم اهل ملک من
 از من راضی نیستند و هنوز هم دشنام میگویند - و لیکن من در حق آنها دعا میکنم که خدا آنها را براه راست
 و صراط مستقیم هدایت کند زیرا چنین معلوم میشود که "ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است" هنوز
 مجالس شورای ملی ما کماکان قوام نپذیرفته و کسانی که در مجالس یا خارج آن مجالس هستند اهل غرض
 و جاه طلب و نیاز دارند و طالب زور و استیلا و خاصه خود میباشند + و بالجمعه تا این فصلانیت را

از خود دور سازند و بموجب اصول هر کسی حد اقدار و اختیار خود را نشناسد و آزادی واقعی در
ملک جاری نشود - و عوالم خلق ملک علم نیا نوزند - ابداً امید نیست که ملک با انتظام و قوم ما
انسان و مذهب شوند +

پنجم - نتایج این همه سخن چه بود؟ - اهل ملک خود را در اینجا برکنار میگذارم که گاهی این
همه سخن قدرند استند و یکس هم شکر گزارین نبود و نیست + اما اهل این ملک - ابتدا چندی را
مختلف طور با گفتگو میکردند - بعضی میگفتند در وی صاحب تواریس سخت مینویسی و دشنام
میگویی خلق همه از تو و دشمنجات تو بیزارند و همین سبب است که تو نتوانستی در این شهرانی بکفایت
بپسند آری و مانند دیگران صاحب دم و دستگاه شوی و همیشه گرسنه + بعضی دیگر میگفتند که حاج
و دیگران را می بیند و رشک میرود از پیخت است که سخت و سست و تلخ و ترش مینویسد و دشنام
میگوید + بعضی دیگر میگفتند (دور روی خودم هم) که در این لباس و عطا و نصیحت و روشن این کتب
و رسالجات اغراض خود را پوشیده وارو + بعضی دیگر میگفتند که عصمت بی بی از بی پادری است
یعنی که چون اسباب و لوازم اعمال دیگران او را میسر نیست لهذا بر اعمال دیگران نکته چینی میکند و
احمال دیگران را بدو مقبوح و شمارد و امثال ذلک + از اینگونه سخنان و کلمات در حق انبیاء
و اولیاء و بزرگان هر دین بسیار گفتند حتی در حق خاتم الانبیاء و ائمه هدی کافر همه را یکیش خود
پندارد + مگر البته این گفتگوها را کافی نمیکند که جابل محض و لاعلم بحت و از جهان غیر ببرد - یا خود اهل
غرض و دنیا دارند و دیگران را هم چون خودی بینند و چون خود میدانند + یا آنکه چندان عقل
ندارند که هر کاری را بفعل رسائی خود بسجند + مثلاً شخصی شراب خوار است و میخواهد فعل خود را
از خلق پوشیده دارد - مگر تا چند میتواند آن فعل را پوشیده دارد و از امکان خارج است که همیشه
فعل او پوشیده بماند + یا آنکه گروهی در حق آن شخص بدگمان یا در شک متذکره آید و اقامت شراب
مینوردد یا نمینوردد + یا آنکه لقین دارند که خوردنی چشم ندیده اند + یا آنکه جمعی از روی خصومت و
خست طبیعت آن کس را متهم میسازند بخوردن شراب و با محکم آنرا لا محقق آن امر در اندک زمانی

برعالیان ظاهر خواهد شد و چنین خواهد بود که تمام مخفی ماند پس صاحب دانش مدّ که آن کس است که تا بطور حقیقت امری بر او منکشف نشود یقین در واقعیت آن نکند.

پس از آن حالت و طرز کلمات و بیانات مردم تغییر یافته بطور دیگر سخن گفتن آغاز کردند که هنوز هم چنین سخن میگویند و در حضور خودم که بحقیقت میدانم که اینها در قول خود صادق استند یا کذب و بی بیشک بعضی هم صادق اند مگر بعضی از بیانات خود مثلاً بعضی که بحقیقت دروغگو هستند بموجب عادت خود زیاده از حد در ریاضت من تعریف و توصیف مینمایند از علم و دانش و هنر و کمال من در حضور دیگران و اظهار افتوس و همدردی هم میکنند باینسان "دردی صاحب هم کی از مردمان عالی و مایع رُز و گلاست در علم و دانش از افلاطون و ارسطو در گذشته اشعار او هیچ کم از اشعار فردوسی و انوری و سعدی نیست و از اشعار آنها تمیز داده نمی شود بیچاره چه بختی میکند و چه کتابها مینویسد تمام رُز و شب باین کار اشتغال دارد شاید تا بحال بچند کتاب نوشته است در زبان انجری هم بی نهایت کمال دارد بحقیقت وجودش مُغتنم است و عجب بهمتی دارد که همیشه کتابی یا رساله نوشته بر خود طبع میکند و در زیر بغل گرفته مُفت بمردم میدهد معلوم نیست که بیچاره از کجای آرد که خرج این کتاب نمیکند هیچکس از حال این بیچاره پرسیان نیست هیچ ماهی نمیکند و که کتابی یا رساله طبع نمی کند و بمردم مُفت نمیدهد مگر در این ریاست کسی از او قدر نگرد و یک ساه آغا صاحب رُز وین هست که یکی از اشعار آن این است "همه غارتگران ملک خوش اند کس نرسد ز شکوه و کن" حقیقه راست میگوید. این البته بزرگان و دانشمندان و بیکان جهان همیشه چنین در سختی در بود اند و لیکن در ردی صاحب خیال مکن که این هیچ و محن تو را یگان شود اگر در حیات تو بکار نیاید در محنت تو بکار خواهد آمد مسلمانان مُرده پرست استند و این کتابهای ترا پس از تو بسیار قدر خواهند کرد و همیشه از تو یاد خواهند نمود تمام کلمات این بزرگواران را نمی توانم در اینجا بکار و بیلافت و طلاقی که بعضی از اهل این ملک بیان میکنند بیان و درج کنم و بی باید دانست که من آنم که خود آنم "طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او بخل از پای زشت خویش" مرا هیچ

والتش بیش کمال و بهتری بیش از آن نیست که درین کتب درج اند و ظاهر نموده ام و ابداً
ازین تعریفهای پنج بمعنی هم خوش نمی شوم + ان البته این بزرگواران بعضی این همه تعریف تحسینی
که میفرمایند اگر دست مبارک را در جیب نموده یک رویه سکه عانی برآورده بطور سحر و جادوی برای
طبع کتابی بفرستد صد هزار بار زیاده مرا خوش و ممنون و مرمون خواهند فرمود. مگر چنین است
قرآن بر سر زبان است و زرد میان جان " آن رویه برای کارهای بسیار مفیده دیگر است نه
برای این کار پنج که نه حظ نفس در آن است و نه حظ روح + بخوبی باید یاد داشت که همین تعریف
کنندگان اند که گاهی یک پول یعنی یک پیسه برای هیچ امر خیری نمیدهند و اگر صد هزار تعریف
بنواهی میکنند که " تعریف بر سر زبان پیسه در سودای قلب نهان است " + احتمال میدهند که در تمام
عمر خود یک سخن راست بپدر خود هم گفته و یک وعده با وفا با مادر خود هم نموده اند. از این
گروه است یک وکیل صاحب که اگر کلمه شهادتین بر زبان راند بطور یقین دروغ میگوید +
ششم - در این مدت دراز که فقیر درین شهر بوده ام بجات چندی و خصوصاً بجهت آنکه کسوت
رسالها و کتابها نوشته در کوچه و بازار و مساجد و محال و محافل عزاد و عروسی و ایام محرم
و غیره بهر کسی محضاً داده ام با هزار مردم آشنا شده ام - بختی کم خانه باشد در شهر حیدرآباد
و اصفهان حیدرآباد که اغلب یک رساله یا یک کتاب من در آن خانه باشد و بعضی دیگر هیچ داده ام +
در میان این آشنایان امرای عالیشان هستند - جاگیردار و زمیندار - منصبدار - عماید و عمده داران
ریاست شیعه و سنی - عرب و عجم و ترک - و کنی و هندوستانی و مدراسی (و هند و فارس) و غرض که
هر صنفی از اصناف خلق میباشد از اهل اسلام + امروز زمینداران و جاگیرداران و منصبداران غالباً بلکه
تماماً باشندگان ملک هستند و بی بسیاری از عمده داران عالی شان و وکلای صاحب دولت
و ثروت و کسانیکه در پیش چشم بنده صوبه دار و تعلقدار و نواب و جنگ و بهادر شده اند و غلبه ملی
بیگانه بوده و هستند + اگر نخواهم بطور تخمین بگویم تخمین که این آشنایان پنجاه یا بیشتر شده اند که
بعضی از این ملک رفته اند و بعضی فوت شده اند و بسیاری زنده و موجود هستند که خدا بر عمر و عزت

دولت آنها بیفزاید و توفیق خیر و نیا و آخرت با آنها عنایت فرماید از این عدوت مردم بلبور منسوب
کس بخوبی مرانشناخته وی شناسند و مکر در مجالس و محافل صحبت و گفتگو هم در زبان و قلم
آنها دست داده و غالباً هم مراد کوچه و بازار و مجالس و محافل دیده اند که لیست رسالجات یا کتاب
زیر بغل داشته ام و تقسیم میکرده ام و از میان همین اشخاص بوده اند آن گروه تعریف و توصیف
کننده و رونکو و وعده خلاف سابق الذکر +

حالا باید تا نقل نمود که نه بلحاظ آنکه مراد آنها حقی بوده یا احصائی بر آنها داشته ام یا نه
با آنها کرده ام که مردمن پرزده آنها باشند و مرد خود را طلب کنم بلکه بمقتضای عالم بشریت - همان
همین - هم مذهبی - همدردی - اخوت - قوت - مروت - و اخلاق و ترقی قوی مرا توقع بوده
است که هر فردی از افراد این پنج هزار یا پنجاه کس از امیر بسیار عالی شان گرفته تا کسانی که
اقلابیت یاسی رویه در ماه آمدنی دارند بحسب قدرت و طاقت و استطاعت خود گاه گاهی
برای مد و خارج این کتب و رسالجات اندکی از من دستگیری کنند + مگر باید دانست که باز بمقتضای
عالم جنیت و قربت دینی مرا از انگریزان و هندوان و فارسیان ابد توقع نبوده است بلکه از
مسلمان همین خود توقع بوده + باز پیشتر آمده میگویم مرا از سنی توقع نبوده بلکه از هم مذهب
خود شیعیان حضرت علی مرتضی ع توقع بوده + باز میگویم مرا از هندوستانی توقع نبوده بلکه از
حیدرآبادی و از رویشان توقع نبوده بلکه از صاحبان دولت و ثروت توقع بوده + ولیکن از
آمر او صاحبان دولت اهل تشن هم توقع نبوده بلکه از آمر او صاحبان دولت اهل تشیع توقع
بوده است زیرا که گفته اند الاقرب مینع الا بعدا + اکنون می آیم بر تفصیل این اجمال
(۱) آمرای حیدرآباد و مومنانسی و شیعه و خصو صا گروه ثانی + از قدیم الایام رسم همه ملوک
اسلام بوده است و این رسم این زمان و خصو صا حیدرآباد و نیست چنانچه سعدی در گلستان خود
کیفیت ملاقات خود را با یکی از بزرگان بیان میکند و در آنجا دیگران را آگاه میسازد که بدرع
پادشاهان و وزراء و آمر او مردی را هر که بدون وسیلت یا بدون کاری و اسباب ظاهر

بدوازده این کسان برود به وجه و مرتبه که باشد اگر تا بشام برپا بایستد کسی از غمی پرسد که تو
کینستی یا آنکه چند سخن نا بهنجار هم می شنوی " این گریان میگردد و آن دامن " + باین سبب من
گاهی بدوازده این بزرگان عالی شان زرقه و میروم + (۲) مگر لحاظ مذکور بکسی استخوانا و بعضی
علائق این امر اشیه که باینده آشتیانی دارند گفتگو کرده ام که آیا ممکن است که نواب شما در طبع این
کتاب یا این سبک مراد می فرماید + این اشخاص که غالباً خود نیز نیک نفس و با مروت نیستند زبان
افسوس و اسف گشوده میگویند " آقا چه گویم که این نواب صاحب چگونگی است و چه مزاجی دارد -
گاهی در این عوالم نیست و باین امور التفاتی ندارد - گاهی باین کتابها نگاه نمی کند - تمام کارخانه او
در قبضه اختیار و اقتدار فلان منشی یا فلان هندوستانی است - بدون اجازت و مشاورت فلان
منشی یا فلان هندوستانی آب نمی خورد و یک پیله کسی نمیدهد - این اشخاص و کسان این اشخاص
مثل فلان منشی و چهارپا او و اورانگ گرفته و خود میوزند و میزند و ابدانی گذارند که یک پیله کسی بدو
علاوه بر این بیچاره بسیار مقروض است و امثال ذلک " + مگر بنده در اینجا تمام کیفیات و احوالات
را نمی نویسم زیرا که دیگران همه از حالات خود و یکدیگر بخوبی آگاه اند - حرف برای نموده منشی از
خوارگی و حکایت را بیان میکنم در ذیل -

دو سه سال پیش چندین عریضه رحبت کرده خدمت یکی از امارت بسیار عالی شان رفقه
شیه این شهر عرض نمودم مشعر بر اینکه چندین کتاب زرقه موجود است که برای طبع آنها محتاج
بر دو یاری صاحبان بهمت در شناس استم اگر ارشاد و اجازت باشد اینها را آورده از راه خطه
سرکاری بگذرانم + پس از مدت روزی جوابی آمد (که رسم جواب عریض هم در این ملک معدوم است) +
مضمون آن جواب این است

" مکرری - تسلیم - بجواب مرفقه شما موصومه عالیجناب وزیر
سرکار عالی مرفقه شما دی چند سال است که حکم جناب محترم الیه نوشته می شود که شما عریضه
بجینین کنند که بعضی تعلیمات کارآمد خواهد بود و چونکه

لذا جناب محرم به افسوس ارشاد میفرمایند که در این باره کاری کرده‌اند و نمیتوانند فقط

نوروز

سوقا محرم

چونکه میخواهم در این کتاب که موسوم است به "همدردی" نام هیچ بزرگوار را از این قبیل ذکر کنم بلکه نام این بزرگواران را نامبارک میدانم که در کتاب بنویسم لذا بعضی از کلمات این جواب را از قلم فرو گذاشته جای آنها را خالی نهادم + گر این حکایت پدیده شباهت دارد با آن حکایت که در حکایات لطیفه درج است "فقیری بدروازه توانگری شد و تقیه نانی طلب کرد از اندرون خانه جواب آمد که بگیم در خانه نیست - فقیر گفت تقیه نانی طلب کردم بگیم را نخواستم که چنین جواب میدی" بنده صرف چند روپیه از جناب محترم الیه توقع داشتم و گرنه خود صیغه تعلیمات و دفتر تعلیمات و ناظم تعلیمات را بخوبی میدانستم و می شناختم + شاید که چون عریضه فقیر در زبان فارسی ایرانی بود این محترم الیه مطلب آنرا نفهمیده بود +

چندی پیش بطور اتفاق بکان حکیم صاحبی رفتم - در ضمن گفتگو او خود فرموده فلانی من در نزد فلان امیر عالی شان نوکر هستم اگر شما خدمتی داشته باشید بفرمایید تا انجام دهم + گفتم بیشک جناب فرشته که میخواهی محضاً کار خیری برای برادر موسی بکنی + کتابی با و داده گفتم در دست تو اب صاحب پیش نماشاید پنجاه جلد از این کتاب را بی مله هم خریده در میان چاکران خود تقسیم فرمایید یکماه دیگر باز حکیم صاحب را ملاقات کرده گفتم نتیجه عنایت جناب چه شد - گفت هنوز تو اب صاحب آن کتاب را ملاحظه نفرموده + در ماه شوال گذشته که حصه اول این کتاب تمام شد روزی علی الصبح نزد حکیم صاحب رفتم گفتم این کتاب را ملاحظه فرمایید که چه نام نیکی دارد یعنی "همدردی" غالب این است که اگر تو اب صاحب ملاحظه فرمایند عرق همدردی او بگرفت و داده برای طبع آن فقیر را همدردی فرماید + حکیم صاحب زبان به عاذیر گشود و در حضور چند کس که نشسته بودند فرمود ویدی صاحب اگر من این کتاب را بخدمت تو اب صاحب برسم یقین است که تلازمی را خواهد گفت که کتاب را

بر من نگذاشت تا بعد ملاحظه کنم و اگر گاهی اندر فرصت ملاحظه ایگونه خبرها دست میدهند. نزدیک میسر
 میسر بدست میسر از دست تو میسر و بنده با خود اندیشیدم که حکیم صاحب این معاذیر را پیش میگرد
 که تو قریب از بعضی نیارد. گفتم بسیار خوب من کتاب را میبرم مگر زبان جناب که در و نخواهد آمد و تکلیفی
 بدو جز بار یک نخواهد رسید پس جناب زبان خیری بجزکت در آید و باقی را به نصیب بنده و اگر آید
 من هزار یا پنجاه روپیه از ذواب صاحب نمی خواهم اگر ده روپیه هم عنایت فرماید کافی است +
 هفته دیگر خدمت حکیم صاحب رفته گفتم بفرماید که خبر امیدوارید یا خبر یأس. جناب حکیم صاحب
 در حضور چند کس فرمود "برو الله همان روز عرض کردم و ایدای جوانی نشنیدم" با خود اندیشیدم که
 حکیم صاحب مؤمن است بیشک چنین سوگند میخورد و قول خود صادق است بر خاسته از بی کار خود
 روان شدم + پیر مردی را بجانبشسته بود گفتم "ترافران داده بودند که کتاب بنویسی" گفتم
 آسمان دینی پرور فرمان داده است مرا که کتاب بنویسم و از دینی طبعان برای طبع آن مدد خواهم +
 سال قبل ازین کتابی نوشته بودم که خصوصیت داشت بحضرات شعیان فاضل مخلص
 دینی زبانی حضرت علی مرتضی ۲ و خدمت بعضی از این بزرگواران بردم برای مدد طبع آن + اگر چه ابتدا
 عزم خود را بخرم کردم که در این کتاب ابدان نام کسی را بر قلم جاری سازم خواه کسانی باشند که
 از آنها شایم و خواه کسانی باشند که از آنها شاکر و احسانمند مگر ابدان حتی نمی بینم و در کمال
 کسانی که از آنها شاکر و ممنون استم و آن هم خالی از فائده نیست + لهذا بخدمت خوانندگان
 عرض میشود که منسوب باین کتاب مذکور الصدرا ابتدا در خدمت دو جوان رفتم یکی نواب وزیر جنگ
 و دیگری دکتر میرزا کریم خان و هر یک پانزده روپیه نقد داد + پس از آن چند وکیل هندوستانی
 دیگری دو اشخاص دیگر حیدر آبادی بعضی پتخروپیه و بعضی دو روپیه نوشته دستخط فرمودند + از این
 بزرگواران بعضی مبلغ عنایتی خود را تمام و کمال هم ندادند + یک سینه بزرگوار در آسی که مکان او
 نصیب داشت و از اشعار او گرفته پتخروپیه نوشته بود مگر بعد از مدت دراز آمد و شد بسبب فقر و عدم استطاعت
 معاضد خواست بنده بهمت والای خود او را معاضد نمودم زیرا که سچاره قابل ترحم است بموجب

ع "آنانکه غمی نراند محتاج نراند" یک نواب عالی شان والا جای که اگر چه نوابی از ورقه دولی امارت
بر او باقی است و عده فرمود که بویکیل صاحبی که مستعد است فرمان دهد برای عنایت چند روپیه بگر
از چهار ماه قبل از طبع کتاب تا چهار ماه بعد از طبع کتاب و چهار ماه بعد از تقسیم آن کتابها در
مجلس مرثیه خوانی خودش و پس از پنجاه بار تحقیق از آن بویکیل صاحب و سه خطه جبهتری قلم برگز
ناش در کشیدیم و گفتیم "امیر ابن امیر خلاف وعده کند" توفیقی چه بود از کدیر بازار +
یک سید جلیل القدر نبیره شخصی عالی شان پس از صد وعده خلاف از زمانهای ماضیه برای
آنکه در خصوص مدو طبع این کتاب وعده او واقع و بر آن اعتقاد کنیم شوهر مشیره خود را هم گواه ساخت
و ضمین مگر آخر الامر وعده خلافی نمود و لیکن تا کنون هر زمان که در ایام محرم مرا می بیند باز سلام علیک
می کند و مرا بمجلس عزاداری در خانه خودش دعوت میفرماید مگر من خلاف میدادم که بخانه چنین شخص
کاف و وعده خلافی قدم گذارم اگر چه برای خاطر امام حسین ع هم باشد +

کتاب مذکور چهار آنه قیمت نهادم چرا که مبلغ گرانی در طبع آن خرج شده بود و در خانه
آن امیر بتوسط همین سید بزرگوار در میان صد نواب و جنگ و بهار بقدر دو صد جلد تقسیم نمود
در قدمت چند کس از مولویان ۱۰ و ۱۵ جلد گذاشتم که بار اوت کیشان خود بدهند و در کوه و
بازار هم بقدر ۵ جلد را بر مردم دادم - مگر از اینها یکی هم یک پول یعنی یک پیه عنایت نفرمود -
و غالباً مردم میگویند "آقا صاحب تو همیشه کتابها را مفت بر مردم میدی حالا بر اقامت طلب میکنی؟"
در اینجا یک رسم نیست بلکه عیب است که کسی روپیه یا پیسه در حبیب یا کینه خود بگذارد و جز در ایام
عرس های کوه شریف و کوه بابا شرف الدین و اشال این ایام و اگر بدر خانه های اینها کسی برود
یا شب در آنجا بدهد هفته اند یا جلاب گرفته اند + بالجملة این است عموماً حالت گرفته شیعیه و جیهه آبا
از امیر عالیشان گرفته تا برود بدیگران که بنام حضرت علی جان میدهند و اکثری هر روزه زیارت
عاشورا میخوانند و بر سر زبان دارند بانی انت و امی + مان البته در میان امرای شیعیه حمید آبا
یک فیاض علیخان است که اگر چه او هم گاهی چیزی بمن نداده مگر باید بگویم "اگر حاجت بشی کسی"

که از خویش بقدر آسوده گردی - من بکر با او نشسته ام و صحبت داشته ام و در هر مجلس
مرثیه خوانی او هر ساله دوسه بار بخوان او نشسته ام و نوکران و چاکران او نیز چون نوکران دیگر
آمرار در شوق و بی ادب نیستند - همین دلیل است بر سلامتی مزاج و نیکی سیرت و اخلاق و علای
منشی او + همیشه در راه که مرا می بیند بویای سلامتی من میشود اگر چه مردی هستم غریب و حقیر -
پس ثوابی و امارت و جنگی و بهادر می تعریف کسی نیست بلکه اخلاق و تهذیب و انصاف تعریف دارد +
ولیکن در این مقام بنده باید بگویم که یک طاعون عامی از عدم بهد روی و مروت و قنوت و
وجود و رونق و وفای و وعده خلافی تمام حیدر آباد را فرا گرفته و سستی و شلوه - ملکی و غیر ملکی - عرب و عجم -
و حتی تعلیم یافتگان کالجها و یونیورسیتی های انگریزی هم باین امر افسوس خیز شده اند + گاهی
نی توأم کان بیان کرد آنچه بر من گذشته است در حیدر آباد و مخصوصه از رونق و وفای و وعده خلافی
عموم اهل این سرزمین + خدا گواه است که بعضی اوقات چنان طبعم ریخته شده که آب در چشم آمده
و گویا که کرم شکسته و نصیبه خود را لعنت کرده و خود را سخت ملامت نموده ام که این چه حال
بود که من کردم که با عدم اسباب و زریار و درد گار و با وجود عدم شوق و بی پروائی مسلمانان
چنین کار عظیمی را بر خود گرفتم که در آن خیر دنیا و آخرت نه برای خود من است و نه برای هیچکس
همدیان من جز آنکه اوقات عزیز و جان عزیز خود را بر باد دهم و بر در و دیوار و دیوار و دیوار
و بدون سرمه و خلاف میگویم که از میان آن معدودی که از ابتدا تا ایندم حمایتی با من داشته اند
همیشه سه ربع سستی بوده اند و یک ربع شلوه و از آنها سه ربع هندوستانی بوده اند و یک ربع و کنی
پس بقول منطقیان از اینهمه فضا یا باید این نتیجه را بر آورد که غرض از دین و مذاهب هیچ چیز دیگری
نیست جز انسانیت و بهر روی - حافظ میگوید " مرید پیر معانم ز من منجای شیخ " چرا که عدله
تو کردی و او بجا آورد " غرض از مذاهب شیعه و سنی این نیست که اگر شیعه بمیرد شیعه او را کفن
و دفن کند و اگر سنی بمیرد سنی او را کفن و دفن کند چنانچه همیشه اهل ملک و هم دیهان من گفته و
میگند که اگر در سکندر آباد بمیری که ترا کفن و دفن میکنند + حمدی و سه مذهبی صرف برای این نیست

که در بیات کسی را پنج رسانند و در شتی و مصیبت او را یاری نکنند و بی در مرگ او را کفن و دفن نکنند
 چون مرا حقی برستیان نیست مع ذلک زیاده بر من مهربان اند و در حیات من اگر در محاسن من
 هم مرا بجا نک سپارند من بی نهایت احسان مند آنها خواهم بود + بلکه از این هر دو فارسیان
 بهتر اند که آنها بیگانه اند از دین و مذہب من و با وجود این بسیار عنایت و مهربانی دارند با من
 پس اگر آنها مرا در و خشم بگذرانند من از آنها بیش از سنی یا شیعه احسان مند خواهم بود + "هزار
 دوست که بیگانه از خدا باشند" فدای یک تن بیگانه گاشنا باشد + بالجمله دین و مذہب و طریقه
 و فلان و بمان صرف اسباب و ذرائع "اتانیت و همدردی اند" و گرنه خود بحقیقت بیخ نیستند
 ائمه مسئول یوم القیمة ماذا الکسبت ولا یتقال بمن انتسبت +

اگر چه در این وقت از هر فرقه محدودی نیک خصال و نیکو صفات در این شهر وجود دارند که
 آنها را باینده عنایت است مگر بیشک از میان سنی یا سنی ربع اند و از میان شیعیان یک ربع + یک
 نواب عالی شان میباشد که والد جنت مکانش سی سال پیشتر باینده عنایت میداشت و در زمان
 حیاتش غالباً عنایتی در حق من میفرمود و در موسم انبه چند بار انبه برای من میفرستاد + این بزرگوار
 نیز غالباً خوانی یا حصه یا انبه برای بنده میفرستاد + یک بزرگوار قلمرکان در سکنه آباد بود که
 نیز از بمان اه اهل باینده عنایت میداشت + اکنون دو فرزند خلف سعادتند از نو بجا مانده اند خدا
 آنها را با عزت و دولت عمر طولانی عنایت فرماید + کمال احترام را از بنده میکنند و همیشه اصرار و
 ابرام دارند که من در مکانات آنها در هر جا که باشند روز یا شب یا چند روز و هفته بمانم (اگر چه مکان
 اصلی آنها یک است و بی بلخاط عمده و قرب و جوار و فخر خدمت خود جدا جدا هستند) خواه در
 مکانات خود باشند و خواه نباشند هر زمان که بنده دارم مکانی شوم و وقت چائی چائی و وقت طعام
 طعام میسر شود اگر شب بمانم جای خفتن نیز در کمال خوبی و راحت موجود است + یک بزرگوار دیگر است
 که سالهای دراز است بنده پس از بیست روز یا یکماه ب مکان او میروم و تمام روز در خدمت او
 بسر میبرم و همیشه میگوید که رازی شد که نیامده این مدت در آنجا بودی + اکثر اوقات اصرار میکنند که

شب هم در خدمت او بسر برم + و کان فلک بعضی از دیگران هم ازین قبیل فرشتگان میباشند - و فی
 چنانچه گفتیم این شخصی بسیار معده و اندوهناک و میان ذلتها و اجب دیگر + بیشک اگر شمی
 را در حیدر آباد اتفاق مانند آنقدر از هم ندیدیم کسی نیست که بحال خاطر جمعی در مکان او
 بروم و شب را بروم آرام بلکه باید کفشهای خود را نیز بر سر نهاده بخوابم + البته یک بزرگوار بود که عزم
 شد + هر ساله در ایام محرم دو روز در حیدر آباد بعنایت دوست عزیزتی شب را بسر میروم +
 این دوست خود در سکنه آباد مکان دارد و در ایام محرم بحد آباد رفته در مکان دیگران بسر
 و امسال سیاه بود لهذا درین سال بشهر هم نرفتم +

در این مدت دراز و آرزو در دلم بماند - اول آنکه ازین هزاران کس که مرا می شناسند
 گاهی یکی بمکان بنده تشریف آرد و حال مرا به بیند و احوال مرا پرسد و از محنت من آگاهی بهم رساند
 وقتی بزرگوار می و عده فرمود که باری قدم رنج داشته کلبه اخوان مرا بقدم میمنت لزوم خود مشرف
 سازد - مگر نصیب ناسازگار نا بهنجار من آرد و راه گشت و از آمدن بازداشت و تا کنون منتظر
 مقدم او هستم + البته اگر صاحب عهده و مالک از بسیاری بوم از مقامات بسیار دور دیدارم
 می آید + ثانی از این هزاران کس هر یک هزار بار مرا پیاده در روز آب و ایاب بروی را بگذارد یعنی
 سد تالابین ساگر دیده است و گاهی یکی گفته است آغا بیاد در گاری من بنشین + شاید یکی یادم
 کس از مسلمانان چنین عنایتی را در حق بنده فرموده باشند - مگر بیشک از فارسیان مگر چنین
 عنایتی بطور رسیده است و سبب آن این است که دوسه کس از آنها چندین نزد من فارسی
 خوانده اند و گویند که احترام استاد یک کس بسیارین هم لازم است + بالجمعه این شیخ حال
 سی چهل سال است و باین مختصر تمام نمی شود " و قریب تمام گشت و با خور رسید عمر ما همچنان در اول
 و نصف توانده ایم " + اکنون باید برویم بر سر مطلب اصلی +

اما مطلب اصلی

بازاحت گفتیم این گفتار
 منزل بگذارد و جبهه آن بردار

آنچه را که بظاهر من شرح حال خود گفتم ابد آنستی بمن نداشت که یک شخص اندیستم
 بلکه یک شخص استم از کرد و ما و یک قطره ام از یک محیط بمن نه امید از شاهای دارم و نه بیم
 از وزیری نه از زید شاگردم و نه از عمر و شاکی و بر این کلام یقین و اعتماد دارم
 از خدا و ان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف او است

و خود گفته ام

رباعی

ای بار خدا تو صاحب منم دانی تو مالک جان و دود و هم در مانی
 راضی بر ضای تو ام از نیک اربد تو خاتمه کار به از من دانی

رباعی

عزت ز تو می باشد و ذلت از تو نعمت ز تو می باشد و نفقت از تو
 کس را زسد چون و چرا در کارت دولت ز تو می باشد و نکبت از تو

رباعی

بعد از تو بچ کرده تنم ایمان است در راه تو ام راهب قرآن است
 گر جان رود از تنم بر این مهر و نشان شک نیست که این بهشت جاویدان است

رباعی

رذائق توئی واسطه اش هست نظام جاوید ز محبوب علی ماند نام
 محبوب بود و در دل عالم محبوب این است دعای بنده چه هیچ و چه شام

رباعی

همچون ابل من بودش عمر و راز همواره در لطف تو اش باد و فراز
 اقبال همواره باشدش روز افزون با عیش و طرب همواره باشد و مسأ

رباعی

فاطر نبود ملویش از دور سپهر همواره بود بکام او گردش مهر

اقبال نماید بر خشن مردم چهر پیوسته بود و زحمتی نداشت و دید که مهر

رباعی

یار سب بدر کین منته کار مرا در خدمت و نون مد و گنجی باله مرا
از دوست چنین گمان اگر گل باشد وانی تو که در و یدیه بود خار مرا

رباعی

در قبضه تو بود همه کار بهمان باشد بتو آشکار هر راز نهان
از بنده شکایت از کند کس بجایست نعمت ز تو باشد از تو باشد احسان

آنچه نوشتم شرح حال هزاران کرد و مخلوق خدا بود از زمان حضرت آدم تا ایندم و شرح حال
هزاران هزار کرد و خلق است از ایندم تا قیامت و شرح حال ضحاک و فریدون و سلم و تور و ایرج و
شرح حال مالک قدیم و غلیه بهمان بود و شرح حال فارون الرشید و امون و امین و حجاج و
شرح حال یزید و امام حسین علیه السلام و اسیری و خنران پیغمبر اسلام بود و شرح حال کور و
اهل اسلام بود از ابتدای اسلام تا با امروز و بیان آن بود و بیان آن است که چرا همیشه حالت
مسلمانان بر خلاف وضع واقعی جهان و تمدن و همدردی و اخوت بود و امروز هم در سر اسیر همان
چنین است و این بیان آن است که چگونه مسلمانان اینسان ذلیل شدند و عیسویان اینسان ترقی
کردند و این بیان آن است که چگونه پوست پوشان بهیمه آسای عرب بر رویان و ایرانیان غالب
آمدند و نیز پوست پوشان بهیمه آسای یورپ در علم و دولت و دانش و سائنس باین درجه کمال
رسیدند و این بیان آن است که چگونه چند کس سوداگران انگلستان بر خاسته بملک هند آمدند
و چنین مملکت عظیم آتشان را با کور و باها و قاپض شدند و امروز سی کرد و خلق را لگام بسر افکنده
بلکه هزار در بینی در انداخته اند و چگونه شست قلیلی مملکت و سوم امریکا را چنین مملکت قوی ساختند
چگونه تاپان بخردی پشته روس را به غلظت پیل و مانی در هم شکست و کان فلک بر و تا هر کجا
که بخوای و تپه بخور خاکی کسی گمان نکند که این شکایاتی که من کردم خاص منسوب بخود کردم -

نه - اینها نسبت داشتند برسی کرده مسلمان موجوده جهان و هزاران کرده مسلمان آینده جهان + آنها
که مرز و رفتند بجای گریستن بر احوال آنها نیست بلکه جای گریستن است بر احوال زندگان
حال و آیندگان مستقبل +

و لیکن اگر ما در میان یک کرده مسلمان بلکه در میان مسلمان سر اسیر جهان نشسته سوال
کنیم که سبب این حالات در میان مختلف اُمم سابقه و موجوده چه بود و چیست و چرا باید امروز
سیصد میلیون مسلمان در روی زمین کالعدم و اجسام بی روح باشند و یک ریاست در میان
اینها قوی و یک قوم در میان اینها انسان و بار روح نباشد و تحمل که باستانی ده کس تا ما خواهند گفت
"نصیب قیامت اقبال" + خدا رحمت کند حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه را که گلستان خود را نوشت
و اکثری از مسلمانان نادان را از هر صفت نیکی بازداشت - از بهر روی - فتوت - مروت - هنرمندی
و دانش - محنت - سعی - جهد - انصاف - عدالت - اتفاق - اتحاد - یگانگی - مردانگی و دیگر صفات
و خصال حمیده همه را بازداشت و همه را تن پرور و سست طبیعت نمود که همه بر زبان دارند " اگر
بهر سرسختیت هنر و دصدا باشد - هنر یگانیا بدو سخت بد باشد " + "دیگمیا اگر بونصه مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج" اوفاده است در جهان بسیار بی تمیز از جند و عاقل و خوار + و لیکن
نه چنین است - سعدی مردی بود جهان دیده و تجربه آزموده و بسیار کامل و عالیشان و جهان
سان مجبور بود که بزرگان دین و خود خاتم النبیین ص مجبور بودند زیرا که مسلمانان بروقی قول خدا
هم عمل نکردند و نمی کردند + هر زمان که رسول الله فرمود قرآن بخوانید در هر مقام و هر سجده
هر اهل گذار نشسته قرآن میخوانند اگر چه ابد اخوای واقعی آیات قرآن را نمی فهمیدند - لیکن هر زمان
که رسول الله فرمود بها و کنید یک بهانه و عذری می آوردند که شغلنا امور الدنا و اهلینا
فاستغفرلنا + سعدی صاحب بخوبی میدانست که تحمل تا زمان خودش هیچ اهل بی در خرابه
گنج نیافته بود - و لیکن البته از قدیم دو قسم از اهلان بوده اند که گنج می یافته اند - یکی شخصی
که کسب و تجارت صاحب دولت گراف بود و با وجود اهل بی هنری + دیگر شخصی که بکار و حلیله

و فریب و چاپلوسی و شیادی و قوادی و قوآنی و سطرپی و سحرگی و هنرانی و رشوت ستانی و
 اینگونه اعمال صاحب دولت شده بود و با وجود ابله‌ی و بی‌هنری - این هر دو شخص در این زمان
 هم بشمارند + از آنطرف سعدی صاحب خوبی میدانست که قبل از او و در زمانه او هزارها
 کیمیا گرد در حسرت حصول کیمیا مرده بودند چنانچه در زمانه و در پیش چشم ما هم هزارها ابله هستند
 که در خراب گنج یافته‌ی می یا بند و لیکن از ابله‌ی همان گنج را در امید حصول کیمیا بر باد میکنند
 و حسرت وصل آن شاه‌ناپدید را بگور می‌برند +

ولیکن اگر سعدی صاحب در این زمانه میبود و یک سفری در یورپ و امریکا می نمود و تحقیق
 این امر بحال خوبی بر او معلوم می شد که در آنجا بایشک متعذ اشخاص چه که ابله باشند و
 چه که باو التشن هم بدلف خدا و یاری بخت و هم بخت واقعی زمینی را می گفتند و کور و مالدوت از آن
 حاصل می کردند یا از آهن - یا از زغال - یا از لفظ - یا از مس - یا از قلع - یا از سیم و زر -
 یا از صد ماسم فلزات و معدنیات دیگر + و از آنطرف بعضی از خردمندان هم هستند که بطور حقیقت
 کیمیا را حاصل میکنند - یک شخص گرامفون ساخته بمک هند می آرد و کور و مالدوت میبرد و دیگر
 مودور کار ساخته می آرد و کور و مالدوت میبرد + از این زغال معدنی چیزهایی که مردم یورپ حاصل کرده اند
 هیچ کم از آن نیستند - در تعریف شیئی که "تار کول" میگویند یعنی تارهای که از زغال
 حاصل میشود در اخباری مضمون طویلی نوشته بودند و شش بر فواید بسیاری که عقل حیران میشود
 و در فائده آن مضمون لب آن را چنین نوشته بود -

"It is a palette of gorgeous colours, a medicine chest of potent drugs, a whole arsenal of terrible explosives, a vial of delicious flavours and a garden of perfumes - the most protean variegated substance in the world."

این شیئی را در عربی قطران و در فارسی قیر و از آرد و هندی گویا و امر میگویند و بی تحقیقش معلوم نیست چنانچه باید

ایمانی جنس خود پرورش میکنند و این خود یک جان است و نباید که بخت بشت زن و بچه را پرورش
کند و اطفال خود را بمرسته تربیت برای تربیت و تعلیم +

محتاج این حال پندار چیست؟ همین است که آن اقوام در آن حالت ترقی اند
که با خوبی می بینیم و این اقوام درین حالت مذلت و تنزل اند که با خوبی میدانیم + و میان آن
اقوام آنهمه صاحبان علم و دانش و هنر هستند و در میان این اقوام اینهمه جاهل و نادان بی هنر +
صاحبان دانش آن اقوام همیشه در راحت اند و صاحبان دانش این اقوام همیشه در سختی
حالت و در تکلیف و مذلت اند + اگر من حالت خود را شرح دهم شاید کسی بگوید که این بیانات
را کرده است برای اظهار غرض خود - ولیکن این مثالی است برای حال کورما مخلوق دیگر -
و اگر برای اظهار غرض خود نیز باشد هیچ قیاسی ندارم + من میگویم اگر در این مذلت و راز کسی
از حال من آگاهی حاصل کرده بود و چنانچه باید و شاید فراغ خاطر من دست داده بود تا این زمان
من چه شده بودم و چه کارهای مفید برای کما مخلوق خدا کرده بودم و حال آنکه نه خود از بهمان
بهره حاصل کردم و نه دیگران از من فایده برگرفتند و اینهمه نقصان خلق الله شد + همین است حال
هزارها و کلهای دیگر که نه خود ترقی میکنند و نه از وجود آنها کسی را فایده است و گویا وجود کالعدم
استند + حالا اگر کسی بگوید اینهمه از خواست نجات این اشخاص است من میگویم نه چنین است بلکه
این از خواست کوب اسلام است که مسلمانان باید باین تکلیف و مذلت در باشند + از آنطرف
هنگامیکه اقوام دیگر در تحت این شعور واقع استند

گر بغری رود از شهر خویش
سختی و محنت نبرد پینه دوز
نصاری در تمام خاک اسلامیان بجای
خطر مشغول اند - برخلاف مسلمانان که در تحت این شعور
واقع اند

در بغری آنکه از ملک خویش
گر سده سخت ملک نبرد
یک مسلمان را کسی آشنیده است که در خاک نصاری بجای اشتغال داشته باشد و اگر باشد کار

پستی و عمل بی تحقیق خواهد بود + برای مثال مینویسیم که اکنون در این ریاست حیدرآباد و سه چهارم شهر
 عظیم ریاست در قبضه یورپین است و همچنین در ایران و ترکی و مصر و افغانستان و زنگبار و مراکش
 و جامای و دیگر هم (مثل چین و غیره) اگر چنین رشتہای عظیم در قبضه آنها باشد بخوبی کافی است که
 زور و استیلا داشته باشند و هر چه خواهند بکنند و بحقیقت ما مسلمانان بهر حال بیچاره و محتاج آنها
 میباشیم و مجبوری و نیز به طاقت و بی لیاقتی و عدم آگاهی از ملکیانی باید آنها را در کارهای خطرناک داریم
 و آنها را از تمام حالات ممالک خود آگاه سازیم + ان البته جای شکر است که در این وقت یک
 مسلمان در کونسل وزیر هند نشسته است که باعث افتخار و مایه مباهات تمام مسلمان جهان است
 و بی او هم مانند تصویر بر دیوار است + ولیکن اگر زور و استیلا ی این بزرگوار را در کونسل وزیر هند
 در مقابل زور و استیلا ی یک انگریز - یک جرمن - یک روسی - یک امریکائی - یک وندیزی -
 یک فرنیسی گذاریم که در ترکی یا ایران یا مصر و جای دیگر است آن وقت معلوم خواهد شد که
 "میان ما و من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است" علاوه بر این این شخص
 اول و بار اول و یک شخص واحد است و حال آنکه سالهای دراز است که در ممالک مسلمانان
 صد و هزار بار بوده و امروز هم هستند + باری باز باید بگوئیم "اقبال نصیب قسمت - هیچ کاری
 بدست بنده نیست - هر چه هست بدست قضا و قدر و نصیب است" +

خاتمه کلام و خاتمه کتاب

غرضندگان و صاحبان دانش ما باید بر این خاتمه کلام بحال وقت ملاحظه فرمایند و بدانند که
 تا اینجا آنچه نوشته شد تا ما بمنزله تمهید بود و این خاتمه بحقیقت اصل مطلب و غرض و مقصود این کتاب
 است + این کتاب صرف برای دو مطلب بسیار عظیم اتم است اول **تجدید دینی و ملی** و ثانی **تجدید علمی**
 اهل اسلام + و از میان این دو یک نتیجه بی نهایت واجب و لازم و اتم و ضروری است تا بدانکه مسلمانان
 جهان خود را از چنگ زور و استیلا ی فساد ریائی بخشند و پیش از این مغلوب و شکست خورده و

تحتاج بآنها نباشند +

شهر است که ناپلئون اول گفته بوده است که لفظ "ناممکن" را باید از کتب لغت
تخارج یعنی از جهان معدوم ساخت - ولیکن ناپلئون در این رای بر خطا بود زیرا یقین است
که گرفتاری خود را ناممکن نمیدانست و حال آنکه آخر گرفتار آمد + پس در دنیا بسیار امور
ناممکن میباشند - از آنجمله بنزدی بنده ضعیف این هر دو امر "همدروی و ترقی" مسلمانان
بجای ناممکن است و همیشه رای بنده همین بوده است +

اما همدروی یعنی اتفاق مسلمانان - از تجربه سالهای دراز - از تاریخ یک هزار و
سیصد سال اسلام - از آنچه هر روز از نظر ما میگذرد و باستماع مادی آید - از کتب
رسایاتی که هر روز نوشته میشود - از اقوال و افعال هر دو عالم و بحال معلوم میشود که همدروی و
بصارت آخری اتفاق مسلمانان ناممکن است + (چونکه اتفاق هم از همدروی میشود لهذا در
اینجا بجای اتفاق همدروی نوشتم) + اگر چه مسلمانان دو شعبه عظیم هستند و همیشه ذکر حالات
این دو گروه در میان و بر سر زبان همه معلق بوده است تا با امروز - ولیکن از جهان ادب و هنر
و دولت بوده اند و درینوقت عدت گروه آنها بسیار بیش از پیش شده و تا ما بایکدیگر دشمن
و خود را راند + یک صاحب دم از و بایان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از قادیانیا
میکند و کتابی در رد آن گروه مینویسد - یک صاحب دم از خیریان میکند و کتابی در رد آنها
مینویسد - یک صاحب دم از هندویان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - یک صاحب دم از
بایان میکند و کتابی در رد آنها مینویسد - و همه یکدیگر را کافر و ملحد و زندق و لادعیه میدانند
و میخوانند و هزار نامت میگیرند + علاوه بر اینها یک ازین فرق مختلفه هزاران امور
جدیده بدعتیه را از خود تراشیده و در طریق و عقاید خود داخل نموده اند و جز امور دینی و مذنبیه
خود میدانند که بجای اصلاح آنها غیر ممکن است + باز علاوه بر این اختلافات مردم چین اگر چه
چهل سیاه کروند و یک ملک و یک سرزمین اند و شاید که در عقاید و دینیه هم مختلف نباشند

بر خلاف مسلمانان که شتمل اند از عرب - عجم - ترک - مصری - زنگباری - هندی - موز - با شندو
(اکش) - افغان - چینی - ختائی - منول و غیره و غیره + پس اگر در یک ملک هندی یک ملک
موتوی و حکیم و عالم و فاضل و کامل و بی آس و آیم آس جمع شوند و بخوانند که این امور یعنی جتیا
و رسوم و عقاید یعنی را اصلاح نمایند و پس از اصلاح مسلمانان را با یکدیگر همزد و یکدل و متفق
و متفق سازند بیشک ممکن خواهد بود + بلکه بنده جرأت نموده میگویم خود خاتم المرسلین خاتم النبیین
هم اگر باز در میان این امت جاہل خود را در اصلاح حالات آنها عاجز خواهد بود و از عهده
اتفاق و اخوت آنها بر نخواهد آمد زیرا که بیشک جهال نکه و مدینه جدت جهال کلکته و مدراس و بهی
یا حیدرآباد نبودند + سبب آن است که اهل اسلام در هر ملک و سرزمین غالباً جاہل اند و معذور و
هم که عالم و راهنمای جهال اند و گر اهی خود اهل غرض و دنیا دارند و ائمه فائده نقد خود را مخرج
میداشند بر خرمنی فائده و بهبودی که روزگار از همدینان خود +

اما ترقی مسلمانان - از ترقی مسلمانان هم ابداً امید نیست یعنی آن ترقی که در احوال ترقی
باشد مانند ترقی جاپان + مثلاً در این وقت اهل ملک ما بزم خود از خواب غفلت بیدار شده اند
و میخواهند که ملک خود را ترقی دهند بآن سان که جاپان ترقی کرده است + بنده بطور اتفاق
عکس مجلس شورای ملی ایران را دیدم که عکس تمام اجزای آن مجلس نبود مگر رئیس آن در وسط
آن جماعت نشسته بود + اکثر آن اجزاء ملا و سید و تاجر و کسبه بودند + بزرگوار و بعضی را نشان
داد که بی نهایت کامل و از جهان و امور مملکت رانی با خبر و آگاه استند - از آنجمله رئیس مجلس را
بیان فرمود که سالهای دراز در یورپ تحصیل علم نموده است و بر سیرات لاست + ما سوال میکنیم که
آیا در این روز که در هر یک از ممالک یورپ و امریکا صد هزار بر سیرات لایما باشد سوای لکها دیگر
اشخاصی که در مختلف رشتههای علوم متعلقه مکتبانی - دیپلماتیک - دریانوردی - صحرانوردی - لشکری
هندسی - معدن - تجارت - فلاحت - طبابت - خراجی - دستکاری - ساینس و غیره و غیره
کافی است که در یکی یک شخص بر سیرات لا باشد + ابداً مردم ملاحظات دیگر را نمیکنند نمیتوانند

که ترقی واقعی را سبب آن حیثیت و چگونگی شود. اگر ما بخواهیم که ایران را با جاپان مقابل کنیم
ببینیم که زمین و آسمان فرق دارد. (۱) این است که جاپان خیزه است که اطرافش راه
دریا فرا گرفته است مانند انگلستان و بهارات بسیاری در آنجا جمع است و بدون مانع و محافت
غیری. برخلاف ایران که چهار طرف آن از انحصاری مانند نگیلین فرا گرفته اند و یک بهانه هم ندارد و
معلوم هم نیست که در صورت دوام و بقای این شورای ملی و انتظام و اقمی چند سال بعد اگر خواهد
بهاد بگذارد و تجارت خود را ترقی دهد چه عوایدی پیش آید و انگیزه و روس چه گربها خواهد نصیبند
(۲) جاپان پنجاه یا شصت سال پیش شروع ترقی نمود که آن وقت اقوام یورپ و خصوص روسیان
و انگلیزان نه در آن صفحات این چنین زور داشتند و او استند نه در ملک ایران و از دول یورپ
و در افتاده بود و از آنچه میکرد و ترقی خود دیگران آگاه نبودند. برخلاف ایران که امروز میخواهد
ترقی کند که در طرف آنرا و ننگ شیر در فرا گرفته اند و در میان خود آن بچاره را تقسیم کرده اند
و در بین این نزع شاه و مجلس شورای او هنگامیکه اینها سرگرم کار خود اند آنها نیز سرگرم کار خود اند
(۳) در جاپان آن موانع ترقی نبود از حیثیت دین و زور علمای که در ایران است. (۴) مردم
جاپان پادشاه خود را بمنزله خدای خود میدانند مگر در ایران در وقت مردم اراده دارند پادشاه
خود را بکشند. (۵) در جاپان ترقی ملک و دولت از پادشاه آغاز شد و در ایران پادشاه
مخالف ترقی است. (۶) در جاپان خلق خود صاحبان علم شدند و تجارت هم از خود داشتند و
معاون خود را خود بر آوردند و تلگراف و ریلوی خود را خود کشیدند و بهارات آتشی هم یا خریدند
یا خود درست کردند. مگر در ایران در تمام این امور محتاج به دیگران اند و محتاج به دیگران خواهند بود
سالمای پیشتر تمام کارهای خود را به دیگران. اگر داشتند و معاهدات مجبئی کردند که بعد ازین علاج
آن خیر ممکن است. اگر از طرفی روسیان ریل بکشند و شمالی ایران اگر زبان خواهند گفت
ما نیز ترقی آگست که در جنوب ایران بکشیم. و در این و سه ماه بعضی کمیتهای و اخباری انگلیزی
ملاحظه اند که جاپان اندر روس است. و هر یک اخباری هندی چند روز پیشتر نوشته بود

ایران نے حکمہ مال کی درستی کیلئے فرانس سے ایک مالکیہ افسر طلب کیا تھا جہاں سے
ایک فرانسیسی ماہر حساب طهران کو بھیجا گیا ہے۔ یہ وہاں شیرمان مقرر ہو گا۔^۱ این اجراء
کار است و آئندہ ہر روز ما خواہیم شنید کہ شخصی را از یورپ طلب کرده اند برای کاری پنجگانه
در حیدرآباد و ہمہ عمرہای عالی شان و دوست مردم یورپ است۔ و پنچگانہ در تمام ممالک
مسلمانان ہین حال است + پس از ایک شخص کہ چندی در یکی از ممالک یورپ بودہ یا ایک
یا دو زبان را خوب میدانید یا بر سترات راست و امثال فلک چہ بشود برای ترقی یک ملک
عظیمی + درین وقت بایستی کہ اقل پنجہزار مرد و کامل در ہر فنی از فنون متعلقہ مکاری و ایران
موجود باشند کہ ابد محتاج بدیگران نباشند و اگر پنج سال دیگر موجود شوند بعد از
خرابی بصرہ خواهند بود + غرض این است کہ ما باید از ترقی واقعی مسلمانان جهان بکلی چشم پوشیم +
و راین مقام این حکایت ہم عالی از فائدہ نخواہد بود۔ و روز پنجشنبہ ۱۳۲۶ اور شہر
حیدرآباد کی از ایرانیان بابتندہ و چار شد بروگان دیگری و در ضمن گفتگو در میان او و بندہ این
شرط شد کہ اکنون سال ۱۳۲۶ ہجری است و سال ۱۳۳۰ ہجری من خواہم دید کہ ایران آئندہ بہتر
بہتر از انگلستان ما خواہد شد + اگرچہ بندہ بچہ خود چندان امیدوار نیستم ولیکن البتہ بسیاری
خواہند دید ایفای این شرط را + سوال کردم درین وقت اہم امور کدام است کہ از آن آغاز شود
فرمود جریان عدل و انیس اساس مہلت + گفتم بحکم صورت فرمود شما توقع نداشتہ باشید
کہ دارالقضا را ایران مانند دارالقضا لندن باشد۔ گفتم پس باید باز بچہ اطفال باشد + بزرگوار
دیگری فرمود کہ بالفعل ادارہ عدلیہ جاری شدہ است و در طهران دکان برای انتظام و ترتیب آن
بدیگر بلاوہم رفتہ اند + خلاصہ کلام این است کہ بندہ کلام را طول نیدہم از برای کسی کہ ہم
دارند۔ چہن قدر بہت کہ دیگران تمام مرا امر بہتر اویب و حرکت موریہ سنگ آسیا میدہند و
من بخواہم بفہامم دیگران را کہ زمانہ مقتضی صبر است و نہ ضرورت بصرہ دارو + جاپان درین
پنجہ سال بنقطہ کمال رسید و فی در ایران آن کمال کم از پنجہ سال خواہد شد۔ ایگوشہ طالب

بفهم هر کسی نیست و بسیار کم کسی میفهمد که غرض من چیست. زبان درویشان هر جا نداری هست منی
مستور و کله هر جا نداری نیست +

مگر ما باید بنگاه خود را ملاحظه کنیم و با تحقق خوض نمایم که سبب این حال در میان اهل اسلام
یعنی تمام مسلمانان عالم چیست که یک ملک کوچک هم از آنها تا این روز ترقی نیافته است +
چهار پنج مملکت عظیم و چندین ریاستهای کوچک کوچک عالم در قبضه سی و دو مسلمان است و
لیکن یک ریاست هم برابر با پان نیست که صرف چهل میلیون خلقت دارد + هفت کشور مسلمان
در ملک هند میباشند که بحساب میلیون ۷۰ و بحساب لک ۷۰۰ میباشند و غالباً با آنها در جنگی
و قوی میکل اند. در مقابل اینها بمکل که ۲۵ میلیون بنگالی باشند همه بزدل و ترسنده جان همچنین
قریب یک لک هم فارسی هستند و آنها نیز بسیار کم دل و ترسنده جان اند + برادران مسلمان ما
بی نهایت عار دارند و رنجیده و ناخوش میشوند اگر کسی آنها را با بنگالی و فارسی نامقابل کند و
خصوصاً با بنگالی مازیرا که آنها را موش میدانند و خود را شیر زیان. ولیکن در مقام انصاف محض
برای مثال عرض میکنم که چندانکه آن دو گروه ترقی کرده اند و "همدروی" دارند مسلمانان نکرده
و ندارند + کمال شرمساری بلکه نادانی است که کسی بخود پسندی و رحمت مرض خود را پوشیده دارد
و علاج نمکند و رنجیده شود اگر او را بگویند این است مرض تو و این است علاج آن + اگر مسلمانان
از مقابل با بنگالی عار دارند باید از مقابل با فارسی عار داشته باشند زیرا که بیشک
فارسیان هند بهر حیثیت هزار درجه بهتر اند از مسلمانان. اقل در میان فارسیان یک گدایافت
نمیشود و حال آنکه در میان مسلمانان لکها گدایا باشند. چندانکه فارسیان در هر امری از امور
ترقی کرده اند مسلمانان صدیک بلکه هزار یک آنرا نکرده اند + البته جوابده من بسیار است لیکن
هر که جواب مراد بد جواب او محقول و پسندیده نخواهد بود و بی انصافی خود را ظاهر میسازد و باید سر غر
را از خجالت زیر افکند. زیرا که فارسی مازیک لک هم کمترند مسلمانان شاید از هفت کرد هم بیشتر
اند. آنها ابداً سلطنتی از خود ندارند و حال آنکه اینها هنوز چندین سلطنت عظیم از خود دارند

و لیکن چه؟ اگر محدودی خردمند در میان مسلمانان باشد یقین است که از ملاحظه حال خود و
همدینان خود بر سر و سینه میزند و بی باقی دیگر جاهل و ناخوانده و خود پندارستند که ابد پرورانی
ندارند از آنچه بر آنها و کورما و دیگر میگذرد +

حالا اگر کسی سوال کند از مسی که بر مسلمانان عالم که این اختلافات حالات و کیفیات و
و نشیبت فراز جهان و اهل جهان از حیث چنانچه قبلاً ازین عرض شد یقین است که باستثنای
یک چند کس محدودی تمام خواهند گفت "از نصیب قسمت و اقبال است" + ولیکن اگر کسی ازین
فقیر سوال کند بدون خوف از ملامت یا شتمات و نسبت بهمل و نادانی با و از بلند میگویی که اصل
دریشم اینهمه اوضاع جهان خواه یک باشد خواه بد "همدروی" است و بس + یعنی هر کجا
همدروی وجود دارد آنجا بهشت است و هر کجا همدروی معدوم است آنجا دوزخ است +
خدا یتعالی فرموده است یُوقِی الْحِکْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
یشک حکمت بمعنی حمیت و همدروی است و خدا بهر شخص یا هر قوم که بخواهد عنایت میفرماید بشرط
آنکه مورد لطف و عنایت او باشد + ولیکن باید دانست که آنکسانی که مورد لطف و عنایت خدا
هستند و میشوند همان کسان اند که بالطبع همدروی دارند یا آنکه در حصول این خصلت ساعی و
جاهد اند برخلاف خدا بر سر قدر و غضب است با آن کسانی که گاهی در خیال حصول این نعمت و
در فکر کسب این خصلت نیستند و اراده حصول آن ندارند + این لفظ "همدروی" در برابر
تمام نیکی های جهان و خیر دنیا و آخرت را و هر کجا که موجود دارد و در کتاب او میباشند همه نیکی ها و
نیکی بخشی های جهان و برخلاف هر جا که وجود ندارد تمام آفات و بلیات و نکبات و مصائب
در آنجا موجود اند + آنچه را که امروز مردم یورپ دارند همه از وجود همدروی است و همان خیرها
را مسلمانان ندارند از عدم همدروی است + تمام اقوام نصاری عموماً با فرود همدینان خود
یا اقلاً تمام باشندگان یک ملک با فرود و اهل ملک خود همدردا هستند برخلاف مسلمانان
که یک برادر هم همدرد با خود نیست چه جای آنکه همدرد اهل ملک یا هم مذہب یا همدین خود

باشد و اگر ازین گونه برادران یافت شوند التا و کالعدم و بولوق فرشته اند + اگر یک
عیسوی کم نامی را در اقصای نمک چین بکشند یا ایداد دهند خوراً صد جهاز آتشی جنگی انگیزی
و پیرنی و روسی و امریکائی و غیره روان میشوند بخاص خون او به خلاف اگر صد برونی از
سنگها باینجا بکشند نفسی از کسی بر نمی آید بلکه میگویند "مارا چه ازین قصه +

ار حسن اتفاق یا از خوش اتفاق غالباً جری از یکی از رعایای ما سر میزند یا در ایران
یا در افغانستان یا در ترکی یا در مصر یا در جای دیگر که لازم میشود سزای او و ما خود نمی توانیم
از سزا دادنیم - یا بی پروا هستیم از جرم و سزای او و بهانه بدست میدهم اقوام یورپ را که چند
جهاز جنگی را در بندری از بنادر ما آورده بگویند "یا بشویش و غصه راضی شو یا بگریزیش
شایسته اگر جرم را بدست ما را دیدیها و الاندر را توپ با خاک برابر میسازیم" + بسیاری
از بزرگان و صاحبان عمده و منصب ما همیشه در زیر بار احسان یکی از اقوام یورپ مکر و تادارند
و شاید خطاب یا نشان و تقبیه یافته اند + بسیاری دیگر در حمایت و پناه اقوام یورپ استند که
در ملک و باقوم خود هر ظلمی که میخواهند بکنند + بسیاری دیگر از بزرگان و صاحبان دولت و
ثروت مازی را که از ظلم و جفا جوئی بابل ملک خود بدست آورده اند در نزد مردم یورپ نهاده اند
و مخالف اند که ز آنها از دست بروند + بسیاری دیگر بسبب بعضی از اعراض دیگر نفسانی خود
همیشه مخالف این استند که قدم در دوازه پوتیک نهاده و کور با خلق دیگران نیز بدایت و غفلت
بکنند که خبر دار ما را شاید قدم در دوازه پوتیک بگذاریم و خدایان خود را از خود بخجده خاطر
سازیم "هر کشی در جرم بخشی روی و سر باستانم بنده را فرمان نباشد هر چه فرمانی بر آیم" -
و حال آنکه در این روز تمام امور دین و دنیای مملکت و حضور و عین استند در پوتیک اهل یورپ
و اهل یورپ بهر حال پوتیک را شامل هر چیزی از ما میکنند و هنگامیکه چند کس از عقلا در اینها میان
با عرض مایختل که بفرماید جمال ما با ما نمی فهمند و در نمی کنند +

در این مقام مناسب میدانم که حکایتی را بیان کنم محض بطور حکایت و مثال که ایداد دخل و نسبتی

پوٹیک نہادو یک ماہ قبل بندہ مضمونی نوشتہ بودم نسبت بہ پالی حکومت ترسوال
 و مرہوط بقانون جدیدی کہ در آنجا جاری نموده اند نسبت بمردم ایشیائی ساکنان آنجا +
 حقیقت مسلمانان ہند را تو بیخ و سرزنش کردہ بودم کہ سایر ذاتہای اہل ہند مجالس منعقدہ
 برپا کردہ ہمدردی از اہل ملک خود ظاہر ساختہ بودند و مسلمانان چنین نکردہ بودند + ہنگامیکہ
 مضمون را بخدمت شفیق مکرّم خود مولوی ظفر علی خان بی اسے بردم و ملاحظہ نمود فرمود روز گذشتہ
 در اخبار اود و کیت مرج بود کہ مسلمانان نیز چنین مجلسی برپا کردہ بودہ آیا ارادہ داشتہ اند کہ
 و ایراد تو بی محل است - گفتہ حال امن فرشتہ ام باید مرج نمود + جناب مولوی صاحب بہر ملاحظہ
 و مصلحتی کہ بر آن مضمون نگشتہ چینی فرمودہ من ابدًا با او محابہ و مخالفت نمی کنم و مخالفیستم زیرا کہ
 بہر حال غرض بندہ ہم حاصل شد - مگر درین وقت باز پیری درین خصوص بخدمت ہمدنیان
 خود نہ خاص مسلمان ہند بلکہ عموم مسلمان عالم عرض میکنم کہ غرض بندہ چہیتا و حبہ بود +
 مولوی ظفر علی خان میفرماید کہ قبل از نوشتن بندہ مضمون خود را مسلمانان ہند نیز چندین مجلس
 برپا کردہ انہما عدم رضایت مندی خود را از قانون جدید حکومت ترسوال نمودہ بودند +
 عبارت ایشان کہ در رسالہ خود دکن ریور ہتھیری فرمودہ اند این است

”مرزا صاحب پوچھے ہیں کہ کیا ترسوال میں صرف ہندو ہی آبا و اہن مسلمان نہیں
 اور اگر مسلمان بھی ہیں تو ہمیں مسلمانان ہندوستان نے ہندوؤں کی طرح جا بجا ناراضی کے
 جلسہ نہیں کئے - ہم مرزا صاحب کو یقین دلاتے ہیں کہ مسلمان ایسے تنگ حوصلہ نہیں کہ قضا
 اپنے ہم مذہبوں ہی کے ساتھ ہمدردی کریں - ترسوال میں اگر ایک بھی مسلمان نہو تا بلکہ سب کے
 سب ہندو ہی ہوتے تا ہم مسلمانان ہندوؤں کے ایشیائی قانون کی مخالفت اویسی جو دشمن
 و خروش سے کرتے جو وہ اب ظاہر کر رہے ہیں - وطن اور حب الوطنی بھی آخر کوئی چیز ہے
 اور مسلمانوں کا تو یہ اصول ہے کہ حب الوطن من الایمان +

بہر ارادہ و مصلحتی کہ چاہے مولوی صاحب این بہارک (کتنی چینی) را فرمودہ بندہ در اینجا

و این وقت شکر گذار جناب او شان و ممنون مسلمانان هند ب حقیقت شاکر آن خداوند
مقلب القلوب و الا بصار هستیم که اینسان یکایک حالت مسلمانان را دیگرگون ساخت زیرا که
قبل از نگارش مضمون بنده این حالت در وجود مسلمانان هند نبود و چنانچه معلوم میشود همان
روز که بنده در سکندرآباد قلم بر گرفته مضمون خود را نوشتم کیفیت مجلس مسلمانان هم همان روز در آنجا
آورد و گیت درج شد و بی بنده سؤال میکنم که اگر مسلمان هندی نسبت به همدیان یا نسبت به عموم اهل
وطن خود همدردی ظاهر کنند بر بنده چه احسانی میفرمایند من یک مسلمانم از کوردها مسلمان و
یکجانه از خاک هندوستان که بدعا از درگاه الهی طلب میکنم با لطف و کرم خود همدیان مرا نه در هند
نه در سر اسر جهان از خواب غفلت روزگار بیدار و از سستی شراب جمل بهوش آید و توفیق یابد
تا ز که همدرد و غمخوار حقیقی یکدیگر و عموم بندگان خدا گردد که اساس دین اسلام بر آن است +
لهمن بنظره دیگر تحریر جناب مولوی ظفر علی خان است منسوب ب ذکر "چند پال و مولوی لیاقت حسین"
ن آنچه شرط بلوغ است به کمال عقلیت و بروفی منطق میگویم و اگر بنده را نیز شرمیکان و صاحب نمایند
را باکی نیست +

بنده سؤال میکنم از جناب مولوی ظفر علی خان صاحب یا هر بزرگوار دیگری که اگر مسلمان هند از
یکدیگر همدردی نکنند یا اگر در شکیبایی هزار عذاب الیم در باشند یا در عین راحت و آسایش و
خوشی مرا از آن چه نقصان است و از این چه سود؟ اگر بزرگوارانی خلعت پوشند و خطاب و تهنیت
هندیاد و دیگری که عایشان ترین اهل هند باشند هندو یا مسلمان بجزیره اندونزی فرستاده شود که
تمام عمر در آنجا بماند بلکه او را بدار آویزند یا گردن زنند مرا چه سود یا زیان است؟ سخن بر این است
که غرض ما مسلمانان هند میخواهند ظاهر نمایند که ما لال هستیم و در امور پولیکی در مقابل حکومت سخن نمیگوئیم +
یک شخص حکیم عالی شانی در میان ما مسلمانان پیدا شد و بعضی کلمات گفت که اکثری از خردمندان جهان
هم پسند میکنند اگر چه بر آن ماعمل نکنند بیشک در این زمان کوردها هستند و اروپا که سعدی را
بهیچ نمیخوانند و بی بیشک اقوال او را پسند نمایند - او میگوید

“بارِعیت مُصلح کن در جنگ خصم این نشین زانکه شاهنشاه عادل رارِعیت شکر است”
 بیشک انگریزان خود این پالسی را میدانند. من میگویم که قانون “سدِشِن” ابداً در کار نیست
 بلکه باید رِعیت خوش باشند و خوشی رِعیت باید قلمبی باشند نه ظاهری و بزبان و از خوف قانون
 سدِشِن + حق این است که انگریزان یک پالسی عجیب و غریبی دارند که میخواهند رعایای هندی
 خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید ملاحظه نمود و سبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است
 که “یک سر بام سر باشد و یک سر بام گرا” یا بگوئیم “یک بام و دو هوا” باشد + در تحت یک
 پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک حاکمیت در هند یک رفتار است و در تنزاع
 یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران غیر
 جاری کرده بودند عذرا آنها پسندیده بود - مگر برای مردم هند که رِعیت خودشان اند بی نهایت محاق
 افسوس است + در ممالک بیگانگان بندوبستها میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای هندی
 خود و لیکن در تنزاع همه خاموش اند + حکومت هند میخواهد کاری بکند - گرفتار انگلند و
 پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند در این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سر پوشیده
 و چه پنهانی لایحل و گره سختی است که بانگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم
 که خدا نخواسته انگریزان فرشته خود ملک سیرت و معدلت گستر و رِعیت پرور نیستند و لیکن
 انگریزان آن استند که نامه گارتیز آف ایندیای نویسد

“The fact is that the House cares nothing what-
 ever for the views of men who “take up India”
 in the same way that they might “take up” the
 preservation of wild birds, or any other casual subject

یعنی حقیقت این است که پارس آف کامنز (پارلمنت) ابداً اعتنایی ندارد به آرای کسانی
 که بحث میکنند در مطالب منسوبه هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنا نماید

در طلبی که نسبت داشته باشد بطریق صحیح یا ازین قبیل مطالب دیگر + و میگوید هنگامیکه وزیر
 هند صورتش بخت (جمع و خنجر) بند را بجلوس یعنی هوس آف کامنس در آورده بکلی مجلس خالی
 بود و چون داکتر رور فور در شرف بخلق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء مجلس بیرون شدند
 چنانچه در خانه فقط داکتر نزد کور فقط ۲ کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم انگلیش
 را تا بچه اندازه بی اعتنائی است در امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یورپ
 که سعی برابر میکنند است - بی کور مردم شماری آن است - دود و کور تجارت آن است و قریب
 یکصد و سی کور ایالت آن است + درین صورت مردم هند باید دست عجز درگاه قاضی الحاکم
 بر آورده بگویند

"پیش که بر آورم ز دوست فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم داد"

پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلتی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در سنج
 است - من با و از بلند و بی بقولیت میگویم که تاریعت قلبا خوش نباشد چشم لایلتی حقیقی از آن
 نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری مایل
 باید کرد - مثلی مشهور است در ایران که میگویند "یک سوزن بخود زن و یک جوال خود بیدگیری"
 یعنی که "زیر پایت گدازنی حال موز" آنچه حال تست زیر پای پیل + مردم ایران صد ها
 سال در زیر شکم حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند و هم مجبور و خائف + ولیکن چون
 آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آنطرف انگلیزان
 هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند + بعین
 همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابدان زور و جرئت ندارند و حکومت زبردست
 و زور آور است و مردم را از قانون مدین خائف دارد + پس حکومت هند کمال خاطر جمعی را
 نداشته باشد که خلق هند را صمیم قلب خوش و راضی و لائل اند + ولیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر
 پس است از لائتی عموم خلق هند ضرورت است که با آنها بطور مساوات رفتار کند با رعیت انگلیش خود

و اگر (۲) بطور حقیقت خاطر جمع نیست از لایقیتی عموم خلق هند ضرور است که بهر بانی و مساوات
 آنها با رعیت انگلیش خود آنها را لایق سازد و اگر نه برزور و بر دستی هیچکس و هیچ قوم لایق
 واقعی نخواهد شد +

اما حکایت لیاقت حسین - قبله بنده چون آفتاب روشن است که "چو از قومی یکی
 بیداشی کرد نه که را منت ملت ماند نه میرا" - بیشک نامعقول تر و هر کسی نامعقول است و نامعقولی
 تر و هر کسی ناپسندیده - و بیشک نامعقول را باید زندان و بندداشت + هیچ شخص معقولی نمیگوید
 و رای نمیدهد که باید سلاح بر تن آراست و در مقابل حکومت بجنگ خاست بلکه میگویند "ز یکپوتنی
 است ایضاً شکلی" بمعقولیت ولی باستبداد و هر خلافتی را باید مخالفت نمود + هنگامیکه یک شخص
 نامعقول فعلی را بجهالت بجای آورد البته در نزد هیچکس پسندیده نیست - ولیکن هنگامیکه هفت گروه
 خلق بمعقولیت و بر اینهمانی هزار نامردمان عالی شان معقول در کاری قدم می نهند و کمر استوار
 می بندند قول آنها در نزد هر عاقلی مسجوع و فعل آنها در نزد هر قومی بی نهایت مدح است +
 اگر همدردی همدینان و اهل وطن در نزد قومی مدح است چرا باید که همدردی اقوام دیگر از همدینان
 و اهل وطن آنها نزد آن قوم نامدح باشد - اگر همدردی انگریزان از قوم و همدینان خود مدح
 است چرا باید همدردی مردم هند هندو یا مسلمان از همدینان یا هموطنان خود در نظر آنها مذموم
 باشد + خدای اسلام و یک جای کتاب اسلام یعنی هدایت نامه خود فرموده است که اگر کسی
 یک نفس را بی سببی بکشد چنان است که همه اولاد آدم را کشته باشد زیرا که "بنی آدم اعضاء
 یکدیگرند" + در جای دیگر میفرماید بکشید کسانی را که در سد کشتن شما هستند + ناموسی اسلام خود
 فرمود که "غریز و گرامی دارید بهمان را اگر چه کافر باشد" - و همه کس میدانند که او خود چگونگی بایمهان
 کافر خود را میفرمود - ولی چون قدم در میدان میگذاشت دمار از روزگار کفار برمی آنید +
 در عالم انسانیت و اخوت ما باید همدرد بهمانیان و صلح کل باشیم و بی در خصومت و عداوت و ظلم و

بجا جوئی و قیقه فرو گذار نمائیم + اتفاق و همدردی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود
 اید اما اتفاقی بالایستی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد با بیگانگان ندارد و تا هنگامیکه
 دیگران با ما مهربان استند ما با آنها مهربانیم و چون با ما خلافی ورزند ما نیز باید با آنها خلاف
 ورزیم و چنان ندانند که ما گوشتندان سلیم هستیم + من با او از بلند میگویم که هنگامیکه انگیزان با
 روسیان معاهده کردند و تقسیم ایران بایستی که ایرانیان و ترکان نیز در میان خود معاهده
 بکنند مناسب حال خود و لیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان
 این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجمعه همدردی و اخوت و اتفاق و
 اتحاد و مودت بین مسلمین در هر حال از جمله واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی یکسوی
 برساند و بدون آنکه در لایستی مسلمانان به نسبت حکومت انگلیش ضرری داشته باشد
 بلکه این کار سبب صلح کل و صلاحیت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر هیچ حال و هیچ وجه
 این شهر را فراموش نباید کرد "چون عضوی بدو آورد و روزگار و اگر عضو ما را نماند قرار"
 و آخر همه این آیه و فرمان عظیم ایشان تهدید آمیز خالق قهار جبار و مالک کن فغان
 قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیدتکم و اموال فتنتمو
 و تجارة تحشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
 فی سبيله فتر یقوا حتی یاقی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین -
 نباید گاهی مسلمان جهان فراموش کنند +

اما صورت همدردی اهل اسلام

چنانچه سابقاً عرض شد همدردی و اخوت اهل اسلام از جمله غیر ممکنات است یا که
 اقلاً بگوئیم از غیر ممکنات معلوم میشود + در میان اهل چین که چهل یا پنجاه کشور استند
 همدردی و اخوت غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک نژاد و اکثر یک مذهب دارند و چنین

معلوم میشود که در اینوقت بحکمت هم بر آورده اند. ولی در میان مسلمانیان و در هر تنگی از میانک
 اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقه های مختلف اند و غالباً جاهل اند بکندی که بحکمتی
 یک ادنی بخیری یا امری صدمه بخون نمانی ریخته میشود و منصرفاً در ملک هند + یک ماه پیش
 نگذشته است که در بمبئی بدون هیچ سبب بهتی یا یک سبب بی حقیقتی خبش خون نمانی شد
 و پهل چاه کس زخمی شدند و معلوم نیست که اگر بندوبست معقول نشد بود چند خون نمانی ریخته
 می شد و بدون آنکه کسی را غمی باشد + غالب امور مذهبی و غیر مذهبی این امت مرخص یا تمام
 امور دنیوی آنها شامل و مخروجه و در بر هم گشته بلکه باید گفت بحقیقت صدمات از امری
 و بدعت را با امور دینی مخروجه نموده اند و علما و بزرگان آنها نیز اکثر اهل عرض اند + ولیکن
 هر مرد و هر زن و هر طفل خرد سانی که اندک مغزی در سر داشته باشد میداند که عالیت تمام
 مسلمان در هیچ مسکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم خارج است + مع ذلک
 بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر ایگان شود و فائده نبخشند
 اندیشه از آنجکی از سر برزون کرد + بنده را بی از خود ظاهری میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند
 و خواه نکند +

اما امور دینی (۱) در میان هر گروه و هر فرقه باید جمعی از بزرگان و علماء
 و فضلا یک کایتی شده بنشینند و امور دینی و مذهبی خود را هر چه بداند و معتقد باشند از
 امور دینی و علاقه نمایند + مگر ضرورتی ندارد که سنی بمبئی را رای دیگر باشند و سنی مدراس را
 رای دیگر باشند بمبئی را رای مخالف رای شیعه جای دیگر باشند و همچنین فرقه های دیگر (۲)
 آنچه را که داخل امور دینی و مذهبی میباشد هیچ فرقه دیگری را حتی نباشد که در آن مدخلت
 و گفتگو کنند + مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را ملک و اصلاح نمایند بطوری که مطابق شرع
 اسلام باشد + (۳) در امور مذهبی هر فرقه اگر شخصی از فرقه دیگری بحث ناسقونی کند یا
 بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را دژم گوید یا دشنام دهد یا در کتابی دشنام و طعن و لسانی

بنویسد آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای او با حاکم قضایا یا مجلس ریٹ خواهد بود +
 (۴) کسانی که از یک فرقه اند در بازار و علماء عام و در مساجد و بر سناریا و مجالس خود که بختل
 از فرقه و دیگران آنجا حاضر باشند فعلی را بجای نیارند و سخن را بر زبان جاری نزنند که آن فرقه
 دیگر را گمخته و بخیله شوند و موجب فساد گردد + (۵) همچنین اگر در خانه شخصی از یک گروه
 نوکران و چاکران از گروه دیگری باشند نیز فعلی را بجای نیارند و سخن را نگویند که موجب بخش
 خاطر آنها شود + (۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که محرم شود چند کس را گواه نموده همان
 کس را نیز و حاکم یا مجلس ریٹ بزند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۷) بعضی
 از امور هستند که بواسطه فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و اوقات ایام محرم بعضی
 از این امور را بزرگان و علماء یک گروه جزء عزا داری میدانند (در صورتی که عملی نباشد
 خلاف مذهب و عقیده دیگری و باعث بخش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقه بدو
 مذموم است پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک
 و اشتغال در آنها - بلکه هر دو فریق بدست یاری یکدیگر آن امور را موقوف و محذوم سازند پس
 بهر حال بزرگان هر گروهی امور مذمومیه گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز موجب
 سبحانی را بجای آورد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف
 سازند - یا اگر چنین میدانند که مصلح گزافی در آن بر باد میشود و کسائی میخورند که مستحق نیستند پس
 بطور دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و بی ضرر گزاف بر باد نرود +

اما امور و نیوییه - ابتدا باید دانست که هر کایتی خاصی که نسبت دارد بفرقه
 خاصی در مقام امور و نیوییه باید بداند و بگردد که یک باشد یعنی که هر ساله در ایام خاصی همه یکجا
 شوند و برای زنده بیاصلح تمام امور و نیوییه عاشق اهل اسلام - مثلاً شیر بخواری - زنا کاری -
 قمار بازی - سو و خواری - شربت خواری - تهذیب اخلاق - مهارت - صحبت - تعلیم و تربیت -
 و سنگاری - هنرهای پیه - تجارت - ملاحه و هزاره کیفیت و حوائج و امور دیگر که لازم و ملزوم

زیست و زندگی پیداشند + بالفعل در میان مسلمانان هند یک یا دو اجتماع میباشد بنام
"مسلم لیگ" و "ایجوکیشنل کانفرنس" - یکی از اجتماعات کافی است خواه بهین نام
باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال هندیان است + اگر تمام اجزاء یعنی ممبران
یک کایتی در آن کانفرنس سالیانه جمع نشوند اقل از هر کایتی یکی دو کس باید در آن شامل
باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نیدهم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که
غرض از اصلاح امور دینی و دنیوی و معاشرت و تهذیب اخلاق و غیره چه چیز و چگونه است و
چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میدانند که عموم اهل یک ملت عظیم مرد و زن و پسر و دختر باید علم
حاصل کنند و تربیت شوند بحال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صبح تا شام صرف در یک
مقام بچشم می بینم گمان میکنم که در سرانهر ملک هند حال بر همین موال است + مثلاً شد انجوری -
سیندهی خوری - افیون - دیک - کشیدن سگار - یا بیڑی - و اعمال دیگر چنان شایع شده
و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد و هفتاد و هشتاد و ساله متداول میباشد اند - تمام
مکتب ها و مدرسه ها و اسکو لها خراب و تباه است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک سر
میروند و ابد تمیزی در میان آنها و رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای
بیمعنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بکشت میفرستند
نه باراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام برآیند مگر صحبت آنها
و دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پسران
ناقص عقل چون دختران خردسال را دغا میکنند میگویند "بزودی عروس شوی انشاء الله"
هر گونه حکایت و بیانی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + ناچ و زنگ بکثرت است
و موعظه و نصیحت مسجد و نماز دیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر + زمان این ملک
غالباً بی علم و بختی جاوید و بد رفتار و بد کردار و بیجا و فحاش اند و بیخشان و اعمال قبیح و اشتغال
دارند + آداب و حیا بکلی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدانند که آزادی واقعی معنی

و قوای آزادی همین است + ظنکی دوسه ساله صد نادشنام غلیظ بر زبان دارد و همچنین بسیاری
 از زنان نه مردان را آن تمیز و حیا است که زبان خود را در حضور زنان از کلمات نامحقوق فرو بندند
 و زنان راست که در حضور مردان سخنان غلیظ بگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار
 و گفتار که دارد و مطالب و تکلم با بعضی از مردمان عالیشان یا ساجزوه یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه
 و سخره آمیز است که هر خردمندی را شرم آید + گدا و کلاش و بجا و گرو عامل و طبیب نادان و شیاد
 و کیمیا گروا مثال اینها در اینک بیشمار اند + کورماند و غروسی و عزا و میزبانی و بسم الله خوانی
 و مراسم و نیازهای پیچ معینی دیگر بر پا میشود که از آنها ممکن است هم قوم تربیت شود - هم سجد
 و + رسم به شفا خانه و مسافر خانه و یتیم خانهای متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + و کان و ملک
 هزارها از اینگونه اعمال میباشند که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این
 اصلاح عام خانه ملک هند نیست بلکه تمام ممالک اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این اصلاح
 در همه جا باشد ضرورت را دارد +

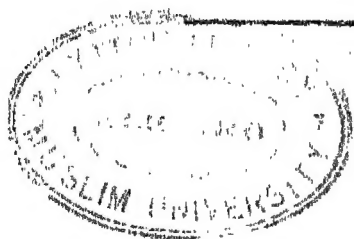
اصل عیسی غرض بنده از نوشتن این کتاب (۱) همدردی و اخوت واقعی اسلامی است
 در میان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) و بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز در همدردی و
 اخوت و امثال اینها باید در میان دو ملتای اسلامی و همچنین در میان مختلف فرق اهل اسلام
 و اینها باشد بلکه بگویند نوکده و استوار گردد که اگر بعضی واقعات رخ دهد که نقصان بر تمام اهل
 اسلام برسد و بیم آن باشد که اسلام را خطری وارد آید همه برای جان دادن حاضر و آماده باشند
 (۳) البته در این زمان و مقتضیات حالت زمانه و بهرامی از امور زیست و زندگی پویشیک
 شامل و مختلط و مزج است و اقوامی که تا این زمان این لفظ و قوای آزاده استند با خاک
 یکسان شدند مگر این لفظ حقیقت در میان مسلمانان هم موج و است و مرادف همدردی و اخوت
 بلکه عین همدردی و اخوت است + پس نیز برای بنده همدردی واقعی بدون پویشیک نمیشود
 + اگر سایر اهل اسلام مخالف باشند که قدم در وایه پویشیک گذار بنده اقل اهل ملک خود را تا کید

و مبالغه نمیکند که آئینه اساس امور خود را بر پوئیک نهاد تا اساس فکرانی و زندگی آنها
استوار گردد. (هم) اصلاح تمام امور دینی و دنیوی و اخلاق و معاشرت و سایر امور و اسباب
زندگی است.

اکنون بنده تقیر میگویم که چون عضوی از اعضاء سایر اولاد آدم و مانند یکی از کسانیکه
در اسلام در تحت کلام ان المؤمنون اخوة واقع شده اند و الله و فی الله بدون غرض و بدون
طلب نزدی آنچه شرط بلاغ و غرض منصبی بنده بود باندازه دانش و دانست خود بیش و کم
بجا آوردم و دیگر همدیان ما خود میدانند بجا آورند یا نیارند + خدا تعالی بدلف و کرم خود توفیق
بآنها بد که فوائد همدردی و اخوت و این امر سابق الذکر را بداند و بفهمد و پشیمانی نکند +
"بالنصیحت بجای خود کردیم روزگاری دیرین بسر بردیم گر نیاید بگویش رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد و پس"

و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین

خاکبای تمام مسلمان جهان
دردی اصفهانی



0222

14.

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

--	--	--

